



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

قرآن مجید

به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر

به زبان های زنده دنیا

المنافقون

آشنایی . اعراب آیات . آوانگاری قرآن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ۶ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	۶۳. سوره المنافقون
۷	مشخصات کتاب
۷	سوره المنافقون
۸	آشنایی با سوره
۸	شان نزول
۲۱	اعراب آیات
۳۰	آوانگاری قرآن
۳۱	ترجمه سوره
۳۱	ترجمه فارسی استاد فولادوند
۳۳	ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی
۳۴	ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان
۳۶	ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای
۳۸	ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی
۳۹	ترجمه فارسی استاد مجتبیوی
۴۱	ترجمه فارسی استاد آیتی
۴۲	ترجمه فارسی استاد خرمشاهی
۴۳	ترجمه فارسی استاد معزی
۴۴	ترجمه انگلیسی قرائتی
۴۶	ترجمه انگلیسی شاکر
۴۷	ترجمه انگلیسی ایروینگ
۴۹	ترجمه انگلیسی آربری
۵۰	ترجمه انگلیسی پیکتال
۵۲	ترجمه انگلیسی یوسفعلی

۵۳	ترجمه فرانسوی
۵۵	ترجمه اسپانیایی
۵۶	ترجمه آلمانی
۵۷	ترجمه ایتالیایی
۵۹	ترجمه روسی
۶۰	ترجمه ترکی استانبولی
۶۲	ترجمه آذربایجانی
۶۴	ترجمه اردو
۶۷	ترجمه پشتو
۶۸	ترجمه کردی
۶۸	ترجمه اندونزی
۷۰	ترجمه مالزیایی
۷۳	ترجمه سواحیلی
۷۵	تفسیر سوره
۷۵	تفسیر المیزان
۱۱۳	تفسیر نمونه
۱۴۴	تفسیر مجمع البیان
۱۷۹	تفسیر اطیب البیان
۱۸۶	تفسیر نور
۲۰۱	تفسیر انگلیسی
۲۰۹	درباره مرکز

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸ عنوان و نام پدید آور: قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: معارف قرآنی

سوره المنافقون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۱)

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۳)

وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمِعَ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خُشْبٌ مَسِينَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۴)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵)

سِوَاءَ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۶)

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفُضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (۷)

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۹)

وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ

(۱۰)

وَلَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا

آشنایی با سوره

۶۳- منافقون [دو چهره ها]

در این سوره، به تشریح اخلاق و شیوه های منافقین و خصوصیت‌های روانی آنان، همچنین توطئه ها و دروغپردازی هایشان پرداخته و مسلمانان را از آنها بعنوان «دشمنانی سر سخت بر حذر داشته است. این سوره هم در نماز جمعه خوانده می شود تا در اثر یادآوری نقش منافقانه دشمنان، مسلمین همیشه آگاهی خود را حفظ کنند. سوره درباره عبد الله بن ابی (از سران منافقین) نازل شده است. ۱۱ آیه دارد و در سال ۳ هجری در مدینه نازل شده است. و بعضی گفته اند که این سوره در یکی از شبهای جنگ تبوک فرود آمده است.

شان نزول

حمایت خداوند از نوجوان راست گو

شان نزول آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین

پس از غزوه بنی مصطلق، هنگام بازگشت به مدینه دو نفر از مسلمانان یکی از طایفه انصار و دیگری از مهاجران به هنگام برداشتن آب از چاه، با هم اختلاف پیدا کردند. هر یک از آن دو، یکی از افراد قبیله اش را به کمک طلبید. «عبدالله بن ابی» که از سران منافقان بود، به یاری مرد انصار شتافت و مشاجره لفظی شدید، میان دوطرف در گرفت. «عبدالله بن ابی» سخت خشمگین شد و در حالی که گروهی از یارانش نزد او بودند گفت: ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم، ولی کار ما شبیه ضرب المثل معروف است که می گوید: «سگت را فربه کن تا تو را بخورد.» به خدا سوگند، اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان ما آن ذلیلان را بیرون خواهند کرد و منظورش از عزیزان، خود و پیروانش بود و مهاجران را ذلیلان نامید. سپس به اطرافیانش رو کرد و گفت:

این نتیجه کاری است که خود کرده اید. این گروه را در شهر خود جای دادید و اموالتان را با آنان قسمت کردید. اگر باقی مانده غذای خود را مثلاً به این مرد مهاجر نمی دادید بر گردن شما سوار نمی شدند. آن گاه از سرزمین شما می رفتند و به قبیله های خود می پیوستند. در این جا «زید بن ارقم»، که در آن هنگام جوانی نوحاسته بود، به «عبدالله بن ابی» رو کرد و گفت: به خدا سوگند، ذلیل تویی و محمد صلی الله علیه و آله در عزت الهی و محبت مسلمانان است و به خدا قسم، من پس از این تو را دوست ندارم. «عبدالله» فریاد زد: خاموش باش بچه! تو به بازیت پرداز. «زید بن ارقم» خدمت رسول خدا آمد و ماجرا را نقل کرد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کسی را با این پیغام نزد «عبدالله» فرستاد: این چه سخنی است که از تو نقل کرده اند؟ «عبدالله» گفت: به خدایی که کتاب آسمانی را بر تو نازل کرده، من چیزی نگفتم و «زید» دروغ می گوید. گروهی از انصار که حاضر بودند، به طرفداری از «عبدالله» گفتند: ای رسول خدا! عبدالله بزرگ ما است. سخن این کودک را نپذیر. پیامبر به ظاهر عذر آنان را پذیرفت و طایفه انصار، «زید بن ارقم» را سرزنش کردند. پیامبر دستور حرکت داد و یکی از بزرگان انصار به نام «اسید» خدمتش آمد و گفت: ای رسول خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی. پیامبر فرمود: بله، مگر نشنیدی «عبدالله» چه گفت. او گفته است هر گاه به مدینه باز گردد، ذلیلان را بیرون خواهد کرد. «اسید» گفت: ای رسول خدا! اگر اراده کنی تو آنان را بیرون خواهی راند. به

خدا قسم، تو عزیزی و او ذلیل است. سپس از پیامبر خواست با او مدارا کند. سخنان «عبدالله بن ابی» به گوش فرزند باایمانش رسید. خدمت رسول الله آمد و گفت: شنیده ام می خواهید پدرم را به قتل برسانید. اگر چنین است خودم سرش را جدا می کنم و برای شما می آورم؛ چون همه می دانند که من از همه به پدرم نیکو کارترم. از این می ترسم اگر دیگری او را به قتل برساند، من پس از آن نتوانم به قاتل پدرم بنگرم و او را به قتل برسانم و به سبب قتل مؤمنی به دوزخ بروم. پیامبر نقشه قتل پدر او را تکذیب کرد و فرمود: با او مدارا و نیکی کن. سپس پیامبر به لشکریان دستور حرکت داد و آنان وارد مدینه شدند. «زیدبن ارقم» از شدت شرم و اندوه در خانه مانده و بیرون نمی آمد. در این هنگام، سوره منافقین نازل شد و «زید» را تصدیق و «عبدالله» را تکذیب کرد، پیامبر به شوخی گوش زید را گرفت و فرمود: ای جوان! خداوند سخن تو را تصدیق کرد و آیه هایی درباره آن چه تو گفته بودی نازل کرد. در این هنگام، «عبدالله بن ابی» هنوز نزدیک مدینه بود، که پسرش، در ورودی مدینه راه را بر پدر بست. پدر گفت وای بر تو چه می کنی؟ پسرش گفت به خدا سوگند جز به اجازه رسول خدا نمی توانی وارد مدینه شوی. امروز می فهمی عزیز و ذلیل کیست؟ پیامبر به پسرش پیغام داد که بگذار پدرت وارد شهر شود. فرزندش گفت: حالا که رسول خدا اجازه داد، مانعی ندارد. «عبدالله» وارد شهر شد، ولی چند روزی بیش تر نگذشت که از

شدت اندوه، بیمار شد و در حالی که هنوز توبه نکرده بود، از دنیا رفت. وقتی که این آیه ها، نازل و دروغ «عبدالله» آشکار شد، بعضی به او گفتند: خدمت پیامبر برو و توبه کن. «عبدالله» سرش را تکان داد و گفت: به من گفتید ایمان بیاور، آوردم، گفتید زکات بده، دادم. چیزی نمانده که بگویید به محمد سجده کن. خداوند در آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین، منافقان را معرفی می کند:

و چون بدیشان گفته شود: بیاید تا پیامبر خدا، برای شما آموزش بخواهد، سرهای خود را بر می گردانند، و آنان را می بینی که تکبرکنان روی بر می تابند «» برای آنان یکسان است چه برایشان آموزش بخواهی یا برایشان آموزش نخواهی خدا هرگز برایشان نخواهد بخشود. خدا فاسقان را راهنمایی نمی کند «» آنان کسانی اند که می گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق می کنید تا پراکنده شوند و حال آن که گنجینه های آسمان ها و زمین از آن خداست ولی منافقان در نمی یابند «» می گویند: اگر به مدینه برگردیم، همانا آن که عزتمندتر است، آن زبون، تو را از آن جا بیرون خواهد کرد. [ولی] عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است، ولی این دو رویان نمی دانند «». (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۵۶.

حمایت خداوند از نوجوان راست گو

شان نزول آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین

پس از غزوه بنی مصطلق، هنگام بازگشت به مدینه دو نفر از مسلمانان یکی از طایفه انصار و دیگری از مهاجران به هنگام برداشتن آب از چاه، با هم اختلاف پیدا کردند. هر یک از آن دو، یکی از افراد قبیله اش را به کمک طلبید. «عبدالله بن

ابی» که از سران منافقان بود، به یاری مرد انصار شتافت و مشاجره لفظی شدید، میان دوطرف در گرفت. «عبدالله بن ابی» سخت خشمگین شد و در حالی که گروهی از یارانش نزد او بودند گفت: ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم، ولی کار ما شبیه ضرب المثل معروف است که می گوید: «سگت را فربه کن تا تو را بخورد.» به خدا سوگند، اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان ما آن ذلیلان را بیرون خواهند کرد و منظورش از عزیزان، خود و پیروانش بود و مهاجران را ذلیلان نامید. سپس به اطرافیانش رو کرد و گفت: این نتیجه کاری است که خود کرده اید. این گروه را در شهر خود جای دادید و اموالتان را با آنان قسمت کردید. اگر باقی مانده غذای خود را مثلاً به این مرد مهاجر نمی دادید بر گردن شما سوار نمی شدند. آن گاه از سرزمین شما می رفتند و به قبیله های خود می پیوستند. در این جا «زیدبن ارقم»، که در آن هنگام جوانی نوحاسته بود، به «عبدالله بن ابی» رو کرد و گفت: به خدا سوگند، ذلیل تویی و محمد صلی الله علیه و آله در عزت الهی و محبت مسلمانان است و به خدا قسم، من پس از این تو را دوست ندارم. «عبدالله» فریاد زد: خاموش باش بچه! تو به بازیت پرداز. «زیدبن ارقم» خدمت رسول خدا آمد و ماجرا را نقل کرد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کسی را با این پیغام نزد «عبدالله» فرستاد: این چه سخنی است که از تو نقل کرده اند؟ «عبدالله» گفت: به خدایی که کتاب آسمانی را بر تو نازل کرده، من چیزی نگفتم و «زید» دروغ می گوید.

گروهی از انصار که حاضر بودند، به طرفداری از «عبدالله» گفتند: ای رسول خدا! عبدالله بزرگ ما است. سخن این کودک را نپذیر. پیامبر به ظاهر عذر آنان را پذیرفت و طایفه انصار، «زید بن ارقم» را سرزنش کردند. پیامبر دستور حرکت داد و یکی از بزرگان انصار به نام «اسید» خدمتش آمد و گفت: ای رسول خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی. پیامبر فرمود: بله، مگر نشنیدی «عبدالله» چه گفت. او گفته است هر گاه به مدینه باز گردد، ذلیلان را بیرون خواهد کرد. «اسید» گفت: ای رسول خدا! اگر اراده کنی تو آنان را بیرون خواهی راند. به خدا قسم، تو عزیزی و او ذلیل است. سپس از پیامبر خواست با او مدارا کند. سخنان «عبدالله بن ابی» به گوش فرزند باایمانش رسید. خدمت رسول الله آمد و گفت: شنیده ام می خواهید پدرم را به قتل برسانید. اگر چنین است خودم سرش را جدا می کنم و برای شما می آورم؛ چون همه می دانند که من از همه به پدرم نیکو کارترم. از این می ترسم اگر دیگری او را به قتل برساند، من پس از آن نتوانم به قاتل پدرم بنگرم و او را به قتل برسانم و به سبب قتل مؤمنی به دوزخ بروم. پیامبر نقشه قتل پدر او را تکذیب کرد و فرمود: با او مدارا و نیکی کن. سپس پیامبر به لشکریان دستور حرکت داد و آنان وارد مدینه شدند. «زید بن ارقم» از شدت شرم و اندوه در خانه مانده و بیرون نمی آمد. در این هنگام، سوره منافقین نازل شد و «زید» را تصدیق و «عبدالله» را تکذیب کرد، پیامبر به شوخی گوش

زید را گرفت و فرمود: ای جوان! خداوند سخن تو را تصدیق کرد و آیه هایی درباره آن چه تو گفته بودی نازل کرد. در این هنگام، «عبدالله بن ابی» هنوز نزدیک مدینه بود، که پسرش، در ورودی مدینه راه را بر پدر بست. پدر گفت وای بر تو چه می کنی؟ پسرش گفت به خدا سوگند جز به اجازه رسول خدا نمی توانی وارد مدینه شوی. امروز می فهمی عزیز و ذلیل کیست؟ پیامبر به پسرش پیغام داد که بگذار پدرت وارد شهر شود. فرزندش گفت: حالا- که رسول خدا اجازه داد، مانعی ندارد. «عبدالله» وارد شهر شد، ولی چند روزی بیش تر نگذشت که از شدت اندوه، بیمار شد و در حالی که هنوز توبه نکرده بود، از دنیا رفت. وقتی که این آیه ها، نازل و دروغ «عبدالله» آشکار شد، بعضی به او گفتند: خدمت پیامبر برو و توبه کن. «عبدالله» سرش را تکان داد و گفت: به من گفتید ایمان بیاور، آوردم، گفتید زکات بده، دادم. چیزی نمانده که بگویند به محمد سجده کن. خداوند در آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین، منافقان را معرفی می کند:

و چون بدیشان گفته شود: بیاید تا پیامبر خدا، برای شما آمرزش بخواهد، سرهای خود را بر می گردانند، و آنان را می بینی که تکبرکنان روی بر می تابند «» برای آنان یکسان است چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی خدا هرگز برایشان نخواهد بخشود. خدا فاسقان را راهنمایی نمی کند «» آنان کسانی اند که می گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق می کنید تا پراکنده شوند و حال آن که گنجینه های آسمان ها و زمین از آن خداست ولی منافقان در نمی یابند «» می گویند: اگر

به مدینه برگردیم، همانا آن که عزتمندتر است، آن زبون، تو را از آن جا بیرون خواهد کرد. [ولی] عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است، ولی این دو رویان نمی دانند (۱).

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۵۶.

حمایت خداوند از نوجوان راست گو

شان نزول آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین

پس از غزوه بنی مصطلق، هنگام بازگشت به مدینه دو نفر از مسلمانان یکی از طایفه انصار و دیگری از مهاجران به هنگام برداشتن آب از چاه، با هم اختلاف پیدا کردند. هر یک از آن دو، یکی از افراد قبیله اش را به کمک طلبید. «عبدالله بن ابی» که از سران منافقان بود، به یاری مرد انصار شتافت و مشاجره لفظی شدید، میان دوطرف در گرفت. «عبدالله بن ابی» سخت خشمگین شد و در حالی که گروهی از یارانش نزد او بودند گفت: ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم، ولی کار ما شبیه ضرب المثل معروف است که می گوید: «سگت را فربه کن تا تو را بخورد.» به خدا سوگند، اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان ما آن ذلیلان را بیرون خواهند کرد و منظورش از عزیزان، خود و پیروانش بود و مهاجران را ذلیلان نامید. سپس به اطرافیانش رو کرد و گفت: این نتیجه کاری است که خود کرده اید. این گروه را در شهر خود جای دادید و اموالتان را با آنان قسمت کردید. اگر باقی مانده غذای خود را مثلاً به این مرد مهاجر نمی دادید بر گردن شما سوار نمی شدند. آن گاه از سرزمین شما می رفتند و به قبیله های خود می پیوستند. در این جا «زید بن ارقم»، که در آن

هنگام جوانی نوحاسته بود، به «عبدالله بن ابی» رو کرد و گفت: به خدا سوگند، ذلیل تویی و محمد صلی الله علیه و آله در عزت الهی و محبت مسلمانان است و به خدا قسم، من پس از این تو را دوست ندارم. «عبدالله» فریاد زد: خاموش باش بچه! تو به بازیت پرداز. «زید بن ارقم» خدمت رسول خدا آمد و ماجرا را نقل کرد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کسی را با این پیغام نزد «عبدالله» فرستاد: این چه سخنی است که از تو نقل کرده اند؟ «عبدالله» گفت: به خدایی که کتاب آسمانی را بر تو نازل کرده، من چیزی نگفتم و «زید» دروغ می گوید. گروهی از انصار که حاضر بودند، به طرفداری از «عبدالله» گفتند: ای رسول خدا! عبدالله بزرگ ما است. سخن این کودک را نپذیر. پیامبر به ظاهر عذر آنان را پذیرفت و طایفه انصار، «زید بن ارقم» را سرزنش کردند. پیامبر دستور حرکت داد و یکی از بزرگان انصار به نام «اسید» خدمتش آمد و گفت: ای رسول خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی. پیامبر فرمود: بله، مگر نشنیدی «عبدالله» چه گفت. او گفته است هر گاه به مدینه باز گردد، ذلیلان را بیرون خواهد کرد. «اسید» گفت: ای رسول خدا! اگر اراده کنی تو آنان را بیرون خواهی راند. به خدا قسم، تو عزیزی و او ذلیل است. سپس از پیامبر خواست با او مدارا کند. سخنان «عبدالله بن ابی» به گوش فرزند باایمانش رسید. خدمت رسول الله آمد و گفت: شنیده ام می خواهید پدرم را به قتل برسانید. اگر چنین است خودم سرش را جدا می کنم و برای شما می آورم؛ چون همه می دانند که من

از همه به پدرم نیکو کارترم. از این می ترسم اگر دیگری او را به قتل برساند، من پس از آن نتوانم به قاتل پدرم بنگرم و او را به قتل برسانم و به سبب قتل مؤمنی به دوزخ بروم. پیامبر نقشه قتل پدر او را تکذیب کرد و فرمود: با او مدارا و نیکی کن. سپس پیامبر به لشکریان دستور حرکت داد و آنان وارد مدینه شدند. «زید بن ارقم» از شدت شرم و اندوه در خانه مانده و بیرون نمی آمد. در این هنگام، سوره منافقین نازل شد و «زید» را تصدیق و «عبدالله» را تکذیب کرد، پیامبر به شوخی گوش زید را گرفت و فرمود: ای جوان! خداوند سخن تو را تصدیق کرد و آیه هایی درباره آن چه تو گفته بودی نازل کرد. در این هنگام، «عبدالله بن ابی» هنوز نزدیک مدینه بود، که پسرش، در ورودی مدینه راه را بر پدر بست. پدر گفت وای بر تو چه می کنی؟ پسرش گفت به خدا سوگند جز به اجازه رسول خدا نمی توانی وارد مدینه شوی. امروز می فهمی عزیز و ذلیل کیست؟ پیامبر به پسرش پیغام داد که بگذار پدرت وارد شهر شود. فرزندش گفت: حالا که رسول خدا اجازه داد، مانعی ندارد. «عبدالله» وارد شهر شد، ولی چند روزی بیش تر نگذشت که از شدت اندوه، بیمار شد و در حالی که هنوز توبه نکرده بود، از دنیا رفت. وقتی که این آیه ها، نازل و دروغ «عبدالله» آشکار شد، بعضی به او گفتند: خدمت پیامبر برو و توبه کن. «عبدالله» سرش را تکان داد و گفت: به من گفتید ایمان بیاور، آوردم، گفتید زکات بده، دادم. چیزی نمانده که

بگویند به محمد سجده کن. خداوند در آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین، منافقان را معرفی می کند:

و چون بدیشان گفته شود: بیاید تا پیامبر خدا، برای شما آموزش بخواهد، سرهای خود را بر می گردانند، و آنان را می بینی که تکبرکنان روی بر می تابند ﴿ برای آنان یکسان است چه برایشان آموزش بخواهی یا برایشان آموزش نخواهی خدا هرگز برایشان نخواهد بخشود. خدا فاسقان را راهنمایی نمی کند ﴿ آنان کسانی اند که می گویند: به کسانی که نزد پیامبر خداوند انفاق می کنید تا پراکنده شوند و حال آن که گنجینه های آسمان ها و زمین از آن خداست ولی منافقان در نمی یابند ﴿ می گویند: اگر به مدینه برگردیم، همانا آن که عزتمندتر است، آن زبون، تو را از آن جا بیرون خواهد کرد. [ولی] عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است، ولی این دو رویان نمی دانند ﴿. (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۵۶.

حمایت خداوند از نوجوان راست گو

شان نزول آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین

پس از غزوه بنی مصطلق، هنگام بازگشت به مدینه دو نفر از مسلمانان یکی از طایفه انصار و دیگری از مهاجران به هنگام برداشتن آب از چاه، با هم اختلاف پیدا کردند. هر یک از آن دو، یکی از افراد قبیله اش را به کمک طلبید. «عبدالله بن ابی» که از سران منافقان بود، به یاری مرد انصار شتافت و مشاجره لفظی شدید، میان دوطرف در گرفت. «عبدالله بن ابی» سخت خشمگین شد و در حالی که گروهی از یارانش نزد او بودند گفت: ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم، ولی کار ما شبیه ضرب المثل معروف است که

می گوید: «سگت را فربه کن تا تو را بخورد.» به خدا سوگند، اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان ما آن ذلیلان را بیرون خواهند کرد و منظورش از عزیزان، خود و پیروانش بود و مهاجران را ذلیلان نامید. سپس به اطرافیانش رو کرد و گفت: این نتیجه کاری است که خود کرده اید. این گروه را در شهر خود جای دادید و امواتان را با آنان قسمت کردید. اگر باقی مانده غذای خود را مثلاً به این مرد مهاجر نمی دادید بر گردن شما سوار نمی شدند. آن گاه از سرزمین شما می رفتند و به قبیله های خود می پیوستند. در این جا «زید بن ارقم»، که در آن هنگام جوانی نوحاسته بود، به «عبدالله بن ابی» رو کرد و گفت: به خدا سوگند، ذلیل تویی و محمد صلی الله علیه و آله در عزت الهی و محبت مسلمانان است و به خدا قسم، من پس از این تو را دوست ندارم. «عبدالله» فریاد زد: خاموش باش بچه! تو به بازیت بیرداز. «زید بن ارقم» خدمت رسول خدا آمد و ماجرا را نقل کرد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کسی را با این پیغام نزد «عبدالله» فرستاد: این چه سخنی است که از تو نقل کرده اند؟ «عبدالله» گفت: به خدایی که کتاب آسمانی را بر تو نازل کرده، من چیزی نگفتم و «زید» دروغ می گوید. گروهی از انصار که حاضر بودند، به طرفداری از «عبدالله» گفتند: ای رسول خدا! عبدالله بزرگ ما است. سخن این کودک را نپذیر. پیامبر به ظاهر عذر آنان را پذیرفت و طایفه انصار، «زید بن ارقم» را سرزنش کردند. پیامبر دستور حرکت داد و یکی از بزرگان انصار به نام «اسید» خدمتش آمد و گفت:

ای رسول خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی. پیامبر فرمود: بله، مگر نشنیدی «عبدالله» چه گفت. او گفته است هر گاه به مدینه باز گردد، ذلیلان را بیرون خواهد کرد. «اسید» گفت: ای رسول خدا! اگر اراده کنی تو آنان را بیرون خواهی راند. به خدا قسم، تو عزیزی و او ذلیل است. سپس از پیامبر خواست با او مدارا کند. سخنان «عبدالله بن ابی» به گوش فرزند باایمانش رسید. خدمت رسول الله آمد و گفت: شنیده ام می خواهید پدرم را به قتل برسانید. اگر چنین است خودم سرش را جدا می کنم و برای شما می آورم؛ چون همه می دانند که من از همه به پدرم نیکو کارترم. از این می ترسم اگر دیگری او را به قتل برساند، من پس از آن نتوانم به قاتل پدرم بنگرم و او را به قتل برسانم و به سبب قتل مؤمنی به دوزخ بروم. پیامبر نقشه قتل پدر او را تکذیب کرد و فرمود: با او مدارا و نیکی کن. سپس پیامبر به لشکریان دستور حرکت داد و آنان وارد مدینه شدند. «زیدبن ارقم» از شدت شرم و اندوه در خانه مانده و بیرون نمی آمد. در این هنگام، سوره منافقین نازل شد و «زید» را تصدیق و «عبدالله» را تکذیب کرد، پیامبر به شوخی گوش زید را گرفت و فرمود: ای جوان! خداوند سخن تو را تصدیق کرد و آیه هایی درباره آن چه تو گفته بودی نازل کرد. در این هنگام، «عبدالله بن ابی» هنوز نزدیک مدینه بود، که پسرش، در ورودی مدینه راه را بر پدر بست. پدر گفت وای بر تو چه می کنی؟ پسرش گفت به خدا سوگند جز به

اجازه رسول خدا نمی توانی وارد مدینه شوی. امروز می فهمی عزیز و ذلیل کیست؟ پیامبر به پسرش پیغام داد که بگذار پدرت وارد شهر شود. فرزندش گفت: حالا که رسول خدا اجازه داد، مانعی ندارد. «عبدالله» وارد شهر شد، ولی چند روزی بیش تر نگذشت که از شدت اندوه، بیمار شد و در حالی که هنوز توبه نکرده بود، از دنیا رفت. وقتی که این آیه ها، نازل و دروغ «عبدالله» آشکار شد، بعضی به او گفتند: خدمت پیامبر برو و توبه کن. «عبدالله» سرش را تکان داد و گفت: به من گفتید ایمان بیاور، آوردم، گفتید زکات بده، دادم. چیزی نمانده که بگویند به محمد سجده کن. خداوند در آیه های ۵ تا ۸ سوره منافقین، منافقان را معرفی می کند:

و چون بدیشان گفته شود: بیاید تا پیامبر خدا، برای شما آموزش بخواهد، سرهای خود را بر می گردانند، و آنان را می بینی که تکبرکنان روی بر می تابند ﴿﴾ برای آنان یکسان است چه برایشان آموزش بخواهی یا برایشان آموزش نخواهی خدا هرگز برایشان نخواهد بخشود. خدا فاسقان را راهنمایی نمی کند ﴿﴾ آنان کسانی اند که می گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق می کنید تا پراکنده شوند و حال آن که گنجینه های آسمان ها و زمین از آن خداست ولی منافقان در نمی یابند ﴿﴾ می گویند: اگر به مدینه برگردیم، همانا آن که عزتمندتر است، آن زبون، تو را از آن جا بیرون خواهد کرد. [ولی] عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است، ولی این دو رویان نمی دانند ﴿﴾. (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۵۶.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف

الیه، مجرور یا در محل جر / فعل مقدر یا محذوف / فاعل محذوف {الرَّحْمَنِ} نعت تابع {الرَّحِيمِ} نعت تابع

{إِذَا} ظرف یا مفعولٌ فيه، منصوب یا در محل نصب {جَاءَكَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {الْمُنَافِقُونَ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {قَالُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {نَشَّهَدُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {إِنَّكَ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، اسمِ إِنَّ {الرَّسُولُ} (ل) حرف مزحلقة / خبرِ إِنَّ، مرفوع یا در محل رفع {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَاللَّهُ} (و) حرف اعتراض / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَعْلَمُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {إِنَّكَ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ك) ضمیر متصل در محل نصب، اسمِ إِنَّ {الرَّسُولُ} (ل) حرف مزحلقة / خبرِ إِنَّ، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَاللَّهُ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يَشْهَدُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {الْمُنَافِقِينَ} اسمِ إِنَّ، منصوب یا در محل نصب {لِكَاذِبُونَ} (ل) حرف مزحلقة / خبرِ إِنَّ،

مرفوع یا در محل رفع

{اتَّخَذُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {أَيْمَانَهُمْ} مفعول به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {جُنَّتْ} مفعول به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {فَصَدُّوا} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {عَنْ} حرف جر {سَبِيلِ} اسم مجرور یا در محل جر {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {إِنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {سَاءَ} فعل ماضی جامد برای انشاء ذم {مَا} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / خبر إنّ محذوف {كَانُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {يَعْمَلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{ذَلِكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {بِأَنَّهُمْ} (ب) حرف جر / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم أنّ {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر إنّ محذوف / خبر (ذَلِكَ) {ثُمَّ} حرف عطف {كَفَرُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {فَطَبَعَ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {عَلَى} حرف جر {قُلُوبِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه

/ نائب فاعل محذوف {فَهُمْ} (ف) حرف تعلیل / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {لا-} حرف نفی غیر عامل {يَفْقَهُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل

{وَإِذَا} (و) حرف استیناف / ظرف یا مفعولٌ فیهِ، منصوب یا در محل نصب {رَأَيْتَهُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {تَعْجَبُكَ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {أَجْسَامُهُمْ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَإِنْ} (و) حرف عطف / حرف شرط جازم {يَقُولُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {تَسْمَعُ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {لِقَوْلِهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {كَأَنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم کَأَنَّ {خُشْبٌ} خبر کَأَنَّ مرفوع {مُسَيِّنَةٌ} نعت تابع {يُحْسِبُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {كُلٌّ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {صَيِّحَةٌ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {عَلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {هُمٌ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الْعِيدُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {فَأَخَذَرَهُمْ} (ف) حرف عطف /

فعل امر مبنی بر سکون / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {قَاتَلَهُمْ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {أَنْتِ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {يُؤْفَكُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل

{وَإِذَا} (و) حرف استیناف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {قِيلَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تَعَالَوْا} فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / نائب فاعل محذوف {يَسْتَتْفِرُونَ} فعل مضارع، مجزوم به سکون {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {رَسُولٌ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {اللَّهُ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {لَوْوَا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {رُؤْسِيَهُمْ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَرَأَيْتَهُمْ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {يَصُدُّونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَهُمْ} (و) حالیه / مبتداء، مرفوع یا در محل رفع {مُسْتَكْبِرُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{سَوَاءٌ} خبر مقدم {عَلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعد از

آن مجرور {أَشْيَ تَغْفَرَتْ} (أ) حرف مصدری / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل / مبتدا مؤخر محذوف {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أُمُّ} حرف عطف {لَمْ} حرف جزم {تَسْتَغْفِرُ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {لَنْ} حرف نصب {يَغْفِرُ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهُ} اسم إن، منصوب یا در محل نصب {لَا} حرف نفی غیر عامل {يَهْدِي} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر إن محذوف {الْقَوْمُ} مفعول به، منصوب یا در محل نصب {الْفَاسِقِينَ} نعت تابع

{هُمْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {الَّذِينَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {يَقُولُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لَا} حرف جزم {تُنْفِقُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {عَلَى} حرف جر {مَنْ} اسم مجرور یا در محل جر {عِنْدَ} ظرف یا مفعول فیه، منصوب یا در محل نصب {رَسُولٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {اللَّهُ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {حَتَّى} حرف نصب {يَنْفُضُوا} فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَلِلَّهِ} (و) حالیه / حرف جر و اسم بعد از

آن مجرور / خبر مقدم محذوف {خَزَائِنُ} مبتدا مؤخر {السَّمَاوَاتِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَالْأَرْضِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَلَكِنَّ} (و) حرف استیناف / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {الْمُنَافِقِينَ} اسم لکن، منصوب یا در محل نصب {لا} حرف نفی غیر عامل {يَفْقَهُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر لکن محذوف

{يَقُولُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لَئِنْ} (ل) موطئه / حرف شرط جازم {رَجَعْنَا} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {إِلَى} حرف جر {الْمَيْدَانِ} اسم مجرور یا در محل جر {لِيُخْرِجَنَّ} (ل) حرف قسم / فعل مضارع، مبنی بر فتحه / نون تأکید ثقلیه {الْمَاعِزُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مِنْهَا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الَّذِلَّ} مفعول به، منصوب یا در محل نصب {وَلِلَّهِ} (و) حالیه / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدم محذوف {الْعِزَّةُ} مبتدا مؤخر {وَلِرَسُولِهِ} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَلِلْمُؤْمِنِينَ} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَلَكِنَّ} (و) حرف استیناف / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {الْمُنَافِقِينَ} اسم لکن، منصوب یا در محل نصب {لا} حرف نفی غیر عامل {يَعْلَمُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / خبر لکن محذوف

{يا} (یا) حرف

ندا {أَيُّهَا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ها) حرف تنبیه {الَّذِينَ} عطف بیان تابع {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لَا} حرف جزم {تُلْهَكُمُ} فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله (ی) / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {أَمْوَالِكُمْ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَلَا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {أَوْلَادِكُمْ} معطوف تابع / (ک) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {عَنْ} حرف جر {ذَكَرٍ} اسم مجرور یا در محل جر {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَمَنْ} (و) حرف استیناف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {يَفْعَلُ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {ذَلِكَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {فَأُولَئِكَ} (ف) رابط جواب برای شرط / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {هُمْ} ضمیر فصل بدون محل {الْخَاسِرُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{وَأَنْفِقُوا} (و) حرف عطف / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {مِنْ} حرف جر {مَا} اسم مجرور یا در محل جر {رَزَقْنَاكُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {مِنْ} حرف جر {قَبْلِ} اسم مجرور یا در محل جر {أَنْ} حرف نصب {يَأْتِي} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری {أَحَدِكُمْ} مفعولٌ به، منصوب یا

در محل نصب / (ك) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {الْمَوْتُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {فَيَقُولَ} (ف) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدیر {رَبِّ} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ی) محذوفه در محل جر، مضاف اليه {لَوْلَا} حرف تحضيض {أَخْرَجْتَنِي} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمير متصل، در محل رفع و فاعل / (ن) حرف وقایه / (ی) ضمير متصل در محل نصب، مفعولٌ به {إِلَى} حرف جر {أَجَلٍ} اسم مجرور یا در محل جر {قَرِيبٍ} نعت تابع {فَأَصْدَقَ} (ف) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمير مستتر (أنا) در تقدیر {وَأَكُنُّ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مجزوم به سکون / اسم کان، ضمير مستتر (أنا) در تقدیر {مِنْ} حرف جر {الصَّالِحِينَ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر کان، محذوف یا در تقدیر

{وَلَنْ} (و) حرف استیناف / حرف نصب {يُؤَخِّرَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {نَفْسًا} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {إِذَا} ظرف یا مفعولٌ فيه، منصوب یا در محل نصب {جَاءَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {أَجَلُهَا} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {وَاللَّهُ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {خَيْرٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {بِمَا} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تَعْمَلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير

آوانگاری قرآن

.Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi

Itha jaaka almunafiqoona qaloo nashhadu innaka larasoolu Allahi waAllahu.۱
yaAAalamu innaka larasooluhu waAllahu yashhadu inna almunafiqeena lakathiboona

Ittakhathoo aymanahum junnatan fasaddoo AAan sabeeli Allahi innahum saa ma.۲
kanoo yaAAamaloona

Thalika bi-annahum amanoo thumma kafaroo fatubiAAa AAala quloobihim fahum la.۳
yafqahoona

Wa-itha raaytahum tuAAajibuka ajsamuhum wa-in yaqooloo tasmaAA liqawlihim.۴
kaannahum khushubun musannadatun yahsaboona kulla sayhatin AAalayhim humu
aAAaduwwu faihtarhum qatalahumu Allahu anna yu/fakoona

Wa-itha qeela lahum taAAalaw yastaghfir lakum rasoolu Allahi lawwaw ruosahum.۵
waraaytahum yasuddoona wahum mustakbiroona

Sawaon AAalayhim astaghfarta lahum am lam tastaghfir lahum lan yaghfira Allahu.۶
lahum inna Allaha la yahdee alqawma alfasiqeena

Humu allatheena yaqooloona la tunfiqoo AAala man AAinda rasooli Allahi hatta.۷
yanfaddoo walillahi khaza-inu alssamawati waal-ardi walakinna almunafiqeena la
yafqahoona

Yaqooloona la-in rajaAAana ila almadeenati layukhrijanna al-aAAazzu minha al-.۸
athalla walillahi aAAaizzatu walirasoolihi walilmu/mineena walakinna almunafiqeena la
yaAAalamoona

Ya ayyuha allatheena amanoo la tulhikum amwalukum wala awladukum AAan thikri.۹
Allahi waman yafAAal thalika faola-ika humu alkhasiroona

Waanfiqoo min ma razaqnakum min qabli an ya/tiya ahadakumu almawtu.۱۰

fayaqoola rabbi lawla akhkhartanee ila ajalín qareebin faassaddaqa waakun mina
alssaliheena

Walan yu-akhkhira Allahu nafsán itha jaa ajalúha waAllahu khabeerun bima.۱۱
taAAamaloona

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان

چون منافقان نزد تو آیند گویند: «گواهی می دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی.» و خدا [هم می داند که تو واقعاً پیامبر او هستی،
و خدا گواهی می دهد که مردم دوچهره سخت دروغگویند. (۱)

سوگندهای خود را [چون سپری بر خود گرفته و [مردم را] از راه خدا بازداشته اند. راستی که آنان چه بد می کنند. (۲)

این بدان سبب است که آنان ایمان آورده،

سپس به انکار پرداخته اند و در نتیجه بر دل‌هایشان مهر زده شده و [دیگر] نمی فهمند. (۳)

و چون آنان را ببینی، هیکلهایشان تو را به تعجب و امید دارد، و چون سخن گویند به گفتارشان گوش فرا می دهی گویی آنان شمعک‌هایی پشت بر دیوارند [که پوک شده و درخور اعتماد نیستند]: هر فریادی را به زیان خویش می پندارند. خودشان دشمنند؛ از آنان پرهیز؛ خدا بکشدشان؛ تا کجا [از حقیقت انحراف یافته اند. (۴)

و چون بدیشان گفته شود: «بیاید تا پیامبر خدا برای شما آموزش بخواهد»، سرهای خود را بر می گردانند، و آنان را می بینی که تکبرکنان روی برمی تابند. (۵)

برای آنان یکسان است: چه برایشان آموزش بخواهی یا برایشان آموزش نخواهی، خدا هرگز بر ایشان نخواهد بخشود. خدا فاسقان را راهنمایی نمی کند. (۶)

آنان کسانی اند که می گویند: «به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق مکنید تا پراکنده شوند، و حال آنکه گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان در نمی یابند. (۷)

می گویند: «اگر به مدینه برگردیم، قطعاً آنکه عزتمندتر است آن زبون تر را از آنجا بیرون خواهد کرد.» و [لی عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است؛ لیکن این دورویان نمی دانند. (۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، [زنهار] اموال شما و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نگردانند، و هر کس چنین کند، آنان خود زیانکارانند. (۹)

و از آنچه روزی شما گردانیده ایم، انفاق کنید، پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید: «پروردگارا، چرا تا مدتی بیشتر [اجل مرا به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم؟» (۱۰)

و[لی هر کس اجلش فرا رسد، هرگز خدا [آن را] به تأخیر نمی افکند، و خدا به آنچه می کنید آگاه است. (۱۱)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۱» هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند: (ما شهادت می دهیم که یقیناً تو رسول خدایی!) خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند [و به گفته خود ایمان ندارند].

«۲» آنها سوگندهایشان را سپر ساخته اند تا مردم را از راه خدا باز دارند، و کارهای بسیار بدی انجام می دهند!

«۳» این بخاطر آن است که نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند؛ از این رو بر دل‌های آنان مهر نهاده شده، و حقیقت را درک نمی کنند!

«۴» هنگامی که آنها را می بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد؛ و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می دهی؛ اما گویی چوب‌های خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده اند! هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضد خود می پندارند؛ آنها دشمنان واقعی تو هستند، پس از آنان بر حذر باش! خداوند آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند؟!

«۵» هنگامی که به آنان گفته شود: (بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند!)، سرهای خود را [از روی استهزا و کبر و غرور] تکان می دهند؛ و آنها را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند!

«۶» برای آنها تفاوت نمی کند، خواه استغفار برایشان کنی یا نکنی، هرگز خداوند آنان را نمی بخشد؛ زیرا خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند!

«۷» آنها کسانی هستند که می گویند: (به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید

تا پراکنده شوند!) [غافل از اینکه] خزاین آسمانها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی فهمند!

«۸» آنها می گویند: (اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند!) در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند!

«۹» ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکنند! و کسانی که چنین کنند، زیانکارانند!

«۱۰» از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه مرگ یکی از شما فرا رسد و بگوید: (پروردگارا! چرا [مرگ] مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی تا [در راه خدا] صدقه دهم و از صالحان باشم!؟)

«۱۱» خداوند هرگز مرگ کسی را هنگامی که اجلش فرا رسد به تأخیر نمی اندازد، و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

چون منافقان نزد تو آیند، می گویند: گواهی می دهیم که تو بی تردید فرستاده خدایی. و خدا می داند که تو بی تردید فرستاده اوئی، و خدا گواهی می دهد که یقیناً منافقان دروغگویند. (۱)

سوگندهایشان را [برای شناخته نشدن نفاقشان] سپر گرفته در نتیجه [مردم را] از راه خدا بازداشته اند. چه بد است آنچه را اینان همواره انجام می دهند! (۲)

این [صفت زشت نفاق و بدی اعمال] به سبب آن است که آنان [نخست] ایمان آوردند، سپس کافر شدند در نتیجه بر دل هایشان مهر [تیره بختی] زده شد، به این علت [حقایق را] نمی فهمند. (۳)

چون آنان را ببینی جسم و ظاهرشان [از آراستگی و وقار] تو را به شگفت آورد، و اگر سخن گویند [به علت شیرینی و جذابیت کلام] به سخنانشان

گوش فرامی دهی [اما از پوچی باطن، سبک مغزی و دورویی] گویی چوب های خشکی هستند که به دیواری تکیه دارند [و در حقیقت اجساد بی روح اند که در هیچ برنامه ای اطمینانی به آنان نیست، از شدت بزدلی] هر فریادی را به زیان خود می پندارند. اینان دشمن واقعی اند؛ از آنان پرهیز؛ خدا آنان را بکشد؛ چگونه [با دیدن این همه دلایل روشن، از حق به باطل] منحرف می شوند. (۴)

و چون به آنان گویند: بیاید تا پیامبر خدا برای شما آموزش بخواهد [از روی کبر و غرور] سرهای خود را برمی گردانند، و آنان را می بینی که متکبرانه [از حق] روی می گردانند. (۵)

برای آنان یکسان است چه برای آنان آموزش بخواهی چه نخواهی، خدا هرگز آنان را نمی آمرزد. مسلماً خدا مردم فاسق را هدایت نمی کند. (۶)

فقط آنانند که می گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند، انفاق مکنید تا [از پیرامون او] پراکنده شوند. در حالی که خزانه های آسمان ها و زمین در سیطره خداست، ولی منافقان نمی فهمند. (۷)

می گویند: اگر به مدینه باز گردیم، مسلماً آنکه عزیزتر است [یعنی عبدالله بن ابی سلول، رئیس منافقان] آن را که خوارتر است [یعنی پیامبر که هنوز به پندار آنان تمکن لازم را به دست نیاورده] از آنجا بیرون می کند. در حالی که عزت و اقتدار برای خدا و پیامبر او و مؤمنان است، ولی منافقان [به این حقیقت] معرفت و آگاهی ندارند. (۸)

ای مؤمنان! مبادا اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل کنند، و آنان که [به خاطر مال و فرزند از یاد خدا] غافل می شوند، زیانکارند. (۹)

و از آنچه روزی شما کرده ایم انفاق کنید، پیش از

آنکه یکی از شما را مرگ در رسد و بگوید: چرا مرا تا مدتی نزدیک مهلت ندادی تا صدقه دهم و از شایستگان باشم؟! (۱۰)

و هرگز خدا کسی را چون اجلش فرا رسد، مهلت نمی دهد؛ و خدا به اعمالی که انجام می دهید، آگاه است. (۱۱)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

ای رسول ما، چون منافقان ریاکار نزد تو آمده و گفتند که ما به یقین و حقیقت گواهی میدهیم که تو رسول خدائی فریب مخور خدا می داند که تو رسول اوئی و خداهم گواهی میدهد که منافقان سخن به مکر و خدعه و دروغ می گویند (۱)

قسمهای دروغ خود را سپر جان خویش و مایه فریب خلق قرار داده اند تا بدین وسیله راه خدا را به روی خلق ببندند بدانید ای اهل ایمان که آنچه می کنند بسیار بدمیکنند (۲)

برای آن که آنها به زبان ایمان آوردند و سپس به دل کافر شدند خدا هم مهر قهر و ظلمت بر دلهایشان نهاد تا هیچ از حقایق ایمان درک نکنند (۳)

ای رسول، تو چون از ظاهر و وجود جسمانی آن منافقان را مشاهده کنی به آراستگی ظاهر فریبنده تو را به شگفت آرند و اگر سخن گویند بس خوش گفتار و چرب زبانند به سخن هاشان گوش فرا خواهی داد ولی از باطن و درون گوئی که چوبی خشک تکیه کرده بر دیوارند و هیچ عقل و ایمان و معرفت ندارند و چون در باطن نادرست و بدانندیشند هر صدائی بشنوند بر زیان خویش پندارند. ای رسول بدان که دشمنان قوی دین و ایمان به حقیقت اینان هستند از ایشان برحذر باش.

خدایشان بکشد چقدر به مکر و خدعه و دروغ پرداخته و از حق باز میگردند (۴)

و هرگاه به آنها گویند بیائید تا رسول خدا برای شما از حق آموزش طلبد سربپیچند و بنگری که با تکبر و نخوت از حق روی میگردانند (۵)

ای رسول تو از خدا بر آنان آموزش بخواهی یا نخواهی به حالشان یکسانست خدا هرگز آنها را نمی بخشد که همانا قوم نابکار فاسق را خدا هیچوقت به راه سعادت هدایت نخواهد کرد (۶)

اینها همان مردم بدخواهند که میگویند بر اصحاب رسول انفاق مال مکنید تا مردماز گردش پراکنده شوند در صورتی که خدا را گنجهای زمین و آسمانهاست لیکن منافقان درک آن نمی کنند (۷)

آنها پنهانی با هم می گویند اگر به مدینه مراجعت کردیم البته باید اربابان عزت و ثروت مسلمانان ذلیل فقیر را از شهر بیرون کنند و حال آنکه عزت مخصوص خدا و رسول و اهل ایمانست و ذلت خاص کافران و لیکن منافقان از این معنی آگه نیستند (۸)

الا- ای اهل ایمان مبادا هرگز مال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل سازد و البته کسانی که به امور دنیا از یاد خدا غافل شوند آنها به حقیقت زیانکاران عالمند (۹)

و از آنچه روزی شما کردیم در راه خدا انفاق کنید پیش از آنکه مرگ بر یکی از شما فرا رسد در آن حال به حسرت بگویند پروردگارا اجل مرا اندکی تخیر انداز تا صدقه و احسان بسیار کنم و از نکوکاران شوم (۱۰)

و خدا هرگز اجل هیچکس را از وقتش که فرا رسد موخر نیفکند و خدا به هر چه از نیک و

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

هنگامی که منافقان نزد تو آیند، گویند: «گواهی می دهیم که تو پیامبر خدا هستی» و خدا می داند که تو پیامبرش هستی و خدا شهادت می دهد که منافقان دروغگویند. (۱)

سوگندهای خود را سپر ساخته و (مردم را) از راه خدا باز داشتند، به راستی آنچه انجام می دهند ناپسند است. (۲)

آن (نفاق) برای آن است که آنان ایمان آورده سپس کفر ورزیدند، پس بر دل هایشان مهر (شقاوت) زده شد و از این رو نمی فهمند. (۳)

و هرگاه آنان را ببینی، قیافه آنان (چنان آراسته است) که ترا به شگفت وادارد و اگر سخن گویند، (به قدری جَدَّاب و زیباست که) به کلامشان گوش فرادهی، گویا چوب هایی هستند (خشک و بی مغز و بی فایده و به هم) تکیه داده شده، هر ندایی را علیه خود می پندارند، آنان دشمنند، پس از آنان دوری کن، خدا آنان را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند. (۴)

و هرگاه به آنان گفته شود: بیاید تا رسول خدا برای شما طلب مغفرت کند، (از روی انکار و تکبر و تمسخر) سرهای خود را برمی گردانند و آنان را می بینی که از سر استکبار، (مردم را از گرایش به حق) باز می دارند. (۵)

برای آنان تفاوتی ندارد که برایشان استغفار کنی یا استغفار نکنی، هرگز خداوند آنان را نمی بخشد، زیرا که خداوند گروه فاسق را هدایت نمی کند. (۶)

آنان همان کسانی هستند که می گویند: بر کسانی که نزد رسول خدا هستند، انفاق نکنید تا پراکنده شوند؛ در حالی که خزانه های آسمان ها و زمین برای خداوند است ولی منافقان نمی فهمند. (۷)

می گویند: «اگر (از این سفر

جنگی) به مدینه بازگردیم، عزیزترین افراد، ذلیل ترین مردم را بیرون خواهد کرد»، در حالی که عزّت و اقتدار مخصوص خدا و پیامبرش و مؤمنین است ولی منافقان نمی دانند. (۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال و اولادتان شما را از یاد خدا غافل نسازد، و کسانی که چنین کنند، آنان همان زیانکارانند. (۹)

و از آنچه روزی شما کرده ایم انفاق کنید پیش از آنکه مرگ به سراغ هر یک از شما آید، پس (در آستانه رفتن) گوید: پروردگارا چرا (مرگ) مرا تا مدتی اندک به تأخیر نیانداختی تا صدقه (و زکات) دهم و از صالحان گردم. (۱۰)

و هرگز خداوند مرگ کسی را که اجلش فرارسیده، به تأخیر نمی اندازد و خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است. (۱۱)

ترجمه فارسی استاد مجتبی

به نام خدای بخشاینده مهربان

چون منافقان - آنها که دل و زبانشان یکی نیست - نزد تو آیند، گویند: گواهی می دهیم که هرآینه تو فرستاده خدایی. و خدا می داند که تو فرستاده اویی، و خدا گواهی می دهد که همانا منافقان دروغگویند. (۱)

سوگندهای [دروغ] خود را سپری گرفته اند، پس از راه خدا روی گردانده اند - یا مردم را از راه خدا بازداشته اند - همانا بد است آنچه می کردند - نفاقورزی - (۲)

این [نفاق و بدکاریشان] بدان سبب است که ایمان آوردند - به ظاهر - سپس کافر شدند - در نهان -، پس بر دلهاشان مهر نهاده شد از این رو [حق را] در نمی یابند. (۳)

و چون آنان را بینی پیکرهاشان تو را به شکفت آرد، و اگر سخن گویند گفتارشان را بشنوی - از بس چرب زبانند -، [و حال آنکه] گویی چوبهایی اند به

دیوار تکیه نهاده - بی ایمان و مردگانی بی روح اند - هر بانگی را بر [زیان و هلاک] خود پندارند. اینان دشمنانند پس از آنها بر حذر باش. خدا بکشدشان - یا لعنت بر آنها باد - به کجا و چگونه [از حق] گردانیده می شوند؟! (۴)

و چون به آنها گفته شود: بیایید تا پیامبر خدا برایتان آموزش بخواهد، سرهای خویش را بیچانند و آنان را بینی که [از حق] روی می گردانند در حالی که گردن کشاند. (۵)

بر آنها یکسان است چه برایشان آموزش بخواهی یا آموزش نخواهی، هرگز خدا نیامرزدشان. همانا خدا مردم بد کار را راه ننماید. (۶)

اینان همان کسانی که می گویند: بر آنان که نزد پیامبر خدایند هزینه مکنید - به آنها چیزی ندهید - تا [از نزد وی] پراکنده شوند، و حال آنکه خدای راست گنجینه های آسمانها و زمین، ولیکن منافقان در نمی یابند. (۷)

گویند: چون به مدینه بازگردیم، آن که عزیزتر است آن را که خوارتر است از آنجا بیرون می کند، و حال آنکه خدای راست عزت - بزرگی و ارجمندی - و پیامبر او و مومنان راست، ولیکن منافقان نمی دانند. (۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، مالها و فرزندانتان شما را از یادکرد خدا سرگرم نکنند، و هر که چنان کند - به سبب مال و فرزندان از طاعت خدا بازماند - ایشانند زیان کاران. (۹)

و از آنچه شما را روزی کرده ایم انفاق کنید پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرارسد پس گوید: پروردگارا، چرا مرا تا سرآمدی نزدیک باز پس نداشتی - مرگ مرا اندکی به تاخیر نیفکندی - تا صدقه دهم و از نیکان و شایستگان باشم

و هرگز خدا کسی را چون سرآمدش رسیده باشد بازپس ندارد، و خدا بدانچه می کنید آگاه است. (۱۱)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان

چون منافقان نزد تو آیند، گویند: شهادت می دهیم که تو پیامبر خدا هستی. خدا می داند که تو پیامبرش هستی و خدا شهادت می دهد که منافقان دروغگویند. (۱)

از سوگندهای خود سپری ساختند و از راه خدا باز داشتند و به حقیقت، آنچه می کنند ناپسند است. (۲)

این بدان سبب است که ایمان آوردند، سپس کافر شدند. خدا نیز بر دلهاشان مهر نهاد و آنان در نمی یابند. (۳)

چون آنها را بینی تو را از ظاهرشان خوش می آید، و چون سخن بگویند به سخنشان گوش می دهی. گویی چوبهایی هستند به دیوار تکیه داده. هر آوازی را بر زیان خود می پندارند. ایشان دشمنانند. از آنها حذر کن. خدایشان بکشد. به کجا منحرف می شوند. (۴)

چون به آنها گفته شود که بیایید تا پیامبر خدا برایتان آمرزش بخواهد، سر می پیچند. می بینی که اعراض و گردنکشی می کنند. (۵)

تفاوتی نکند، چه برایشان آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی. خدایشان نخواهد آمرزید. و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند. (۶)

اینان همانهاییند که می گویند: بر آنها که گرد پیامبر خدایند، چیزی مدهید تا از گردش پراکنده شوند. و حال آنکه خزاین آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی فهمند. (۷)

می گویند: چون به مدینه باز گردیم، صاحبان عزت، ذلیلان را از آنجا بیرون خواهند کرد. عزت از آن خدا و پیامبرش و مومنان است. ولی منافقان

نمی دانند. (۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا به خود مشغول ندارد، که هر که چنین کند زیانکار است. (۹)

از آنچه روزیتان داده ایم در راه خدا انفاق کنید، پیش از آنکه یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید: ای پروردگار من، چرا مرگ مرا اندکی به تاخیر نینداختی تا صدقه دهم و از شایستگان باشم. (۱۰)

چون کسی اجلش فرا رسد، خدا مرگ او را به تاخیر نمی افکند. و خدا به کارهایی که می کنید آگاه است. (۱۱)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

منافقان چون به نزد تو آیند گویند گواهی می دهیم که تو پیامبر خدا هستی، و خداوند می داند که تو پیامبرش هستی، و خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگو هستند (۱)

سوگندهایشان را سپر بلا گرفته اند، سپس [مردمان را] از راه خدا بازداشته اند، چه بد است کاری که آنان می کنند (۲)

این از آن است که ایشان ایمان آورده اند سپس کفر ورزیده اند، و بر دلهایشان مهر نهاده شده است، و ایشان در نمی یابند (۳)

و چون ایشان را بنگری، بدنهای ایشان تو را به شکفت آورد، و چون سخن گویند به سخنانشان گوش دهی، گویی همانند الوارهای تکیه داده بر دیوارند، و هر بانگی را بر ضد خویش می انگارند، آنان دشمنانند، از آنان بر حذر باش، خداوند لعنتشان کند، چگونه بیراهه می روند (۴)

و چون به ایشان گفته شود بیایید که پیامبر خدا برای شما آمرزش بطلبد، سرهای خود را [به انکار] بر گردانند، و بنگریشان که [از اعتذار و استغفار] رویگردانند و گردنکشاند (۵)

در حق آنان یکسان است چه

برایشان آمرزش بخواهی، چه برایشان آمرزش نخواهی، هرگز خداوند آنان را نخواهد آمرزید، بی گمان خداوند نافرمانان را هدایت نمی کند (۶)

ایشان کسانی هستند که می گویند برای کسانی که نزد پیامبر خدا هستند چیزی هزینه نکنید تا آنکه [از پیرامون او] پراکنده شوند، و حال آنکه خزانه های آسمان و زمین از آن خداوند است، ولی منافقان در نمی یابند (۷)

می گویند چون به مدینه بازگردیم، بلندپایگان، فرومایگان را از آنجا بیرون خواهند کرد، حال آنکه عزت، خاص خداوند و پیامبر او و مومنان است، ولی منافقان نمی دانند (۸)

ای مومنان اموال و اولادتان، شما را از یاد خداوند باز ندارد، و هر کس چنین کند، آنانند که زیانکارانند (۹)

و پیش از آنکه مرگ به سراغ هر یک از شما بیاید و او بگوید پروردگارا چرا مرا تا مهلتی نزدیک باز پس نداشتی که بتوانم صدقه بدهم و از شایستگان باشم، از آنچه روزیتان کرده ایم، بخشش کنید (۱۰)

و خداوند هرگز کسی را چون اجلش فرا رسد، بازپس ندارد، و خداوند به آنچه می کنید آگاه است (۱۱)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

هر گاه آیندت دورویان گویند گواهی دهیم که توئی پیامبر خدا و خدا داند که توئی فرستاده او و خدا گواهی دهد که دورویانند همانا دروغگویان (۱)

برگرفتند سوگندهای خویش را سپری پس بازداشتند از راه خدا همانا زشت است آنچه بودند می کردند (۲)

این بدان است که ایشان ایمان آوردند سپس کافر شدند پس مَهر نهاد بر دلهاشان پس درنیابند (۳)

و هر گاه ببینیشان شگفت آردت کالبدهای آنان و اگر سخن گویند گوش دهی به گفتار ایشان گوئیا آنانند چوبهای تکیه داده شده پندارند

هر فریادی را بر ایشان ایشانند دشمن پس بترسشان بکشدهشان خدا کجا به دروغ رانده شوند (۴)

و گاهی که گفته شود بدیشان بیائید آمرزش خواهد برای شما پیمبر خدا باز گردانند سرهای خویش را و بینیشان بازمی دارند (یا دوری گزینند) و ایشانند کبرورزندگان (۵)

یکسان است بر ایشان چه آمرزش خواهی برای ایشان یا آمرزش نخواهی برای ایشان هرگز نیامرزدشان خدا همانا خدا هدایت نکند گروه نافرمانان را (۶)

آنانند که گویند انفاق نکنید بر آنان که نزد پیمبر خدایند تا پراکنده شوند و خدا را است گنجهای آسمانها و زمین لیکن منافقان درنیابند (۷)

گویند اگر باز گشتیم بسوی شهر همانا برون راند گرمی تر (عزیزتر) از آن خوارتر را و از آن خدا است عزّت و از آن پیمبرش و از آن مؤمنان و لیکن منافقان نمی دانند (۸)

ای آنان که ایمان آوردید سرگرمتان نسازد خواسته های شما و نه فرزندان شما از یاد خدا و آنکه بکند این را پس آنانند زیانکاران (۹)

و بدهید از آنچه روزی دادیم شما را پیش از آنکه آید یکی از شما را مرگ پس گوید پروردگارا کاش پس می انداختی مرا تا سرآمدی نزدیک تا تصدّق کنم و بشوم از شایستگان (۱۰)

و هرگز پس نیندازد خدا جائی را گاهی که بیاید سرآمدش و خدا آگاه است بدانچه می کنید (۱۱)

ترجمه انگلیسی قرائی

.In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

When the hypocrites come to you they say, 'We bear witness that you are indeed ۱ the apostle of Allah.' Allah knows that you are indeed His Apostle, and Allah bears witness that the hypocrites are indeed liars

They ۲

make a shield of their oaths, and bar from the way of Allah. Evil indeed is what they
.used to do

That is because they believed and then disbelieved, so their hearts were sealed. ۞
.Hence they do not understand

When you see them, their bodies impress you, and if they speak, you listen to their ۞
speech. Yet they are like dry logs set reclining [against a wall]. They suppose every cry
is directed against them. They are the enemy, so beware of them. May Allah assail
!?!them, where do they stray

When they are told, ‘Come, that Allah’s Apostle may plead for forgiveness for you,’ ۞
.they twist their heads, and you see them turn away while they are disdainful

It is the same for them whether you plead for forgiveness for them, or do not plead ۞
for forgiveness for them: Allah will never forgive them. Indeed Allah does not guide
.the transgressing lot

They are the ones who say, ‘Do not spend on those who are with the Apostle of Allah ۞
until they scatter off.’ Yet to Allah belong the treasuries of the heavens and the earth,
.but the hypocrites do not understand

They say, ‘When we return to the city, the mighty will surely expel the abased from ۞
it.’ Yet all might belongs to Allah and His Apostle, and the faithful, but the hypocrites
.do not know

O you who have faith! Do not let your possessions and children distract you from the ۞
remembrance of Allah, and

.whoever does that—it is they who are the losers

Spend from what We have provided you before death comes to any of you, ۱۰
whereat he will say, ‘My Lord, why did You not respite me for a short time so that I
'might have given charity and become one of the righteous

But Allah shall never respite a soul when its time has come, and Allah is well aware ۱۱
.of what you do

ترجمہ انگلیسی شاکر

When the hypocrites come to you, they say: We bear witness that you are most surely
Allah's Messenger; and Allah knows that you are most surely His Messenger, and
(Allah bears witness that the hypocrites are surely liars. (۱)

They make their oaths a shelter, and thus turn away from Allah's way; surely evil is
(that which they do. (۲)

That is because they believe, then disbelieve, so a seal is set upon their hearts so that
(they do not understand. (۳)

And when you see them, their persons will please you, and If they speak, you will
listen to their speech; (they are) as if they were big pieces of wood clad with
garments; they think every cry to be against them. They are the enemy, therefore
(beware of th (۴)

And when it is said to them: Come, the Messenger of Allah will ask forgiveness for you,
they turn back their heads and you may see them turning away while they are big
(with pride. (۵)

It is alike to them whether you beg forgiveness for them or

do not beg forgiveness for them; Allah will never forgive them; surely Allah does not
(guide the transgressing people. ﴿٤﴾

They it is who say: Do not spend upon those who are with the Messenger of Allah until
they break up. And Allah's are the treasures of the heavens and the earth, but the
(hypocrites do not understand. ﴿٥﴾

They say: If we return to Medina, the mighty will surely drive out the meaner
therefrom; and to Allah belongs the might and to His Messenger and to the believers,
(but the hypocrites do not know. ﴿٨﴾

O you who believe! let not your wealth, or your children, divert you from the
(remembrance of Allah; and whoever does that, these are the losers. ﴿٩﴾

And spend out of what We have given you before death comes to one of you, so that
he should say: My Lord! why didst Thou not respite me to a near term, so that I should
(have given alms and been of the doers of good deeds? ﴿١٠﴾

And Allah does not respite a soul when its appointed term has come, and Allah is
(Aware of what you do. ﴿١١﴾

ترجمہ انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving, the Merciful

Whenever hypocrites come to you, they say: "We admit that you are God's (١)
messenger." God already knows that you are His messenger, while God testifies that
.the hypocrites are liars

They use their faith as a disguise and obstruct God's way; they are evil because of (٢)
what they have been

.doing

That is because they have believed, then disbelieved; so their hearts are sealed off (۳)
.and they do not comprehend a thing

Whenever you see them, their physical appearance may attract you, while if they (۴)
speak, you will listen to what they say as if they were just sticks of kindling all stacked
up. They reckon every shout is [directed] against them. They are the [real] enemy, so
!beware of them! May God assail them! How they shrug things off

Whenever they are told: "Come, God's messenger will seek forgiveness for you," (۵)
they twist their heads around and you will see them trying to slip away, while they act
.so haughty

It is the same for them whether you seek forgiveness for them or do not seek (۶)
forgiveness for them; God will never forgive them! God does not guide such immoral
.folk

They are the ones who say: "Do not spend anything on anyone who is with God's (۷)
messenger until they desert [him] ." God holds the treasures of Heaven and Earth, yet
.hypocrites do not comprehend this

They say: "If we should ever return to the City, the grandees there would expel the (۸)
lower [classes]." Yet influence belongs to God, His messenger and believers, even
.though hypocrites do not realize it

You who believe, let neither your wealth nor your children distract you from (۹)
.remembering God. Those who do so will be the losers

Spend something from whatever We have provided you with before death comes (۱۰)

to one of you and he says: "My Lord, if You would only delay things for me for a short
"while, then I will act charitably and become honorable

God will never postpone things for any soul once its deadline has arrived. God is (۱۱)
!Informed about anything you do

ترجمہ انگلیسی آری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

When the hypocrites come to thee they say, `We bear witness that thou art indeed
the Messenger of God.' And God knows that thou art indeed His Messenger, and God
(bears witness that the hypocrites are truly liars. (۱)

They have taken their oaths as a covering, then they have barred from the way of
(God. Surely they—evil are the things they have been doing. (۲)

That is because they have believed, then they have disbelieved; therefore a seal has
(been set on their hearts, and they do not understand. (۳)

When thou seest them, their bodies please thee; but when they speak, thou listenest
to their speech, and it is as they were propped-up timbers. They think every cry is
against them. They are the enemy; so beware of them. God assail them! How they are
(perverted! (۴)

And when it is said to them, `Come now, and God's Messenger will ask forgiveness for
you,' they twist their heads, and thou seest them turning their faces away, waxing
(proud. (۵)

Equal it is for them, whether thou askest forgiveness for them or thou askest not
forgiveness for them; God will never forgive them. God guides not the people of the
(ungodly. (۶)

Those are they that

say, 'Do not expend on them that are with God's Messenger until they scatter off'; yet unto God belong the treasures of the heavens and of the earth, but the hypocrites do
(not understand. (۷

They say, 'If we return to the City, the mightier ones of it will expel the more abased'; yet glory belongs unto God, and unto His Messenger and the believers, but the
(hypocrites do not know it. (۸

O believers, let not your possessions neither your children divert you from God's
(remembrance; whoso does that, they are the losers. (۹

Expend of what We have provided you before that death comes upon one of you and he says, 'O my Lord, if only Thou wouldst defer me unto a near term, so that I may
(make freewill offering, and so I may become one of the righteous.' (۱۰

But God will never defer any soul when its term comes. And God is aware of the things
(you do. (۱۱

ترجمہ انگلیسی پیکتال

.In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

When the hypocrites come unto thee (O Muhammad), they say: We bear witness that thou art indeed Allah's messenger. And Allah knoweth that thou art indeed His
(messenger, and Allah beareth witness that the Hypocrites are speaking falsely. (۱

They make their faith a pretext that they may turn (men) from the way of Allah. Verily
(evil is that which they are wont to do, (۲

That is because they believed, then disbelieved, therefore their hearts are sealed so
(that they understand not. (۳

And when thou seest them their figures

please thee; and if they speak thou givest ear unto their speech. (They are) as though they were blocks of wood in striped cloaks. They deem every shout to be against them. They are the enemy, so beware of them. Allah confound them! How they are
(perverted! ﴿۴

And when it is said unto them: Come! The messenger of Allah will ask forgiveness for
(you! they avert their faces and thou seest them turning away, disdainful. ﴿۵

Whether thou ask forgiveness for them or ask not forgiveness for them, Allah will not
(forgive them. Lo! Allah guideth not the evil living folk. ﴿۶

They it is who say: Spend not on behalf of those (who dwell) with Allah's messenger
that they may disperse (and go away from you); when Allah's are the treasures of the
(heavens and the earth; but the hypocrites comprehend not. ﴿۷

They say: Surely, if we return to Al Madinah the mightier will soon drive out the
weaker; when might belongeth to Allah and to His messenger and the believers; but
(the hypocrites know not. ﴿۸

O ye who believe! Let not your wealth nor your children distract you from
(remembrance of Allah. Those who do so, they are the losers. ﴿۹

And spend of that wherewith We have provided you before death cometh unto one of
you and he saith: My Lord! If only thou wouldst reprieve me for a little while, then I
(would give alms and be among the righteous. ﴿۱۰

But Allah reprieveth no soul when its

(term cometh, and Allah is Aware of what ye do. (۱)

ترجمہ انگلیسی یوسفعلی

.In the name of Allah Most Gracious Most Merciful

When the Hypocrites come to thee they say "We bear witness that thou art indeed the Apostle of Allah." Yea Allah knoweth that thou art indeed His Apostle and Allah (beareth witness that the Hypocrites are indeed liars. (۱)

They have made their oaths a screen (for their misdeeds): thus they obstruct (men) (from the Path of Allah: truly evil are their deeds. (۲)

That is because they believed then they rejected Faith: so a seal was set on their (hearts: therefore they understand not. (۳)

When thou lookest at them their exteriors please thee; and when they speak thou listenest to their words. They are as (worthless as hollow) pieces of timber propped up (unable to stand on their own). They think that every cry is against them. They are the enemies; so beware of them. The curse of Allah be on them! How are they deluded ((away from the Truth)! (۴)

And when it is said to them "Come the Apostle of Allah will pray for your forgiveness" they turn aside their heads and thou wouldst see them turning away their faces in (arrogance. (۵)

It is equal to them whether thou pray for their forgiveness or not. Allah will not forgive (them. Truly Allah guides not rebellious transgressors. (۶)

They are the ones who say "Spend nothing on those who are with Allahs Apostle to the end that they may disperse (and

quit Madinah). But to Allah belong the treasures of the heavens and the earth; but the
(Hypocrites understand not. ﴿۷

They say "If we return to Madinah surely the more honorable (element) will expel
there from the meaner." But honor belongs to Allah and His Apostle and to the
(Believers; but the Hypocrites know not. ﴿۸

O ye who believe! let not your riches or your children divert you from the
(remembrance of Allah. If any act thus the loss is their own. ﴿۹

And spend something (in charity) out of the substance which We have bestowed on
you before death should come to any of you and he should say "O my Lord! why didst
thou not give me respite for a little while? I should then have given (largely) in charity
(and I should have been one of the doers of good." ﴿۱۰

But to no soul will Allah grant respite when the time appointed (for it) has come: and
(Allah is well-acquainted with (all) that ye do. ﴿۱۱

ترجمہ فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

Quand les hypocrites viennent à toi, ils disent: «Nous attestons que tu es certes le . ۱
Messager d'Allah»; Allah sait que tu es vraiment Son messager; et Allah atteste que
.les hypocrites sont assurément des menteurs

Ils prennent leurs serments pour bouclier et obstruent le chemin d'Allah. Quelles . ۲
!mauvaises choses que ce qu'ils faisaient

C'est parce qu'en vérité ils ont cru, puis rejeté la foi. Leur coeurs donc, ont été . ۳
scellés, de sorte

.qu'ils ne comprennent rien

Et quand tu les vois, leurs corps t'émerveillent; et s'ils parlent, tu écoutes leur . ۴
parole. ils sont comme des bûches appuyées (contre des murs) et ils pensent que
chaque cri est dirigé contre eux. L'ennemi c'est eux. Prends y garde. Qu'Allah les
.extermine! Comme les voilà détournés (du droit chemin

Et quand on leur dit: «Venez que le Messenger d'Allah implore le pardon pour vous», ils . ۵
.détournent leurs têtes, et tu les vois se détourner tandis qu'ils s'enflent d'orgueil

C'est égal, pour eux, que tu implores le pardon pour eux ou que tu ne le fasses pas: . ۶
.Allah ne leur pardonnera jamais, car Allah ne guide pas les gens pervers

Ce sont eux qui disent: «Ne dépensez point pour ceux qui sont auprès du Messenger . ۷
d'Allah, afin qu'ils se dispersent». Et c'est à Allah qu'appartiennent les trésors des cieux
.et de la terre, mais les hypocrites ne comprennent pas

Ils disent: «Si nous retournons à Médine, le plus puissant en fera assurément sortir le . ۸
plus humble». Or c'est à Allah qu'est la puissance ainsi qu'à Son messenger et aux
.croyants. Mais les hypocrites ne le savent pas

vous qui avez cru! Que ni vos biens ni vos enfants ne vous distraient du rappel ش ۹
.d'Allah. Et quiconque fait cela... alors ceux-là seront les perdants

Et dépensez de ce que Nous vous avons octroyé avant que la mort ne vienne à l'un . ۱۰
de vous et qu'il dise alors: «Seigneur! si seulement Tu m'accordais un court

«délai: je ferais l'aumne et serais parmi les gens de bien

Allah cependant n'accorde jamais de délai à une âme dont le terme est arrivé. Et .۱۱

Allah est Parfaitement Connaisseur de ce que vous faites

ترجمه اسپانیایی

Cuando los hipócritas vienen a ti, dicen: «Atestiguamos que tú eres, en verdad, el .۱
Enviado de Alá». Alá sabe que tú eres el enviado. Pero Alá es testigo de que los
.hipócritas mienten

Se han escudado en sus juramentos y han desviado a otros del camino de Alá. ¡Qué .۲
!mal está lo que han hecho

Porque primero creyeron y, luego, han descreído. Sus corazones han sido sellados, .۳
.así que no entienden

Cuando se les ve, se admira su presencia. Si dicen algo, se escucha lo que dicen. Son .۴
como maderos apoyados. Creen que todo grito va dirigido contra ellos. Son ellos el
enemigo. ¡Ten, pues, cuidado con ellos! ¡Que Alá les maldiga! ¡Cómo pueden ser tan

Cuando se les dice: «¡Venid, que el Enviado de Alá pedirá perdon por vosotros!», .۵
.vuelven la cabeza y se les ve retirarse altivamente

Da lo mismo que pidas o no que se les perdone. Alá no les perdonará. Alá no dirige a .۶
.la gente perversa

Son ellos los que dicen: «No gastéis nada en favor de los que están con el Enviado de .۷
Alá; así, se escaparán de él». Los tesoros de los cielos y de la tierra pertenecen a Alá,
.pero los hipócritas no comprenden

,Dicen: «Si volvemos a la ciudad, los más poderosos .۸

sin duda, expulsarán de ella a los más débiles». Pero el poder pertenece a Alá, a Su Enviado y a los creyentes. Los hipócritas, empero, no saben

Creyentes! Que ni vuestra hacienda ni vuestros hijos os distraigan del recuerdo dei .9 Alá. Quienes eso hacen, son los que pierden

Gastad de lo que os hemos proveído, antes de que la muerte venga a uno de .10 vosotros y éste diga: «¡Señor! ¿Por qué no me das algo más de tiempo, para que dé .?limosna y sea de los justos

Cuando le vence a uno su plazo, Alá no le concede prórroga. Alá está bien .11 informado de lo que hacéis

ترجمه آلمانی

.digen, des Barmherzigen ۞Im Namen Allahs, des Gn

du in Wahrheit ۞Wenn die Heuchler zu dir kommen, sagen sie: «Wir bezeugen, da .1 du in Wahrheit Sein Gesandter bist, ۞da ۞, ۞der Gesandte Allahs bist.» Und Allah weißlich Lügner sind ۞die Heuchler gewiß ۞jedoch Allah bezeugt, da

Sie haben sich aus ihren Eiden einen Schild gemacht; so machen sie abwendig vom .2 Wege Allahs. Schlimm ist wahrlich das, was sie zu tun pflegen

ubig wurden. So ist ein Siegel auf ihre ۞Dies, weil sie glaubten und hernach ungl .3 sie nicht verstehen ۞Herzen gesetzt worden, also da

Und wenn du sie siehst, so gefallen dir ihre Gestalten; und wenn sie sprechen, .4 ren sie aufgerichtete Holzkltze. Sie glauben, ۞horchst du auf ihre Rede. Sie sind, als w jeder Schrei sei wider sie. Sie sind der Feind, drum hüte dich vor ihnen. Allahs Fluch über sie! Wie werden sie abgewendet

Und wenn zu ihnen gesprochen wird: «Kommt her, der Gesandte Allahs will für euch .۵
um Verzeihung bitten», dann wenden sie ihre Köpfe zur Seite, und du siehst, wie sie sich
.in Hochmut abkehren

Es ist ihnen gleich, ob du für sie um Verzeihung bittest oder nicht für sie um .۶
Verzeihung bittest. Allah wird ihnen nie verzeihen; Allah weist dem widerspenstigen
.Volk nicht den Weg

Sie sind es, die sprechen: «Spendet nicht für die, die mit dem Gesandten Allahs sind, .۷
tze der Himmel und doch die Schand damit sie sich zerstreuen (und ihn v erlassen)», w
.und der Erde Allahs sind; allein die Heuchler verstehen es nicht

Sie sprechen: «Wenn wir nach Medina zurückkehren, dann wird der Angesehenste .۸
sicherlich den Geringsten daraus vertreiben», obwohl das Ansehen nur Allah und
.ubigen gebührt; allein die Heuchler wissen es nicht und Seinem Gesandten und den Gl

O die ihr glaubt, lasset euer Vermögen und eure Kinder euch nicht vom Gedenken an .۹
Allah abhalten. Und wer das tut – das sind die Verlierenden

Und spendet von dem, was Wir euch gegeben haben, bevor einen von euch der .۱۰
hren wolltest auf Tod ereilt und er spricht: «Mein Herr! wenn Du mir nur Aufschub gew
eine kleine Weile, dann würde ich Almosen geben und der Rechtschaffenen einer
«sein

hren, wenn ihre Frist um ist; und Nie aber wird Allah einer Seele Aufschub gew .۱۱
Allah kennt wohl, was ihr tut

ترجمہ ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

Quando vengono a te, gli ipocriti dicono: « Attestiamo che sei veramente il .۱

Messaggero di Allah», ma Allah attesta che tu sei il Suo Messaggero e attesta, Allah,
.che gli ipocriti sono bugiardi

Si fanno scudo dei loro giuramenti e hanno allontanato altri dalla via di Allah. . ۲
!Quant'è perverso quello che fanno

E questo perché prima credettero, poi divennero increduli. Sul loro cuore fu quindi . ۳
.posto un suggello, affinché non capissero

Quando li vedi, sei ammirato dalla loro prestantza; se parlano, ascolti le loro parole. . ۴
Sono come tronchi appoggiati . Credono che ogni grido sia contro di loro. Sono essi il
!nemico. Stai in guardia. Li annienti Allah! Quanto si sono traviati

E quando si dice loro: « Venite, il Messaggero di Allah implorerà il perdono per voi», . ۵
.voltano la testa e li vedi allontanarsi pieni di superbia

Per loro è la stessa cosa, che tu implori perdono per loro o che non lo implori: Allah . ۶
.non li perdonerà mai. In verità Allah non guida gli empi

Essi sono coloro che dicono: « Non date nulla a coloro che seguono il Messaggero di . ۷
Allah, affinché si disperdano». Appartengono ad Allah i tesori dei cieli e della terra, ma
.gli ipocriti non lo capiscono

Dicono: « Se ritorniamo a Medina, il più potente scaccerà il più debole» . La potenza . ۸
.appartiene ad Allah, al Suo Messaggero e ai credenti, ma gli ipocriti non lo sanno

O credenti, non vi distraggano dal ricordo di Allah i vostri beni e i vostri figli. Quelli . ۹
.che faranno ciò saranno i perdenti

Siate generosi . ۱۰

di quello che Noi vi abbiamo concesso, prima che giunga a uno di voi la morte ed egli
.«dica: «Signore, se Tu mi dessi una breve dilazione, farei l'elemosina e sarei fra i devoti

Ma Allah non concede dilazioni a nessuno che sia giunto al termine. Allah è ben .۱۱
.informato a proposito di quello che fate

ترجمہ روسی

!Во имя Аллаха Милостивого, Милосердного

Когда приходят к тебе лицемеры, они говорят: "Свидетельствуем, что ты – .۱
посланник Аллаха". Аллах знает, что ты – Его посланник, и Аллах
.свидетельствует, что лицемеры – лжецы

Они обратили свои клятвы в щит и отклонились от пути Аллаха. Поистине, .۲
искверно то, что они делают

Это – за то, что они уверовали, потом стали неверными, и положена печать на .۳
их сердца, и они не понимают

А когда ты их увидишь, тебя восхищают их фигуры. Если они говорят, ты .۴
слушаешь их слова, точно они столпы приставленные. Они принимают всякий
крик – против них. Они – враги, берегись же их! Пусть Аллах их поразит, до чего
!они обольщены

Когда скажут им: "Ходите, посланник Аллаха попросит вам прощения!" – они .۵
.кривят свои головы, и ты видишь, как они отворачиваются, возвеличившись

Все равно им, будешь ты просить им прощения или не будешь; никогда не .۶
!простит им Аллах: ведь Аллах не руководит народом распутным

Они – те, которые вам говорят: "Не расходуйте на тех, кто у посланника .۷
Аллаха, пока они не разойдутся!" У Аллаха сокровищницы небес и земли, но
!лицемеры не понимают

Они говорят: "Если мы вернемся в город, то сильнейший л

там изгонит слабейшего". У Аллаха величие, и у Его посланника, и у верующих,
но лицемеры не знают

О вы, которые уверовали! Не давайте своему имуществу и детям отвлекать . ۹
вас от поминания Аллаха. Кто это делает, те – потерпевшие убыток

И расходуйте то, чем Мы вас наделили, раньше, чем к кому-нибудь из вас . ۱۰
придет смерть, и тогда он скажет: "Господи, если бы Ты отсрочил мне до
"близкого срока, я стал бы давать милостыню и был бы праведным

Но никогда не отложит Аллах душе, когда к ней придет ее срок. Аллах сведущ . ۱۱
!В том, что вы делаете

ترجمہ ترکی استانبولی

.Rahman ve rahîm Allah adıyla

Münâfklar, sana gelince, tanklk ederiz ki dediler, sen, üphe yok, elbette Allah'n – ۱
peygamberisin ve Allah bilir ki üphe yok, sen, onun peygamberisin ve Allah tanklk eder
.ki üphe yok, münâfklar, elbette yalanlardr

Antlarn kalkan edinmi ler de halk, Allah yolundan çkarm lardr; üphe yok ki ne de – ۲
.ktüdür bu yaptk-lar ey

Bu da, hiç üphesiz, inandklarndan, sonra kâfir olduklarndandr; derken Allah, – ۳
.gnüllerini mühürlemi tir; gerçekten de onlar, anlamayan bir topluluktur

Ve onlar grdün mü, bedenleri ho una gider; ve konu urlarsa szlerini dinlersin; sanki – ۴
onlar, dayanm kerestelerdir; her baŗ , kendi aleyhlerine sanrlar; onlar dü mandr, artk
.sakn onlardan, Allah gebertsin onlar, nelere de kaplyorlar

Ve onlara, gelin de Allah'n Peygamberi size yarlganma dilesin denirse ba larn – ۵
.sallarlar alay ederek ve grürsün ki ululuk satarak dnüp gitmedeler

Birdir onlara, yarlganmalarn dilesen de, yahut dilemesen de; Allah kesin olarak – ۶
.yarlgamaz onlar; üphe yok ki Allah, buyruktan çkm topluluú doŗu yola sevketmez

Onlar, yle ki ilerdir -v

ki Allah'n Peygamberinin yanında olanlara bir ey vermeyin de derler, sonunda da lıp .gitsinler ve Allah'ndr hazîneleri gklerin ve yeryüzünün ve fakat münâfklar, anlamazlar

Derler ki: Medîne'ye dnünce andolsun ki üstün olan, elbette a alk ki iyi çkarr oradan –۸ .ve Allah'ndr üstünlük ve Peygamberinin ve inananların ve fakat münâfklar, bilmezler

Ey inananlar, sizi alkoymasın mallarınız ve evlâtlarınız, Allah' anmadan ve kim, bunu –۹ .yaparsa artk onlardır ziyana uŕyanların ta kendileri

Ve birinize lüm gelip çatmadan ve derken o da Rabbim, beni yakın bir zamanadək –۱۰ .ldürmeyip braksaydın da ben de sadaka vermeye çal saydım ve temiz kullardan .olsaydım demeden nce sizi rzklandrdmız eylerden harcayın

Ve Allah, mukadder zamân geldi mi hiç kimseyi geri brakmaz kesin olarak ve Allah, –۱۱ .ne yaparsanız hepsinden de haberdardır

ترجمه آذربایجانی

!Mərhamətli, rəhmli Allahın adı ilə

Ya Peyğəmbər!) Münafıqlər (riyakarlar) sənın yanına gəldikləri zaman: "Biz sənın,) .۱ doğrudan da, Allahın Peyğəmbəri olduğuna şəhadət veririk! – deyirlər. Allah sənın Onun həqiqi Peyğəmbər olduğunu bilir. Allah həm də münafıqlərin xalis yalançı .olduqlarına şəhadət verir

Onlar (yalan) andlarını özlərində sipər edib (xalqı) Allah yolundan döndərlər. . ۲ !Həqiqətən, onların törətdikləri əməllər necə də pisdir

Bunun səbəbi odur ki, onlar (dildə) iman gətirdilər, sonra isə (ürəklərində gizli) kafir .۳ oldular. Buna görə də onların ürəklərinə möhür vurulmuş, özləri isə anlamaz kimsələr .olmuşlar

Ya Peyğəmbər!) Sən onları gördükdə cüssələri (boy–buxunları, gözəllikləri) xoşuna) .۴ gəlir, danışanda sözlərinə qulaq asırsan. Onlar, sanki (divara) söykədilmiş dirəklərdir (ruhsuz bədən, müqəvva kimidirlər). Onlar (ikiüzlülüklərinin Peyğəmbərə və mö'minlərə əyan olacağından qorxub) hər bir qışqırığın (səs–küyün) öz əleyhlərinə

olduğunu zənn edirlər. Onlar düşməndirlər, sən onlardan həzər et! Allah

onları öldürsün, necə də haqdan döndərilirlər

Onlara: "Gəlin Allahın Peyğəmbəri (Rəbbinizdən) sizin bağışlanmağınızı diləsin!" - . ۵
deyildiği zaman (istehza ilə) başlarını bulayar və sən (Ya Rəsulum!) onların təkəbbürlə
.üz çevirdiklərini görərsən

Sən onların bağışlanmasını diləsən də, diləməsən də, fərqi yoxdur. Onsuz da Allah .۶
onları bağışlamayacaqdır. Şübhəsiz ki, Allah fasiq qövmü doğru yola yönəltməz

Onlar: "Allahın Peyğəmbəri yanında olanlara bir şey verməyin ki, dağılıb getsinlər!" - .۷
deyən kimsələrdir. Halbuki göylərin və yerin xəzinələri Allaha məxsusdur, lakin
.münafıqlar (bunu) anlamazlar

Onlar: "Əgər biz (Bəni Müstəliq vuruşunda) Mədinəyə qayıtsaq, ən güclülər (ən .۸
şərəflilər - münafıqlar) ən zəifləri (ən həqirləri - Peyğəmbəri və ona iman gətirənləri),
əlbəttə, oradan çıxardacaqlar!" - deyirlər. Halbuki şərəf-şan da, (qüvvət və qələbə də)
yalnız Allaha, Onun Peyğəmbərinə və mö'minlərə məxsusdur, lakin münafıqlar (bunu)
!bilməzlər

Ey iman gətirənlər! Nə mal-dövlətiniz, nə də oğul-uşağınız sizi Allahın zikrindən .۹
yayındırmasın! Hər kəs bunu etsə (Allahı yada salmasa), belələri əsl ziyana
.uğrayanlardır

Birinizin ölümü çatıb: "Ey Rəbbim! Mənə bir az möhlət versəydin, sədəqə verib .۱۰
salehlərdən olardım! - deməmişdən əvvəl sizə verdim ruzidən (Allah yolunda)
.xərcləyin

Və (bilin ki) Allah əcəli çatan heç kəsə möhlət verməz. Allah sizin nə etdiklərinizdən .۱۱
!xəbərdardır

ترجمہ اردو

شروع خدا کا نام لے کر جو بے ایمانوں کو ایمان دینا اور رحمت والا ہے

۱. (اے محمد) جب منافق لوگ تمہارے پاس آتے ہیں تو (ازراہ نفاق) کہتے ہیں کہ ہم اقرار کرتے ہیں کہ آپ بیشک
خدا کے پیغمبر ہیں اور خدا جانتا ہے کہ درحقیقت تم اس کے پیغمبر ہو لیکن خدا ظالموں کو دیتا ہے کہ منافق (دل سے)

کے لحاظ سے) جو وہ ہے۔

۲. انہوں نے اپنی قسموں کو سال بنا رکھا اور ان کے ذریعے سے (لوگوں کو) راہ خدا سے روک رہے ہیں۔ کچھ شک نہیں کہ جو کام یہ کرتے ہیں برے ہیں۔

۳. یہ اس لئے کہ یہ (پہلے تو) ایمان لائے پھر کافر ہو گئے تو ان کے دلوں پر مہلر لگادی گئی ہے سو اب یہ سمجھتے ہیں۔

۴. اور جب تم ان (کے تناسب اعضا) کو دیکھتے ہو تو ان کے جسم تمہیں (کیا ہی) اچھے معلوم ہوتے ہیں اور جب وہ گفتگو کرتے ہیں تو تم ان کی تقریر کو توجہ سے سنتے ہو (مگر فلم وادراک سے خالی) گویا لکھیا ہے جو دیواروں سے لگائی گئی ہے (بزدل ایسے کہ) ہر زور کی آواز کو سمجھیں (کہ) ان پر بلا آئی ہے (تمہارے) دشمن ہیں ان سے بیخوف نہ رہنا خدا ان کو ہلاک کرے گا۔

۵. اور جب ان سے کہا جائے کہ آؤ رسول خدا تمہارے لئے مغفرت مانگیے تو سر ہلا دیتے ہیں اور تم ان کو دیکھو کہ تکبر کرتے ہوئے منہ پھیر لیتے ہیں۔

۶. تم ان کے لئے مغفرت مانگو یا نہ مانگو ان کے حق میں برابر ہے خدا ان کو ہرگز نہ بخشے گا بیشک خدا نافرمانوں کو ہدایت نہیں دیا کرتا۔

۷. یہی ہیں جو کہتے ہیں کہ جو لوگ رسول خدا کے پاس (رہتے) ہیں ان پر (کچھ) خرچ نہ کرو۔ یہاں تک کہ یہ (خود بخود) ہلاک جائیں۔ حالانکہ آسمانوں اور زمین کے خزانے خدا ہی کے ہیں لیکن

۸. کہتہ ہیہ کہ اگر ہم لوہ کر مدینہ پلنچہ تو عزت والہ ذلیل لوگوہ کو ولساہ سہ نکال باہر کریہ گہہ حالانکہ عزت خدا کی ہہ اور اس کہ رسول کی اور مومنوہ کی لیکن منافق نہیہ جانتہ

۹. مومنو! تمہارا مال اور اولاد تم کو خدا کی یاد سہ غافل نہ کردہہ اور جو ایسا کرہ گا تو وہ لوگ خسارہ ہہ انہ والہ ہہ

۱۰. اور جو (مال) ہم نہ تم کو دیا ہہ اس میں سہ اس (وقت) سہ بیشتر خرچ کر لو کہ تم میں سہ کسی کی موت آجائہ تو (اس وقت) کہ نہ لگہ کہ اہ میرہ پروردگار تو نہ مجہہ نہ وہی سی اور مہلت کیوہ نہ دی تاکہ میں خیرات کر لیتا اور نیک لوگوہ میں داخل ہوجاتا

۱۱. اور جب کسی کی موت آجاتی ہہ تو خدا اس کو ہرگز مہلت نہیہ دیتا اور جو کچہ تم کرتہ ہو خدا اس سہ خبردار ہہ

ترجمہ پشتو

(۱) \$

(۲) \$

(۳) \$

(۴) \$

(۵) \$

(۶) \$

(۷) \$

(۸) \$

(۹) \$

(۱۰) \$

(۱۱) \$

ترجمہ کردی

(۱) \$

(۲) \$

(۳) \$

(۴) \$

(۵) \$

(۶) \$

(۷) \$

(۸) \$

(۹) \$

(۱۰) \$

(۱۱) \$

ترجمہ اندونزی

Hai orang-orang yang beriman, janganlah harta-hartamu dan anak-anakmu melalaikan kamu dari mengingat Allah. Barang siapa yang membuat demikian maka (mereka itulah orang-orang yang rugi). (۹)

Dan belanjakanlah sebagian dari apa yang telah Kami berikan kepadamu sebelum datang kematian kepada salah seorang di antara kamu; lalu ia berkata: "Ya Tuhanku, mengapa Engkau tidak menangguhkan (kematian) ku sampai waktu yang dekat, yang menyebabkan aku dapat bersedekah dan aku termasuk orang-orang yang saleh" ((۱۰)

Dan Allah sekali-kali tidak akan menangguhkan (kematian) seseorang apabila datang (waktu kematiannya). Dan Allah Maha Mengetahui apa yang kamu kerjakan. (۱۱) (۲

(Dengan menyebut nama Allah Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang. (۳

Senantiasa bertasbih kepada Allah apa yang di langit dan apa yang di bumi; hanya Allah- lah yang mempunyai semua kerajaan dan semua puji- pujian; dan Dia Maha

(Kuasa atas segala sesuatu.(۱) (۴

Dia- lah yang menciptakan kamu, maka di antara kamu ada yang kafir dan di (antaramu ada yang beriman. Dan Allah Maha Melihat apa yang kamu kerjakan.(۲) (۵

Dia menciptakan langit dan bumi dengan) tujuan (yang benar, Dia membentuk rupamu dan dibaguskan-Nya rupamu itu, dan hanya kepada-Nya- lah kembali (mu).

((۳) (۶

Dia mengetahui apa yang ada di langit dan di bumi, dan mengetahui apa yang kamu rahasiakan dan apa yang kamu nyatakan. Dan Allah Maha Mengetahui segala isi hati.

((۴) (۷

Apakah belum datang kepadamu (hai orang- orang kafir) berita orang- orang kafir dahulu

Maka mereka telah merasakan akibat yang buruk dari perbuatan mereka dan
(mereka memperoleh azab yang pedih. (5) (8

Yang demikian itu adalah karena sesungguhnya telah datang kepada mereka Rasul-
Rasul mereka (membawa) keterangan- keterangan lalu mereka berkata: " Apakah
manusia yang akan memberi petunjuk kepada kami" lalu mereka ingkar dan
berpaling; dan Allah tidak memerlukan (mereka). Dan Allah Maha Kaya lagi Maha
(Terpuji. (6) (9

Orang- orang yang kafir mengatakan, bahwa mereka sekali- kali tidak akan
dibangkitkan. Katakanlah: " Tidak demikian, demi Tuhanku, benar- benar kamu akan
dibangkitkan, kemudian akan diberitakan kepadamu apa yang telah kamu kerjakan".
(Yang demikian itu adalah mudah bagi Allah. (7) (10

Maka berimanlah kamu kepada Allah dan Rasul-Nya dan kepada cahaya (Al Quran)
yang telah Kami turunkan. Dan Allah Maha Mengetahui apa yang kamu kerjakan. (8)
(11

ترجمہ مالیزیائی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

Apabila orang-orang munafik datang kepadamu (wahai Muhammad), mereka
berkata: "Kami mengakui bahawa sesungguhnya engkau - sebenar-benarnya Rasul
Allah". Dan Allah sememangnya mengetahui bahawa engkau ialah RasulNya, serta
(Allah menyaksikan bahawa sesungguhnya pengakuan mereka adalah dusta. (1

Mereka menjadikan sumpahnya (atau akuannya) sebagai perisai (untuk
menyelamatkan dirinya dan harta bendanya daripada dibunuh atau dirampas), lalu
mereka menghalang (dirinya dan orang lain) dari menurut jalan Allah. Sesungguhnya
(amatlah buruk apa yang mereka telah kerjakan. (2

Perbuatan buruk) yang demikian kerana mereka mengaku beriman (di hadapan)
orang-orang Islam) kemudian mereka tetap kafir sesama sendiri, maka dengan
sebab itu dimeteraikan atas hati mereka; lalu mereka tidak dapat memahami (yang

(mana benar dan yang mana salah). (۳

Dan apabila engkau melihat mereka, engkau tertarik hati

kepada tubuh badan mereka (dan kelalukannya); dan apabila mereka berkata-kata, engkau juga (tertarik hati) mendengar tutur katanya (kerana manis dan fasih. Dalam pada itu) mereka adalah seperti batang-batang kayu yang tersandar (tidak terpakai kerana tidak ada padanya kekuatan yang dikehendaki). Mereka (kerana merasai bersalah, sentiasa dalam keadaan cemas sehingga) menyangka tiap-tiap jeritan (atau riuh rendah yang mereka dengar) adalah untuk membahayakan mereka. Mereka itulah musuh yang sebenar-benarnya maka berjaga-jagalah engkau terhadap mereka. Semoga Allah membinasa dan menyingkirkan mereka dari rahmatNya. (Pelik sungguh!) Bagaimana mereka dipalingkan (oleh hawa nafsunya - (dari kebenaran)? ﴿

Dan apabila dikatakan kepada mereka: " Marilah (bertaubat) supaya Rasulullah meminta ampun (kepada Allah) untuk kamu", mereka (enggan sambil) menggeleng-gelengkan kepalanya; dan engkau melihat mereka berpaling (dari bertaubat) serta (mereka berlaku sombong angkuh. ﴿

Tidak ada faedahnya) kepada mereka, sama ada engkau meminta ampun untuk) mereka atau engkau tidak meminta ampun, Allah tidak sekali-kali akan mengampunkan mereka. Sesungguhnya Allah tidak memberi hidayah petunjuk (kepada kaum yang fasik. ﴿

Mereka lah yang mengatakan (kepada orang-orang Islam di Madinah yang menolong Rasulullah dan orang-orang Muhajirin): "Janganlah kamu membelanjakan harta kamu kepada orang-orang yang ada bersama-sama Rasulullah supaya mereka bersurai (meninggalkannya)". Padahal bagi Allah jualah perbendaharaan langit dan bumi, (tiada sesiapa pun yang dapat memberi atau menyekat sebarang pemberian melainkan dengan kehendakNya); akan tetapi orang-orang yang munafik itu tidak (memahami (hakikat yang sebenarnya). ﴿

Mereka berkata lagi: " Demi sesungguhnya! Jika kita kembali ke Madinah (dari medan perang), sudah tentu orang-orang yang mulia lagi kuat (pihak kita) akan mengusir ."(keluar dari Madinah orang-orang yang hina lagi lemah (pihak Islam

Padahal bagi Allah jualah kemuliaan dan kekuatan itu dan bagi RasulNya serta bagi orang-orang yang beriman; akan tetapi golongan yang munafik itu tidak mengetahui ((hakikat yang sebenarnya)). (٨

Wahai orang-orang yang beriman! Janganlah kamu dilalaikan oleh (urusan) harta benda kamu dan anak-pinak kamu daripada mengingat Allah (dengan menjalankan perintahNya). Dan (ingatlah), sesiapa yang melakukan demikian, maka mereka itulah (orang-orang yang rugi). (٩

Dan belanjakanlah (dermakanlah) sebahagian dari rezeki yang Kami berikan kepada kamu sebelum seseorang dari kamu sampai ajal maut kepadanya, (kalau tidak) maka ia (pada saat itu) akan merayu dengan katanya: " Wahai Tuhanku! Alangkah baiknya kalau Engkau lambatkan kedatangan ajal matiku - ke suatu masa yang sedikit sahaja lagi, supaya aku dapat bersedekah dan dapat pula aku menjadi dari orang-orang (yang soleh ". (١٠

Dan (ingatlah), Allah tidak sekali-kali akan melambatkan kematian seseorang (atau sesuatu yang bernyawa) apabila sampai ajalnya; dan Allah Amat Mendalam (PengetahuanNya mengenai segala yang kamu kerjakan. (١١

ترجمہ سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

Wanapokujia wanafiki, husema: Tunashuhudia ya kuwa, kwa hakika wewe ni . ١
Mtume wa Mwenyeezi Mungu, na Mwenyeezi Mungu anajua kwa hakika wewe, ni
Mtume wake, na Mwenyeezi Mungu anashuhudia ya kuwa, kwa hakika wanafiki ni
.waongo hasa

Wamevifanya viapo vyao ngao, wakaiacha njia ya Mwenyeezi Mungu, kwa hakika ni . ٢
.mabaya waliyokuwa wakifanya

Hayo ni kwa sababu waliamini kisha wakakufuru, kwa hiyo muhuri umepigwa juu ya . ٣
.nyoyo zao nao hawafahamu

Na unapowaona, miili yao inakupendeza, na kama wakisema. unasiliza usemi . ۴
wao, wao ni kama boriti zilizotengenezwa, wanadhani kila kishindo ni juu

yao, wao ni maadui jihadharini nao, Mwenyeezi Mungu awaangamize, vipi
.wanageuzwa

Na wanaambiwa: Njoozi, Mtume wa Mwenyeezi Mungu atakuombeeni msamaha .۵
.huvigeuza vichwa vyao, na unawaona wanajizuia na wakijiona wakubwa

Ni sawa kwao ukiwatakia msamaha au usiwatakie msamaha. Mwenyeezi Mungu .۶
.hatawasamehe, hakika Mwenyeezi Mungu hawaongozi watu waasi

Wao ndio wanaosema: Msitoe mali kwa ajili ya wale walioko kwa Mtume wa .۷
Mwenyeezi Mungu mpaka waondoke. Na khazina za mbingu na ardhi ni za Mwenyeezi
.Mungu lakini wanafiki hawafahamu

Wanasema: Tukirudi Madina, mwenye utukufu atamfukuza mnyonge, na utukufu .۸
.hasa ni wa Mwenyeezi Mungu na Mtume wake wa Waumini lakini wanafiki hawajui

Enyi mlioamini! yasikusahaulisheni mali yenu wala watoto wenu kumkumbuka .۹
.Mwenyeezi Mungu, na wafanyao hayo, basi hao ndio wenye khasara

Na toeni katika yale tuliyokupeni kabla mmoja wenu hayajamfikia mauti, kisha .۱۰
aseme: Mola wangu! mbona hukuniakhirisha muda kidogo nikatoa sadaka na nikawa
?miongoni mwa watendao wema

Lakini Mwenyeezi Mungu hataiakhirisha nafsi yoyote inapofika ajali yake, na .۱۱
.Mwenyeezi Mungu anazo khabari za mnayoyatenda

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

صفحه ی ۴۶۸

(۶۳) سوره منافقون مدنی است و یازده آیه دارد (۱۱)

[سوره المنافقون (۶۳): آیات ۱ تا ۸] ترجمه آیات به نام خداوند بخشنده مهربان.

ای رسول ما چون منافقان (ریاکار) نزد تو آمده گفتند که ما به یقین و حقیقت گواهی می دهیم که تو رسول خدایی (فریب

مخـور) خـدا می دانـد کـه تـو رـسـول او یـی. و خـدا گـواهی

صفحه ی ۴۶۹

می دهد که منافقان (سخن به مکر و خدعه و) دروغ می گویند (۱).

قسم های (دروغ) خود را سپر جان خویش (و مایه فریب مردم) قرار داده اند تا بدینوسیله راه خدا را (بروی خلق)

بیندند (بدانید ای اهل ایمان) که آنچه می کنند بسیار بد می کنند (۲).

برای آن (نفاق و دروغ) که آنها (بر زبان) ایمان آوردند و سپس (بدل) کافر شدند خدا هم مهر (قهر و ظلمت) بر دلهایشان نهاد تا هیچ (از حقایق ایمان) درک نکنند (۳).

ای رسول تو چون (از برون) کالبد جسمانی آن منافقان را مشاهده کنی (به آراستگی ظاهر) تو را به شگفت آرند و اگر سخن گویند (بس چرب زبانند) به سخنهایشان گوش فرا خواهی داد (ولی از درون) گویی که چوبی خشک بر دیوارند (و هیچ ایمان و معرفت ندارند و چون در باطن نادرست و بد اندیشند) هر صدایی بشنوند بر زبان خویش پندارند. ای رسول (بدانکه) دشمنان (دین و ایمان) به حقیقت اینان هستند از ایشان بر حذر باش، خدایشان بکشد چقدر (به مکر و دروغ) از حق باز می گردند (۴).

و هر گاه به آنها گویند بیایید تا رسول خدا برای شما از حق آموزش طلبد سر بیچند و بنگری که با تکبر و نخوت روی می گردانند (۵).

ای رسول تو از خدا برای آنان آموزش بخواهی یا نخواهی به حالشان یکسان است، خدا هرگز آنها را نمی بخشد که همانا قوم نابکار فاسق را خدا هیچ وقت (به راه سعادت) هدایت نخواهد کرد (۶).

اینها همان مردم بد خواهند که می گویند بر اصحاب رسول انفاق مال مکنید تا از گردش پراکنده شوند در صورتی که خدا را گنجهای زمین و آسمانها است لکن منافقان درک آن نمی کنند (۷).

آنها (پنهانی) می گویند اگر به مدینه مراجعت کردیم البته باید (یهودیان) اربابان عزت و ثروت مسلمانان ذلیل را از شهر بیرون کنند و حال آنکه عزت

مخصوص خدا و رسول و اهل ایمان است و لیکن منافقان از این معنی آگاه نیستند (۸).

بیان آیات این سوره وضع منافقین را توصیف می کند، و آنان را به شدت عداوت با مسلمین متهم ساخته، رسول خدا (ص) را دستور می دهد، تا از خطر آنان بر حذر باشد، و مؤمنین را نصیحت می کند به اینکه از کارهایی که سرانجامش نفاق است پرهیزند، تا به هلاکت نفاق دچار نگردند، و کارشان به آتش دوزخ منجر نشود. این سوره در مدینه نازل شده است.

[کاذب بودن منافقان در شهادت به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از باب کذب مخبری بوده است

" إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ بِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ

صفحه ی ۴۷۰

يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ " کلمه " منافق " اسم فاعل از باب مفاعله از ماده " نفاق " است، که در عرف قرآن به معنای اظهار ایمان و پنهان داشتن کفر باطنی است.

و کلمه " کذب " به معنای دروغ است که ضد راستی است. و حقیقتش عبارت است از اینکه خبری که گوینده می دهد با خارج مطابقت نداشته باشد، پس صدق و کذب وصف خبر است. ولی چه بسا مطابقت " در صدق " و مخالفت " در کذب " به حسب اعتقاد خبر دهنده را هم صدق و کذب می نامند، در نتیجه خبری که بر حسب اعتقاد خبر دهنده مطابق با واقع باشد، صدق می نامند، هر چند که در واقع مطابق نباشد، و مخالفت خبر به حسب اعتقاد خبر دهنده را دروغ می نامند، هر چند که در واقع مخالف نباشد. نوع اول را صدق و کذب خبری، و نوع دوم را صدق و کذب مخبری

می گویند.

پس اینکه فرمود: " إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ " حکایت اظهار ایمان منافقین است که گفتند شهادت می دهیم که تو حتما رسول خدایی، چون این گفتار ایمان به حقانیت دین است که وقتی باز شود ایمان به حقانیت هر دستوری است که رسول خدا (ص) آورده، و ایمان به وحدانیت خدای تعالی و به معاد است، و این همان ایمان کامل است.

و اینکه فرمود: " وَاللَّهُ يَغْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ " تثبیتی است از خدای تعالی نسبت به رسالت رسول خدا (ص). و اینکه با وجود وحی قرآن و مخاطبت قرآن با رسول خدا (ص) که کافی در تثبیت رسالت آن جناب بود و مع ذلک به این تثبیت تصریح کرد، برای این است که قرینه ای صریح بر کاذب بودن منافقین باشد، از این جهت که بدانچه می گویند معتقد نیستند، هر چند که گفتارشان یعنی رسالت آن جناب صادق است، پس منافقین در گفتارشان کاذبند به کذب مخبری، نه به کذب خبری، پس جمله " وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ " منظورش کذب مخبری است نه کذب خبری.

" اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ... "

کلمه "ایمان" - به فتح همزه - جمع "یمین" است و به معنای سوگند می باشد. و کلمه "جنه" - به ضمه جیم - به معنای سپر است، و منظور از سپر معنای مجازی آن است، یعنی هر چیزی که انسان با آن حفظ شود. و کلمه "صد" - به تشدید دال - هم به معنای جلوگیری می آید، و هم به معنای اعراض، و بنا بر معنای دوم مراد این است که منافقین از راه خدا - که همان دین باشد - اعراض نمودند. و گاهی هم به معنای برگرداندن

این، مراد از جمله مورد بحث این می شود که: منافقین عامه مردم را از راه دین برگردانند، در حالی که خود را در پشت سپر سوگندهای دروغینشان حفظ کردند.

و معنای آیه این می شود که: منافقین سوگندهای دروغین خود را وقایه و سپر خود قرار داده، از راه خدا و دین او اعراض نمودند، و یا به مقداری که توانستند امور را فاسد و وارونه ساختند، و بدین وسیله مردم را از دین خدا برگردانند.

و جمله "إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ" تقییح اعمال منافقین است، اعمالی که به طور استمرار- یعنی از روزی که دچار نفاق شدند تا روز نزول سوره- مرتکب شده بودند.

[منظور از اینکه در باره منافقین فرموده: "آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ ..."]

"ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ" اشاره با کلمه "ذَلِكَ" - به طوری که گفته اند- به زشتی اعمال ایشان است. بعضی هم گفته اند اشاره به همه مطالب قبل است، یعنی دروغگویی، و سپر قرار دادن سوگند دروغ، و برگرداندن مردم از راه خدا، و اعمال زشت منافقین.

و منظور از اینکه فرمود "ایمان آوردند" همان شهادت زبانی به یگانگی خدا و رسالت رسول خدا (ص) است، که سپس در باطن دل از ایمان به خدا کافر شدند، هم چنان که در جای دیگر فرموده: "وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ" «۱».

البته بعید هم نیست که در بین منافقین کسانی بوده باشند که ایمان اولشان حقیقی و جدی بوده، ولی بعد از دین برگشته باشند، و این ارتداد خود

را از مؤمنین پنهان نموده، در باطن به منافقین پیوسته باشند، و مثل آنان منتظر گرفتاری رسول خدا (ص) و مؤمنین شده باشند، هم چنان که از آیات سوره توبه نظیر آیه زیر همین معنا به نظر می رسد:

" فَأَعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ " «۲» و نیز در آیه زیر از منافقینی که از همان آغاز، ایمان در دل‌هایشان داخل نشده تعبیر کرده به اینکه " وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ " «۳».

بنا بر این، پس ظاهر چنین به نظر می رسد که منظور از جمله " آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا " اظهار

(۱) و چون به مؤمنین برمی خوردند می گویند ایمان آوردیم، و چون با شیطان‌هایشان دیدار می کنند، می گویند: ما با شما ایم، و مؤمنین را مسخره کرده ایم. سوره بقره، آیه ۱۴.

(۲) در نتیجه این تکذیب (و نقض عهد) خدا هم دل آنها را ظلمت‌کده نفاق گردانید تا روزی که به کیفر بخل و اعمال زشت خود برسند. سوره توبه، آیه ۷۷.

(۳) بعد از گفتن شهادتین کافر شدند. سوره توبه، آیه ۷۴. صفحه ی ۴۷۲

شهادتین باشد، اعم از اینکه از صمیم قلب و ایمان درونی باشد، و یا تنها گفتار بدون ایمان درونی، و کافر شدنشان بدین جهت بوده باشد که اعمالی نظیر استهزاء به دین خدا، و یا رد بعضی از احکام آن مرتکب شده باشند، و نتیجه اش خروج ایمان- اگر واقعا ایمان داشته اند- از دل‌هایشان بوده.

[معنای اینکه خداوند بر دل های منافقین مهر زده

و جمله " فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ " نتیجه گیری عدم فهم منافقین است از مهری که به دل‌هایشان خورده، و این نتیجه گیری بر آن دلالت دارد که طبع و مهر به دل خوردن

باعث می شود دیگر دل آدمی حق را نپذیرد، پس چنین دلی برای همیشه مایوس از ایمان و محروم از حق است.

حال ببینیم مهر به دل خوردن یعنی چه؟ یعنی همین که دل به حالتی در آید که دیگر پذیرای حق نباشد، و حق را پیروی نکند، پس چنین دلی قهرا تابع هوای نفس می شود، هم چنان که در جای دیگر فرموده: "طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ" (۱) و نیز نتیجه دیگرش این است که حق را نفهمد و نشنود، و به آن علم و یقین پیدا نکند، هم چنان که فرموده: "وَ طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ" (۲) و نیز فرموده: "وَ نَطَّبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ" (۳)، و نیز فرموده: "وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ" (۴) و به هر حال باید دانست که خدای تعالی ابتداء مهر بر دل کسی نمی زند، بلکه اگر چنین می کند به عنوان مجازات است، چون مهر بر دل زدن گمراه کردن است، و اضلال جز بر اساس مجازات به خدای تعالی منسوب نمی شود، که این معنا مکرر در این تفسیر بیان شد.

"وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ ..."

ظاهراً خطاب " و چون ایشان را ببینی " و " سخنان ایشان را می شنوی "، خطاب به شخص معینی نیست، بلکه خطابی است عمومی به هر کس که ایشان را ببیند، و سخنان ایشان را بشنود، چون منافقین همواره سعی دارند ظاهر خود را بیارایند، و فصیح و بلیغ سخن بگویند. پس تنها رسول خدا (ص) مورد خطاب نیست. و منظور این است که بفهماند منافقین چنین وضعی به خود می گیرند: ظاهری فریبنده،

و بدنی آراسته دارند به طوری که هر کس به آنان برخورد کند از ظاهرشان خوشش می آید، و از سخنان شمرده و

(۱) خدا بر دلهایشان مهر زد، در نتیجه پیروی از هوای نفس خود کردند. سوره محمد، آیه ۱۶.

(۲) بر دلهایشان مهر زده شد و دیگر نمی فهمند. سوره توبه، آیه ۸۷.

(۳) بر دلهایشان مهر می زنیم و دیگر نمی شنوند. سوره اعراف، آیه ۱۰۰.

(۴) بر دلهایشان مهر زده شد، و دیگر علم پیدا نمی کنند. سوره توبه، آیه ۹۳.

صفحه ی ۴۷۳

فصیح و بجای آنان لذت می برد، و دوست می دارد به آن گوش فرا دهد، از بس که شیرین سخن می گویند و گفتارشان
نظمی فریبنده دارد.

"كَانَهُمْ خُشْبٌ مُّسِنَّدَةٌ" - در این جمله منافقین را به حسب باطنی که دارند مذمت می کند. و کلمه "خشب" - به ضمه خاء و
شین - جمع کلمه "خشبه" است، که به معنای چوب است. و مصدر "تسنید" که کلمه "مسند" اسم مفعول آن مصدر است،
به معنای آن است که چیزی را طوری نصب کنی که بر چیز دیگری نظیر دیوار و مثل آن تکیه داشته باشد.

جمله مورد بحث در مقام مذمت منافقین، و متمم جمله سابق است، می خواهد بفرماید:

منافقینی که اجسامی زیبا و فریبنده و سخنانی جاذب و شیرین دارند، به خاطر نداشتن باطنی مطابق ظاهر، در مثل مانند چوبی
می مانند که به چیزی تکیه داشته باشد و اشباحی بدون روحند، همان طور که آن چوب نه خیری دارد، و نه فائده بر آن
مترتب می شود، اینان نیز همین طورند چون فهم ندارند.

"يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ" - این جمله مذمت دیگری است از ایشان، می فرماید منافقین از آنجا که در ضمیر خود کفر

پنهان دارند، و آن را از مؤمنین پوشیده می دارند، عمری را با ترس و دلهره و وحشت بسر می برند که مبدا مردم بر باطنشان پی ببرند، به همین جهت هر صیحه ای که می شنوند خیال می کنند علیه ایشان است، و مقصود صاحب صیحه ایشان است.

" هُمْ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ " - یعنی ایشان در عداوت با شما مسلمانان به حد کاملند، برای اینکه بدترین دشمن انسان آن کسی است که واقعا دشمن باشد، و آدمی او را دوست خود پندارد.

" قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ " - این جمله نفرینی است بر منافقین به قتل، که شدیدترین شدائد دنیا است. و ای بسا اگر نفرمود " قتلهم الله - خدا آنان را بکشد " و باب مفاعله را بکار برد، برای همین افاده شدت بوده است.

ولی بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: منظور از مقاتله در این آیه طرد و دور کردن از رحمت است. بعضی «۲» دیگر گفته اند: عبارت مورد بحث نفرین نیست، بلکه جمله ای است خبری می خواهد بفرماید: منافقین مشمول لعنت و طرد هستند، و این مشمولیت برای آنان مقرر و ثابت است. بعضی «۳» دیگر گفته اند: این کلمه به منظور برانگیختن تعجب در شنونده به کار می رود، مثلاً می گویند "قاتله الله ما أشعره- فلانی چه شاعر زبردستی است". ولی آنچه از

۱) و ۲) و ۳) روح المعانی، ج ۲۸، ص ۱۱۲. صفحه ی ۴۷۴

سیاق به دست می آید، همان وجهی است که ما بیان کردیم.

" أَنَّى يُؤْفَكُونَ " - این جمله برای انگیختن تعجب شنونده است، می فرماید: چگونه از حق روی برمی گردانند؟ بعضی «۱» هم گفته اند: صرف توییح و سرکوب کردن است، و جنبه استفهام ندارد.

[اوصاف و احوالی دیگر از منافقین

" وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ

تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ ..."

کلمه "تلوبه" که مصدر فعل "لوا" می باشد، مصدر باب تفعیل از ماده "لوی" و مصدر ثلاثی مجردش "لی" است، که به معنای میل و انحراف است.

و معنای عبارت این است که: وقتی به منافقین گفته می شود بیایید تا رسول الله برای شما از خدا طلب آمرزش کند- این پیشنهاد وقتی به آنان داده می شده که فسقی یا خیانتی مرتکب می شدند و مردم از آن با خبر می گشتند- از روی اعراض و استکبار سرهای خود را بر می گردانند و تو آنان را می بینی که از پیشنهاد کننده روی گردانیده، از اجابت او استکبار می ورزند.

"سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ..."

یعنی چه برای ایشان استغفار بکنی و چه نکنی، برایشان یکسان است. و یکسانی کنایه از این است که فائده ای بر این کار مترتب نمی شود. پس معنای آیه این است که:

استغفار تو سودی به حالشان ندارد.

"إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ" - این جمله مضمون آیه را تعلیل نموده، می فهماند:

اگر گفتیم خدا هرگز ایشان را نمی آموزد علتش این است که آمرزش، خود نوعی هدایت به سوی سعادت و بهشت است، و منافقین فاسقند، و از زی عبودیت خدا خارجند، چون در نهان خود کفر پنهان کرده اند، و خدا بر دلهایشان مهر زده، و هرگز مردم فاسق را هدایت نمی کند.

"هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفُضُوا ..."

کلمه "ینفضوا" مضارعی است که از مصدر "انفضاض" گرفته شده، و انفضاض به معنای متفرق شدن است، و معنای آیه این است که: منافقین همان کسانی هستند که می گویند مال خودتان را

بر مؤمنین فقیر که همواره دور رسول الله را گرفته اند انفاق نکنید، چون آنها دور او را گرفته اند تا یاریش کنند، و اوامرش را انفاذ، و هدفهایش را به کرسی بنشانند، و وقتی شما به آنها کمک نکردید از دور او متفرق می شوند و او دیگر نمی تواند بر ما

(۱) مجمع الیوم، ج ۱۰، ص ۲۹۲.

صفحه ی ۴۷۵

حکومت کند.

"وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ" - این جمله پاسخ از گفته های منافقین است که گفتند "لا تنفقوا". می فرماید: دین، دین خدا است و خدا برای پیشبرد دین خود احتیاج به کمک منافقان ندارد. او کسی است که تمامی خزینه های آسمان و زمین را مالک است، از آن هر چه را بخواهد و به هر کس بخواهد انفاق می کند. پس اگر بخواهد می تواند مؤمنین فقیر را غنی کند، اما او همواره برای مؤمنین آن سرنوشتی را می خواهد که صالح باشد، مثلاً آنان را با فقر امتحان می کند و یا با صبر به عبادت خود وامی دارد، تا پاداشی کریمشان داده، به سوی صراط مستقیم هدایتشان کند، ولی منافقان این را نمی فهمند.

این است معنای "و لیکن منافقین نمی فهمند" یعنی وجه حکمت این را نمی دانند.

ولی بعضی «۱» احتمال داده اند که معنای آیه این باشد که: منافقین نمی دانند خزائن عالم به دست خدا است، و او رازق همه است، و غیر او رازقی نیست، پس اگر بخواهد می تواند فقراء را غنی سازد لیکن منافقین پنداشته اند غنی و فقر به دست اسباب است، در نتیجه اگر به مؤمنین فقیر انفاق نکنند مؤمنین، رزقی پیدا نخواهند کرد.

"يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ" گوینده این سخن و همچنین سخنی که آیه قبل حکایتش کرد، عبد الله بن ابی بن سلول بود. و اگر نگفت "من وقتی به مدینه برگشتم چنین و چنان می کنم" و گفت "ما چنین و چنان می کنیم" برای این بوده که همفکران خود را که می داند از گفته او خوشحال می شوند با خود شریک سازد.

و منظورش از "آنکه عزیزتر است" خودش است، و از "آنکه ذلیل تر است" رسول خدا (ص) می خواسته با این سخن خود، رسول خدا را تهدید کند به اینکه بعد از مراجعت به مدینه آن جناب را از مدینه خارج خواهد کرد. ولی منافقین نمی دانند که عزت تنها خاص خدا و رسولش و مؤمنین است، در نتیجه برای غیر نامبردگان چیزی به جز ذلت نمی ماند، و یک چیز دیگر هم بار منافقین کرد، و آن نادانی است، پس منافقین به جز ذلت و جهل چیزی ندارند.

ص ۱۱۳.

مراغی، ج ۲۸،

(۱) تفسیر

صفحه ی ۴۷۶

بحث روایتی [(روایاتی در باره ماجرای رفتار و گفتار منافقانه عبد الله بن ابی و نزول آیات مربوطه)]

در مجمع البیان می گوید: این آیات در باره عبد الله بن ابی منافق و همفکرانش نازل شده، و جریان از این قرار بود که به رسول خدا (ص) خبر دادند قبیله بنی المصطلق برای جنگ با آن جناب لشکر جمع می کنند، و رهبرشان حارث بن ابی ضرار پدر زن خود آن حضرت، یعنی پدر جویریة، است. رسول خدا (ص) چون این را بشنید با لشکر به طرفشان حرکت کرد، و در یکی از مزرعه های بنی المصطلق که به آن "مریسع" می گفتند، و بین دریای سرخ و

سرزمین قدید قرار داشت با آنان بر خورد نمود، دو لشکر به هم افتادند و به قتال پرداختند. لشکر بنی المصطلق شکست خورد، و پا به فرار گذاشت، و جمعی از ایشان کشته شدند. رسول خدا (ص) اموال و زن و فرزندشان را به مدینه آورد.

در همین بینی که رسول خدا (ص) بر کنار آن آب لشکرگاه کرده بود، ناگهان آبرسان انصار از یک طرف، و اجیر عمر بن خطاب که نگهبان اسب او و مردی از بنی غفار بود از طرف دیگر کنار چاه آمدند تا آب بکشند. سنان جهنی آبرسان انصار و جهجاه بن سعید غلام عمر (به خاطر اینکه دلوشان به هم پیچید) به جان هم افتادند، جهنی فریاد زد ای گروه انصار، و جهجاه غفاری فریاد برآورد ای گروه مهاجر (کمک کمک).

مردی از مهاجرین به نام جعال که بسیار تهی دست بود به کمک جهجاه شتافت (و آن دو را از هم جدا کرد). جریان به گوش عبد الله بن اُبی رسید، به جعال گفت: ای بی حیای هتاک چرا چنین کردی؟ او گفت چرا باید نمی کردم، سر و صدا بالا گرفت تا کار به خشونت کشید، عبد الله گفت: به آن کسی که باید به احترام او «۱» سوگند خورد، چنان گرفتارت بکنم که دیگر، هوس چنین هتاک را نکنی.

عبد الله بن اُبی در حالی که خشم کرده بود به خویشاوندانی که نزدش بودند - که از آن جمله زید بن ارقم بود - گفت: مهاجرین از دیاری دیگر به شهر ما آمده اند، حالا می خواهند ما را از شهرمان بیرون نموده با ما در شهر خودمان زور آزمایی می کنند، به خدا سوگند مثل ما و

توجه شود که نام خدا را ذکر نکرد و پیداست که ایمانی به خدا نداشته و منظورش از آن کس معبود خودش بوده.

صفحه ی ۴۷۷

ایشان همان مثلی است که آن شخص گفت: "سمن کلبک یا کلک - سگت را چاق کن تا خودت را هم بخورد". آگاه باشید به خدا اگر به مدینه برگشتیم تکلیفمان را یکسره خواهیم کرد، آن کس که عزیزتر است ذلیل تر را بیرون خواهد نمود، و منظورش از کلمه "عزیزتر" خودش، و از کلمه "ذلیل تر" رسول خدا (ص) بود.

سپس رو به حاضران کرد، و گفت: این کاری است که شما خود بر سر خود آوردید، مهاجرین را در شهر خود جای دادید، و امواتان را با ایشان تقسیم کردید، امروز مزدش را به شما می دهند، به خدا اگر پس مانده غذایتان را به جعال ها نمی دادید، امروز سوار گردنتان نمی شدند، و گرسنگی مجبورشان می کرد از شهر شما خارج گشته به عشایر و دوستان خود ملحق شوند.

در میان حاضران از قبیله عبد الله، جوان نرسی بود به نام "زید بن ارقم" وقتی او این سخنان را شنید گفت: به خدا سوگند ذلیل و بی کس و کار تویی که حتی قومت هم دل خوشی از تو ندارند، و محمد هم از ناحیه خدای رحمان عزیز است، و هم همه مسلمانان دوستش دارند، به خدا بعد از این سخنان که از تو شنیدم تو را دوست نخواهم داشت. عبد الله گفت: ساکت شو کودکی که از همه کودکان بازیگوش تر بودی.

زید بن ارقم بعد از خاتمه جنگ نزد رسول خدا (ص) رفت، و جریان را برای آن جناب نقل کرد. رسول خدا (ص) در حال کوچ کردن

بود، شخصی را فرستاد تا عبد الله را حاضر کرد، فرمود: ای عبد الله این خبرها چیست که از ناحیه تو به من می رسد؟ گفت به خدایی که کتاب بر تو نازل کرده هیچ یک از این حرفها را من نزده ام، و زید به شما دروغ گفته. حاضرین از انصار عرضه داشتند: یا رسول الله (ص) او ریش سفید ما و بزرگ ما است، شما سخنان یک جوان از جوانان انصار را در باره او نپذیر، ممکن است این جوان اشتباه ملتفت شده باشد، و سخنان عبد الله را نفهمیده باشد.

رسول خدا (ص) عبد الله را معذور داشت، و زید از هر طرف از ناحیه انصار مورد ملامت قرار گرفت.

رسول خدا (ص) قبل از ظهر مختصری قیلوله و استراحت کرد و سپس دستور حرکت داد. اسید بن حضیر به خدمتش آمد، و آن جناب را به نبوت تحیت داد، (یعنی گفت السلام علیک یا نبی الله)، سپس گفت: یا رسول الله! شما در ساعتی حرکت کردی که هیچ وقت در آن ساعت حرکت نمی کردی؟ فرمود: مگر نشنیدی رفیقتان چه گفته؟

صفحه ی ۴۷۸

او پنداشته اگر به مدینه برگردد عزیزتر ذلیل تر را بیرون خواهد کرد. اسید عرضه داشت: یا رسول الله تو اگر بخواهی او را بیرون خواهی کرد، برای اینکه او به خدا سوگند ذلیل است و تو عزیز. آن گاه اضافه کرد: یا رسول الله! با او مدارا کن، چون به خدا سوگند خدا تو را وقتی گسیل داشت که قوم و قبیلہ این مرد داشتند مقدمات پادشاهی او را فراهم می کردند، تا تاج سلطنت بر سرش بگذارند، و او امروز ملک و سلطنت

خود را در دست تو می بیند.

پسر عبد الله بن ابی - که او نیز نامش عبد الله بود - از ماجرای پدرش با خبر شد، نزد رسول خدا (ص) آمد، و عرضه داشت: یا رسول الله! شنیده ام می خواهی پدرم را به قتل برسانی، اگر چنین تصمیمی داری دستور بده من سر او را برایت بیاورم، چون به خدا سوگند خزرچ اطلاع دارد که من تا چه اندازه نسبت به پدرم احسان می کنم، و در خزرچ هیچ کس به قدر من احترام پدر را رعایت نمی کند، و من ترس این را دارم که غیر مرا مامور این کار بکنی، و بعد از کشته شدن پدرم، نفسم کینه توزی کند، و اجازه ندهد قاتل پدرم را زنده ببینم که در بین مردم رفت و آمد کند، و در آخر وادارم کند او را که یک مرد مسلمان با ایمان است به انتقام پدرم که مردی کافر است بکشم، و در نتیجه اهل دوزخ شوم. حضرت فرمود:

نه، برو و هم چنان با پدرت مدارا کن، و ما دام که با ما است با او نیکو معامله نما.

می گویند: رسول خدا (ص) در آن روز تا غروب و شب را هم تا صبح لشکر را به پیش راند، تا آفتاب طلوع کرد و حتی تا گرمای آفتاب استراحت نداد، آن گاه مردم را پیاده کرد، و مردم آن قدر خسته بودند که روی خاک افتادند، و به خواب رفتند، و آن جناب این کار را نکرد مگر برای اینکه مردم مجال گفتگو در باره عبد الله بن ابی را نداشته باشند.

آن گاه مردم را حرکت داد تا به چاهی در حجاز رسید، چاهی

که کمی بالاتر از بقیع قرار داشت، و نامش "بقعاء" بود. در آنجا بادی سخت وزید، و مردم بسیار ناراحت و حتی دچار وحشت شدند، و ناچه رسول خدا (ص) در آن شب گم شد. حضرت فرمود: منافقی عظیم امروز در مدینه مرد، بعضی از حضار پرسیدند: منافق عظیم چه کسی بوده؟

فرمود: رفاعه. مردی از منافقین گفت: چگونه دعوی می کند که من علم غیب دارم، آن وقت نمی داند شترش کجا است؟ آن کسی که به وحی برایش خبر می آورد چرا به او نمی گوید شتر کجا است؟ در همان موقع جبرئیل نزد آن جناب آمد، و گفتار آن منافق را و نیز محل شتر را به وی اطلاع داد. رسول خدا (ص) هر دو خبر را به اصحابش اطلاع داد، و فرمود: من ادعا نمی کنم که علم به غیب دارم، من غیب نمی دانم، و لیکن خدای

صفحه ی ۴۷۹

تعالی به من خبر داد که آن منافق چه گفت، و شترم کجا است. شتر من در دره است.

اصحاب رفتند و شتر را در همانجا که فرموده بود یافته با خود آوردند، و آن منافق هم ایمان آورد.

و همین که لشگر به مدینه برگشت دیدند رفاعه بن زید در تابوت است، و او فردی از قبیله بنی قینقاع، و از بزرگان یهود بود که در همان روز مرده بود.

زید بن ارقم می گوید: بعد از آنکه رسول خدا (ص) به مدینه رسید من از شدت اندوه و شرم خانه نشین شدم، تا آنکه سوره منافقون در تصدیق زید، و تکذیب عبد الله بن ابی نازل شد. آن گاه رسول خدا (ص) گوش زید را گرفته او را از خانه اش بیرون

آورد، و فرمود: ای پسر! زبانت راست گفت، و گوشت درست شنیده بود، و دلت درست فهمیده بود، و خدای تعالی در تصدیق آنچه گفتی قرآنی نازل کرد.

عبد الله بن ابی در آن موقع در نزدیکی های مدینه بود، و هنوز داخل مدینه نشده بود، همین که خواست وارد شود، پسرش عبد الله بن عبد الله بن ابی سر راه پدر آمد، و شتر خود را در وسط جاده خوابانید، و از ورود پدرش جلوگیری کرد، و به پدر گفت: وای بر تو این چه کاری بود که کردی؟ و به پدر خود گفت: به خدا سوگند جز با اذن رسول خدا (ص) نمی توانی و نمی گذارم داخل مدینه شوی، تا بفهمی عزیزتر کیست، و ذلیل تر چه کسی است. عبد الله شکایت خود از پسرش را به رسول خدا (ص) پیام داد. رسول خدا (ص) شخصی را فرستاد تا به پسر او بگوید مزاحم پدرش نشود. پسر گفت: حالا که دستور رسول خدا (ص) رسیده کاری به کارت ندارم. عبد الله بن ابی داخل مدینه شد، و چند روزی بیش نگذشت که بیمار شد و مرد.

وقتی سوره منافقون نازل شد، و دروغ عبد الله برملا گشت، مردم به اطلاعش رساندند که چند آیه شدید اللحن در باره ات نازل شده، مقتضی است نزد رسول خدا (ص) روی تا آن جناب برایت استغفار کند، عبد الله در پاسخ سری تکان داد، و گفت: به من گفتید به او ایمان آورم، آوردم. تکلیف کردید زکات مالم را بدهم دادم، دیگر چیزی نمانده که بگوئید برایش سجده هم بکنم. و در همین سر تکان دادنش این آیه نازل شد که:

"وَ

چنین سخنانی بشنوم، و نتوانم کاری بکنم، و وضع را به دلخواه خود تغییر دهم.

آن گاه رو کرد به اطرافیان خود و گفت: این کاری است که شما کردید، اینها را در منازل خود جای دادید، و مال خود را با آنان تقسیم نمودید، و با جان خود جانشان را از خطر حفظ کردید، و گردنهای خود را آماده شمشیر ساخته، زنان خود را بیوه و فرزندان را یتیم کردید (اینهم مزدی است که دریافت می دارید)، آن هم از مردمی که اگر شما بیرونشان کرده بودید وبال گردن مردمی دیگر می شدند. آن گاه گفت: "اگر به مدینه برگردیم، آن کس که عزیزتر است ذلیل تر را بیرون خواهد کرد".

یکی از حضار در آن مجلس زید بن ارقم بود که تازه داشت به حد بلوغ می رسید، و آن روز رسول خدا (ص) در هنگام گرمای ظهر در سایه درختی با جمعی از اصحاب مهاجر و انصارش نشسته بود، زید از راه رسید، و سخنان عبد الله بن ابی را به رسول خدا (ص) گزارش داد. حضرت فرمود: ای پسر! شاید اشتباه شنیده باشی. عرضه داشت: به خدا سوگند اشتباه نکرده ام. فرمود: شاید از او خشمگین باشی. عرضه داشت: به خدا قسم هیچ دشمنی با او ندارم. فرمود: ممکن است خواسته سر بسرت بگذارد؟

عرضه داشتم: نه به _____ نه به _____ خدا سوگند.

صفحه ی ۴۸۱

رسول خدا (ص) به غلامش شقران فرمود: مرکب را زین، و آماده حرکت کن، و فوراً سوار شد. مردم به یکدیگر خبر دادند ولی کسی باور نمی کرد که در آن گرمای ظهر حرکت کرده باشد، ولی بالأخره سوار شدند، و سعد بن عباده خود را به آن

جناب رسانیده، عرضه داشت: السلام علیک یا رسول اللہ و رحمہ اللہ و برکاتہ. حضرت فرمود:

و علیک السلام. عرضه داشت: شما هیچ وقت در گرمای ظهر حرکت نمی کردید. فرمود: مگر سخنان رفیقان را نشنیده ای؟
پرسید: کدام رفیق یا رسول اللہ؟ ما به غیر تو رفیقی نداریم؟

فرمود: عبد اللہ بن ابی، او پیش بینی کرده که اگر به مدینه برگردد آن کس که عزیزتر است ذلیل تر را از شهر بیرون کند.
سعد عرضه داشت: یا رسول اللہ (ص) تو و اصحاب عزیزتر و او و اصحابش ذلیل ترند.

رسول خدا (ص) آن روز را تا به آخر به حرکت ادامه داد، و با احدی سخن نگفت، قبیله خزرج نزد عبد اللہ بن ابی آمدند، و او را ملامت کردند. عبد اللہ قسم خورد که من هیچ یک از این حرفها را نزنم. گفتند: اگر چنین حرفی نزنم تا نزد رسول خدا (ص) شویم تا از آن جناب عذرخواهی کنی، عبد اللہ سر و کله را تکان داد که نه.

شب شد رسول خدا (ص) آن شب را هم تا به صبح حرکت کرد، و اجازه استراحت نداد، مگر به مقدار نماز صبح. فردای آن روز رسول خدا (ص) پیاده شد، اصحاب هم پیاده شدند، در حالی که آن قدر خسته بودند که خاک زمین برایشان بهترین رختخواب شد، (و همه به خواب رفتند). عبد اللہ بن ابی نزد رسول خدا (ص) آمد، و سوگند یاد کرد که من این حرفها را نزنم، و به وحدانیت خدا و رسالت آن حضرت شهادت داد، و گفت: زید بن ارقم به من دروغ بسته.

رسول خدا (ص) عذرش را پذیرفت، آن وقت

قبیله خزرج نزد زید بن ارقم رفته شماتش کردند که تو چرا به بزرگ قبیله ما تهمت زدی.

هنگامی که رسول خدا (ص) از آن منزل حرکت کرد زید با آن جناب بود، و می گفت: بار الها! تو می دانی که من دروغ نگفته ام، و به عبد الله بن ابی تهمت زده ام. چیزی از راه را نرفته بودند که حالت وحی و برحاء «۱» به رسول خدا (ص)

(۱) "برحاء" حالتی است شبیه بیهوشی که در هنگام نزول وحی این حالت به رسول خدا دست می داده است.

صفحه ی ۴۸۲

دست داد و آن قدر سنگین شد که نزدیک بود شترش زانو بزند و بخوابد، و خود او عرق از پیشانی مبارکش می چکید، و بعد از آن که به حالت عادی برگشت، گوش زید بن ارقم را گرفته، او را از روی بار و بنه اش (و یا از روی شتر) بلند کرد و فرمود: ای پسر سخت راست و دلت فراگیر است، و خدای تعالی قرآنی در باره ات نازل کرده.

و چون به منزل رسیدند و پیاده شدند، سوره منافقین را تا جمله "وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ" بر آنان خواند، و خدای تعالی عبد الله بن ابی را رسوا ساخت «۱».

و نیز در تفسیر قمی در روایت ابی الجارود از امام باقر (ع) آمده که در تفسیر جمله "كَأَنَّهُمْ خُشِبٌ مُسَنَّدٌ" فرمود: یعنی نه می شنوند و نه تعقل می کنند، "يَخْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ"، یعنی هر صدایی را دشمن خود می پندارند، "هُمُ الْعَدُوُّ فَآخِذُوا بِهِمْ قَاتِلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ".

و پس از آنکه خدای تعالی رسول گرامی خود را از ماجرا خبر داد، قوم و قبیله منافقین نزد ایشان شدند، و گفتند وای

بر شما، رسوا شدید، بیایید نزد رسول خدا تا برایتان طلب آمرزش کند. منافقین سری تکان دادند که نه، نمی آیم، و رغبتی به استغفار آن جناب نشان ندادند، لذا خدای تعالی فرمود: "وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسِهِمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يُصَدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ" «۲».

و در کافی به سند خود از سماعه از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود:

خدای تبارک و تعالی همه امور خود را به مؤمن واگذار کرده، ولی این که او خود را خوار کند به او واگذار ننموده، مگر ندیدی که خدای تعالی در قرآن کریم در این باره فرموده: "وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ" که به حکم این آیه مؤمن باید عزیز باشد، و ذلیل نباشد «۳».

مؤلف: کافی، این معنا را از داوود رقی، و حسن احمسی و به طریقی دیگر از سماعه روایت کرده «۴».

و نیز به سند خود از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: امام صادق (ع) فرمود: سزاوار نیست که مؤمن خود را ذلیل کند. عرضه داشتم: به چه چیز خود را ذلیل کند؟

فرمود: به اینکه کاری را انجام دهد که در آخر مجبور به عذرخواهی شود «۵».

(۱ و ۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۰.

(۳) کافی، ج ۵، ص ۶۳، ح ۲.

(۴) کافی، ج ۵، ص ۶۳، ح ۱ و ح ۴ و ص ۶۴، ح ۶.

(۵) کافی، ج ۵، ص ۶۴، ح ۵.

صفحه ی ۴۸۳

گفتاری پیرامون مساله نفاق در صدر اسلام [اشاره به خطر منافقین و فتنه انگیزی ها و توطئه هایشان در صدر اسلام

قرآن کریم در باره منافقین اهتمام شدیدی ورزیده، و مکرر آنان را

مورد حمله قرار داده، و زشتی های اخلاقی، دروغها، خدعه ها، دسیسه ها، و فتنه هایشان را به رخشان می کشد. فتنه هایی که علیه رسول خدا (ص) و مسلمانان پیا کردند، و در سوره های قرآن کریم از قبیل سوره بقره، آل عمران، نساء، مائده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، فتح، حدید، حشر، منافقین و تحریم سخن از آن را تکرار نموده.

و نیز در مواردی از کلام مجیدش ایشان را به شدیدترین وجه تهدید نموده به اینکه در دنیا مهر بر دلهایشان زده، و بر گوش و چشمشان پرده می افکند، و نورشان را از ایشان می گیرد، و در ظلمتها رهایشان می کند، به طوری که دیگر راه سعادت خود را نبینند، و در آخرت در درک اسفل و آخرین طبقات آتش جایشان می دهد.

و این نیست مگر به خاطر مصائبی که این منافقین بر سر اسلام و مسلمین آوردند. چه کیدها و مکرها که نکردند؟ و چه توطئه ها و دسیسه ها که علیه اسلام طرح نمودند، و چه ضربه هایی که حتی مشرکین و یهود و نصاری به اسلام وارد نیاوردند. و برای پی بردن به خطری که منافقین برای اسلام داشتند، همین کافی است که خدای تعالی به پیامبرش خطاب می کند که از این منافقین بر حذر باش، و مراقب باش تا بفهمی از چه راههای پنهانی ضربات خود را بر اسلام وارد می سازند: "هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ" «۱».

از همان اوائل هجرت رسول خدا (ص) به مدینه، آثار دسیسه ها و توطئه های منافقین ظاهر شد، و بدین جهت می بینیم که سوره بقره- به طوری که گفته اند- شش ماه بعد از هجرت نازل شده و در آن به شرح اوصاف آنان پرداخته، و بعد از آن در سوره های

دیگر به دسیسه ها و انواع کیدهایشان اشاره شده، نظیر کناره گیریشان از لشکر اسلام در جنگ احد «۲»، که عده آنان تقریباً ثلث لشکریان بود، و پیمان بستن با یهود، و تشویق آنان به

(۱) سوره منافقون، آیه ۴.

(۲) در کتاب قصص قرآن- نوشته مترجم و استاد علی اکبر غفاری- صفحه ۴۷۷ آمده: رسول خدا با اصحاب خود مشورت کرد که چطور است شما مسلمانان در مدینه بمانید و کفار را واگذارید تا هر جا که دلخواهشان بود پیاده شوند اگر در همان جا (یعنی کنار شهر مدینه) ماندند که معلوم است کنار شهر مدینه جای ماندن ایشان نیست و اگر خواستند داخل شهر شوند آن وقت دست به شمشیر زده با آنان کارزار کنیم؟

عبد الله بن ابی بن سلول منافق مرحباگویان از جای برخاسته در میان اصحاب فریاد زد همین رأی را بگیرید. و در مقابل او آنهایی که خدا دلهایشان را علاقه مند به شهادت کرده بود پیا خاسته گفتند: یا رسول الله ما را به سوی دشمنانمان حرکت ده تا گمان نکنند ما از آنها ترسیده ایم. عبد الله بن ابی مخالفت کرده گفت: یا رسول الله در همین مدینه بمان و به سوی دشمن حرکت مکن، چه، من تجربه کرده ام که به سوی هیچ دشمنی نرفتیم مگر اینکه کشته دادیم و هیچ دشمنی به سوی ما نیامد مگر اینکه ما بر آنها پیروز شدیم.

تا آنجا که می گوید: رسول خدا (ص) با هزار نفر از اصحاب خود حرکت کرد و ابن ام مکتوم را جانشین خود قرار داد تا در نبودن او در نماز بر مردم امامت کند هنوز لشکر اسلام به احد نرسیده بودند

که عبد الله بن ابی یک سوم جمعیت را از رفتن به جنگ منصرف ساخت و این عده عبارت بودند از یک تیره از قبیله خزرج به نام بنو سلمه و تیره ای از اوس به نام بنی حادّه. عبد الله بهانه این شیطنت را این قرار داد که رسول خدا به حرف او اعتناء نکرد و گ_____وش ب_____ه حرف دیگران داد ...

صفحه ی ۴۸۴

لشکرکشی علیه مسلمین «۱» و ساختن مسجد ضرار «۲» و منتشر کردن داستان افک (تهمت به عایشه)، و فتنه به پا کردنشان در داستان سقاییت «۳» و داستان عقبه «۴» و امثال آن تا آنکه کارشان _____

(۱) داستان این پیمان در تفسیر سوره حشر گذشت.

(۲) داستان این توطئه در تفسیر سوره توبه آیه ۱۰۷ گذشت.

(۳) منظور داستان نزاع اجیر عمر بن خطاب و سنان جهنی در کنار چاه بنی المصطلق است که در صفحات قبل بیان گردید.

(۴) پس از پایان یافتن مساله نصب امیر المؤمنین به خلافت (در گودال خم) منافقین که همه آرزویشان این بود که رسول خدا (ص) از دنیا برود و کار امت مختل ماند تا بین اصحاب کشمکش پیدا شود (از مساله خلافت علی (ع)) ناراحت شده در صدد کشتن پیغمبر برآمدند لیکن خداوند که او را وعده فرموده بود تا از شر دشمنان محفوظ بدارد، حبیب خود را کفایت فرمود و از سوء قصدی که در باره وی داشتند نجاتش بخشید.

(داستان بدین قرار اتفاق افتاد که) وقتی رسول خدا (ص) عازم شد (از غدیر خم) به طرف مدینه حرکت کند گروهی از منافقان زودتر حرکت کردند و به عقبه هرشا (هرشی) رسیده خود را پنهان نمودند

و همیانها را پر از ریگ ساخته منتظر عبور رسول خدا (ص) از آن محل شدند تا وقتی خواست از آنجا عبور کند همیانها را از بالا- به طرف جاده رها کنند شاید به این وسیله ناچه آن حضرت را رم دهند و حضرت به زمین افتاده او را به قتل برسانند. حدیفه گوید: رسول خدا (ص) من و عمار یاسر را نزد خود طلبید و به عمار فرمود تو ناچه را از عقب بران و بمن فرمود تو هم مهار ناچه را محکم نگاهدار. من مهار ناچه را در دست داشتم و می کشیدم و می رفتم تا نیمه شب به بالای عقبه (تنگه کوه) رسیدیم ناگاه همیانهایی پر از ریگ از بالای کوه به طرف تنگه پرتاب شد و شتر رسول خدا (ص) رم کرد حضرت فرمود: ای ناچه آرام باش که باکی بر تو نیست.

حدیفه گوید: من گفتم یا رسول الله این جماعت کیانند؟ فرمود: اینها منافقین دنیا و آخرتند. در آن موقع برقی ساطع گشت که من همه آنها را دیدم نه تن از آنها قریشی و پنج تن از طوائف دیگر بودند. پیغمبر اکرم وقتی از تنگه سرازیر می شد که سفیده صبح دمید حضرت پیاده شد و وضوء ساخت و منتظر آمدن اصحاب گردید و آن چهارده تن نیز به نماز حاضر شدند حضرت فرمود: هیچ کس حق نجوی ندارد. نقل از قصص قرآن نوشته مترجم، صفحه ۶۵۸.

صفحه ی ۴۸۵

در افساد و وارونه کردن امور بر رسول خدا (ص) به جایی رسید که خدای تعالی به مثل آیه زیر تهدیدشان نموده فرمود: "لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقُفُوا أَخَذُوا وَوَقِيلُوا لَئِنَّمَا هِيَ كِذْبٌ مُّبِينٌ ﴿١٠﴾

روایات هم از بسیاری به حد استفاضه رسیده که عبد الله بن ابی سلول و همفکران منافقش، همانهایی بودند که امور را علیه رسول خدا (ص) واژگونه می کردند، و همواره در انتظار بلایی برای مسلمانان بودند، و مؤمنین همه آنها را می شناختند، و عده شان یک سوم مسلمانان بود، و همانهایی بودند که در جنگ احد از یاری مسلمانان مضایقه کردند، و خود را کنار کشیده، در آخر به مدینه برگشتند، در حالی که می گفتند: "لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ - اگر می دانستیم قتالی واقع می شود با شما می آمدیم".

[رد این سخن که نفاق بعد از هجرت پدید آمد و قبل از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) برچیده شد! و اثبات اینکه قبل از هجرت و بعد از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز انگیزه های نفاق وجود داشته است

و از همین جا است که بعضی نوشته اند حرکت نفاق از بدو وارد شدن اسلام به مدینه شروع و تا نزدیکی وفات رسول خدا (ص) ادامه داشت. این سخنی است که جمعی از مفسرین گفته اند، و لیکن با تدبر و موشکافی حوادثی که در زمان رسول خدا (ص) رخ داد و فتنه های بعد از رحلت آن جناب، و در نظر گرفتن طبیعت اجتماع فعال آن روز، علیه این نظریه حکم می کند.

برای اینکه اولاً: هیچ دلیل قانع کننده ای در دست نیست که دلالت کند بر اینکه نفاق منافقین در میان پیروان رسول خدا (ص) و حتی آنهایی که قبل از هجرت ایمان آورده بودند رخنه نکرده باشد، و دلیلی

(۱) اگر منافقین و آنهایی که در دل بیماری دارند از آزار پیامبر و سوء قصد نسبت به زنان مسلمان و آنها که شایعه پراکنی می کنند از عمل خود دست بردارند بطور قطع تو را به سرکوبی آنان خواهیم گمارد تا جایی که دیگر در مدینه نمانند و همسایه تو در این شهر نباشند مگر در فرصتی اندک. ملعون هستند، هر کجا که یافت شوند باید دستگیر و به خواری کشته شوند. د. س. —————. وره احزاب، آی ————— ه ۶۰ و ۶۱.

صفحه ی ۴۸۶

هیچ دلالتی ندارد. و آن دلیل این است که منشا نفاق ترس از اظهار باطن و یا طمع خیر است، و پیامبر و مسلمانان آن روز که در مکه بودند، و هنوز هجرت نکرده بودند، قوت و نفوذ کلمه و دخل و تصرف آن چنانی نداشتند که کسی از آنان بترسد و یا طمع خیری از آنان داشته باشد، و به این منظور در ظاهر مطابق میل آنان اظهار ایمان کنند و کفر خود را پنهان بدارند، چون خود مسلمانان در آن روز تو سری خور و زیر دست صننادید قریش بودند. مشرکین مکه یعنی دشمنان سرسخت آنان و معاندین حق هر روز یک فتنه و عذابی درست می کردند، در چنین جوی هیچ انگیزه ای برای نفاق تصور نمی شود! به خلاف بعد از هجرت که رسول خدا (ص) و مسلمانان یاورانی از اوس و خزرج پیدا کردند، و بزرگان و نیرومندان این دو قبیله پشتیبان آنان شده و از رسول خدا (ص) دفاع می نمودند، همان طور که از جان و مال و خانواده خود دفاع می کردند، و اسلام به داخل

تمامی خانه هایشان نفوذ کرده بود، و به وجود همین دو قبیله علیه عده قلیلی که هنوز به شرک خود باقی بودند قدرت نمایی می کرد، و مشرکین جرأت علنی کردن مخالفت خود را نداشتند، به همین جهت برای اینکه از شر مسلمانان ایمن بمانند به دروغ اظهار اسلام می کردند، در حالی که در باطن کافر بودند، و هر وقت فرصت می یافتند علیه اسلام دسیسه و نیرنگ به کار می بردند.

وجه اینکه گفتیم: این دلیل درست نیست، این است که علت و منشا نفاق منحصر در ترس و طمع نیست تا بگوییم هر جا مخالفین انسان نیرومند شدند، و یا زمام خیرات به دست آنان افتاد، از ترس نیروی آنان و به امید خیری که از ایشان به انسان برسد نفاق می ورزد، و اگر گروه مخالف چنان قدرتی و چنین خیری نداشت، انگیزه ای برای نفاق پیدا نمی شد، بلکه بسیاری از منافقین را می بینیم که در مجتمعات بشری دنبال هر دعوتی می روند، و دور هر ناحق و صدایی را می گیرند، بدون اینکه از مخالف خود هر قدر هم نیرومند باشد پروایی بکنند. و نیز اشخاصی را می بینیم که در مقام مخالفت با مخالفین خود برمی آیند، و عمری را با خطر می گذرانند، و به امید رسیدن به هدف بر مخالفت خود اصرار هم می ورزند تا شاید هدف خود را که رسیدن به حکومت است به دست آورده، نظام جامعه را در دست بگیرند، و مستقل در اداره آن باشند، و در زمین غلو کنند. و رسول خدا (ص) هم از همان اوائل دعوت فرموده بود که اگر به خدا و دعوت اسلام ایمان بیاورید، ملوک و سلاطین زمین خواهید شد.

با مسلم

مسلمانان قبل از هجرت به همین منظور مسلمان شده باشند؟ یعنی به ظاهر اظهار اسلام کرده باشند تا روزی به آرزوی خود که همان ریاست و استعلاء است برسند، و معلوم است که اثر نفاق در همه جا واژگون کردن امور، و انتظار بلا برای مسلمانان و اسلام، و افساد مجتمع دینی نیست، این آثار، آثار نفاقی است که از ترس و طمع منشا گرفته باشد، و اما نفاقی که ما احتمالش را دادیم اثرش این است که تا بتوانند اسلام را تقویت نموده، به تنور داغی که اسلام برایشان داغ کرده نان بچسبانند، و به همین منظور و برای داغ تر کردن آن، مال و جاه خود را فدای آن کنند تا به این وسیله امور نظم یافته و آسیای مسلمین به نفع شخصی آنان بچرخش در آید. بله این گونه منافقین وقتی دست به کارشکنی و نیرنگ و مخالفت می زنند که بینند دین جلو رسیدن به آرزوها را که همان پیشرفت و تسلط بیشتر بر مردم است می گیرد که در چنین موقعی دین خدا را به نفع اغراض فاسد خود تفسیر می کنند.

و نیز ممکن است بعضی از آنها که در آغاز بدون هدفی شیطانی مسلمان شده اند، در اثر پیشامدهایی در باره حقانیت دین به شک بیفتند، و در آخر از دین مرتد بشوند، و ارتداد خود را از دیگران پنهان بدارند، هم چنان که در ذیل جمله "ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا..." بدان اشاره نمودیم، و هم چنان که از لحن آیاتی نظیر آیه "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

مَنْ يَزْتَدِ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ «۱»، نیز امکان چنین ارتداد و چنین نفاقی استفاده می شود. و نیز آن افراد از مشرکین مکه که در روز فتح ایمان آوردند، چگونه ممکن است اطمینانی به ایمان صادق و خالصشان داشت؟ با اینکه بدیهی است همه کسانی که حوادث سالهای دعوت را مورد دقت قرار داده اند، می دانند که کفار مکه و اطرافیان مکه و مخصوصاً صنایع قریش هرگز حاضر نبودند به پیامبر ایمان بیاورند، و اگر آوردند به خاطر آن لشکر عظیمی بود که در اطراف مکه اطراق کرده بود، و از ترس شمشیرهای کشیده بر بالای سرشان بود، و چگونه ممکن است بگوییم در چنین جوی نور ایمان در دلهایشان تابیده و نفوسشان دارای اخلاص و یقین گشته، و از صمیم دل و با طوع و رغبت ایمان آوردند، و ذره ای نفاق در دلهایشان راه نیافت.

و ثانیاً اینکه: استمرار نفاق تنها تا نزدیکی رحلت رسول خدا (ص) نبود، و چنان نبوده که در نزدیکیهای رحلت نفاق منافقین از دلهایشان پریده باشد، بله _____

(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما از آیین خود باز گردد، خداوند در آینده جمعیتی را می آورد. سوره مائده، آیه ۵۴. _____ صفحه ی

۴۸۸

تنها اثری که رحلت رسول خدا (ص) در وضع منافقین داشت، این بود که دیگر وحیی نبود تا از نفاق آنان پرده بردارد. علاوه بر این، با انعقاد خلافت دیگر انگیزه ای برای اظهار نفاق باقی نماند، دیگر برای چه کسی می خواستند دسیسه و توطئه کنند؟

آیا این متوقف شدن آثار نفاق برای این بوده که بعد از رحلت رسول خدا (ص) تمامی منافقین موفق به

اسلام واقعی و خلوص ایمان شدند، و از مرگ آن جناب تاثیری یافتند که در زندگیشان آن چنان متأثر نشده بودند، و یا برای این بوده که بعد از رحلت یا قبل از آن با اولیای حکومت اسلامی زدوبندی سری کردند. چیزی دادند و چیزی گرفتند، این را دادند که دیگر آن دسیسه ها که قبل از رحلت داشتند نکنند، و این را گرفتند که حکومت آرزوهایشان را برآورد، و یا آنکه بعد از رحلت مصالحه ای تصادفی بین منافقین و مسلمین واقع شد، و همه آن دو دسته یک راه را برگزیدند، و در نتیجه دیگر تصادم و برخوردی پیش نیامد؟

شاید اگر بقدر کافی پیرامون حوادث اواخر عمر رسول خدا (ص) دقت کنیم، و فتنه های بعد از رحلت آن جناب را درست بررسی نماییم، به جوانب کافی این چند سؤال برسیم، منظور از ایراد این سؤالها تنها این بود که به طور اجمال راه بحث را نشان داده باشیم.

ترجمه آیات هان ای کسانی که ایمان آوردید اموال و اولادتان شما را از یاد خدا به خود مشغول نسازد و هر کس چنین کند زیانکار است چون زیانکاران افرادی اینچنینند (۹).

و از آنچه ما روزیتان کرده ایم انفاق کنید و تا مرگ شما نرسیده فرصت را از دست ندهید و گرنه بعد از رسیدن مرگ خواهد گفت پروردگارا چه می شد تا اندک زمانی مهلت می دادی صدقه دهم و از صالحان باشم (۱۰).

و لیکن خدای تعالی هرگز به کسی که اجلش رسیده مهلت نخواهد داد و خدا از آنچه می کنید با خبر است (۱۱).

بیان آیات [نهی از دو صفت نفاق آور: سرگرمی به مال و اولاد، و بخل

در این چند آیه مؤمنین را تذکر می دهد به اینکه از بعضی صفات که باعث پیدایش
صفحه ی ۴۹۰

نفاق در قلب می شود بپرهیزند، یکی از آنها سرگرمی به مال و اولاد و غافل شدن از یاد خداست، و یکی دیگر بخل است.

" يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ... "

کلمه "تلهی" از مصدر "الهاء" گرفته شده، و این کلمه به معنای مشغول و سرگرم شدن به کاری و غفلت از کاری دیگر است، و منظور از "الهاء اموال و اولاد از ذکر خدا" این است که اشتغال به مال و اولاد انسان را از یاد خدا غافل کند، چون خاصیت زینت حیات دنیا همین است که آدمی را از توجه به خدای تعالی باز می دارد هم چنان که فرمود: "الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا" (۱) و اشتغال به این زینت دل را پر می کند، و دیگر جایی برای ذکر خدا و یاد او باقی نمی ماند، و نیز غیر از گفتار بی کردار، و ادعای بدون تصدیق قلبی برایش نمی ماند، و فراموشی پروردگار از ناحیه عبد باعث آن می شود که پروردگارش هم او را از یاد ببرد، هم چنان که فرمود: "نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ" (۲) و این خود خسروانی است آشکار، هم چنان که باز در صفت منافقین فرمود: "أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ" (۳).

و در آیه مورد بحث به همین معنا اشاره نموده، می فرماید: "وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ".

در این آیه شریفه مال و اولاد را نهی کرده و فرموده: "مال و اولادتان شما را از یاد خدا غافل نسازد" در حالی که

باید فرموده باشد: "شما سرگرم به مال و اولاد نشوید" و این به خاطر آن بوده که اشاره کند به اینکه طبع مال و اولاد این است که انسان را از یاد خدا غافل سازد، پس مؤمنین نباید به آنها دل ببندند، و گرنه مؤمنین هم مانند سایرین از یاد خدا غافل می شوند، پس نهی در آیه نهی کنایه ای است، که از تصریح مؤکدتر است.

[پیش از مرگ انفاق کنید که چون اجل آمد آرزوی باز گشت اجابت نمی شود]

" وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ ... "

در این جمله مؤمنین را امر می کند به انفاق در راه خیر، اعم از انفاق واجب مانند زکات و کفارات، و مستحب مانند صدقات مستحبی. و اگر قید " مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ " را آورد برای اعلام این حقیقت بود که دستور فوق درخواست انفاق از چیزی که مؤمنین مالکند و خدا مالک آن نیست نمی باشد، چون آنچه را که مؤمنین انفاق می کنند عطیه ای است که خدای تعالی به

(۱) مال و فرزندان، زینت حیات دنیا هستند. سوره کهف، آیه ۴۶.

(۲) سوره توبه، آیه ۶۷.

(۳) اینان کسانی هستند که ضلالت را با سرمایه هدایت خریدند، و تجارتشان سود نکرد. سوره بقره، آیه ۱۶.

صفحه ی ۴۹۱

آنان داده، و رزقی است که رازقش او است، و ملکی است که او به ایشان تملیک فرموده، آن هم تملیکی که از ملک خود او بیرون نرفته پس در هر حال منت خدای تعالی راست.

" مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ " - یعنی قبل از آنکه قدرت شما در تصرف در مال و انفاق آن در راه خدا تمام شود.

" فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ

لا- أَخْرَجْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ"- این جمله عطف است بر جمله قبلی، و اگر کلمه "اجل" را مقید به قید "قریب" کرد، برای این بود که اعلام کند به اینکه چنین کسی قانع است به مختصری عمر، به مقداری که بتواند مال خود را در راه خدا انفاق کند، تقاضای اندکی می کند تا اجابتش آسان باشد. و نیز برای این است که اجل و عمر هر قدر هم که باشد اندک است هم چنان که رسول خدا (ص) فرمود: "کل ما هو آت قریب «۱»- هر آنچه خواهد آمد نزدیک است".

"فَأَصَّدَقَ وَ أَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ"- در این جمله کلمه "اصدق" به نصب قاف خوانده می شود تا جواب تمنای "چه می شد مرا تا مدتی اندک مهلت می دادی" باشد، و کلمه "اکن" به سکون نون خوانده می شود تا جزای شرطی تقدیری باشد، و تقدیر "ان اتصدق اکن من الصالحین- اگر تصدق دهم از صالحان خواهم بود" می باشد.

"وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا"- در این جمله آرزومندان نامبرده را از اجابت دعایشان و هر کس دیگر را که از خدا تاخیر اجل را بخواهد مایوس کرده می فرماید: وقتی اجل کسی رسید، و نشانه های مرگ آمد، دیگر تاخیر داده نمی شود، و این معنا در کلام خدای تعالی مکرر آمده که اجل یکی از مصادیق قضای حتمی است، از آن جمله می فرماید: "إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ" «۲».

"وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ"- این جمله حال است از ضمیر "أحدکم" ممکن هم هست عطف بر آغاز کلام باشد، و فایده تعلیل را دارد، و معنایش این است که از خدا بی خبر نشوید

و انفاق کنید، برای اینکه خدا به اعمال شما دانا است، طبق همان اعمال جزایتان می دهد.

(۱) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۸.

(۲) و چون اجلشان آید، نه می توانند درخواست تاخیرش را بکنند، و نه تقدیمش را. سوره یونس، آیه ۴۹. صفحه ی ۴۹۲

بحث روایتی [چند روایت در ذیل برخی آیات گذشته]

در کتاب فقیه آمده که شخصی از امام (ع) از کلام خدا پرسید، آنجا که می فرماید: "فَأَصَّدَقَ وَ أَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ"، فرمود: "اصدق" از صدقه است، یعنی تا صدقه دهم، و منظور از جمله "وَ أَكُنُ مِنَ الصَّالِحِينَ" حج است، یعنی تا حج خانه خدا کنم. «۱»

مؤلف: ظاهرا ذیل حدیث از قبیل اشاره به بعضی از مصادیق صلاح باشد، نه اینکه بخواهد صلاح را منحصر در حج کند.

و در مجمع البیان از ابن عباس نقل کرده که گفته است: هیچ کس از کسانی که مال زکات نداده دارند، و استطاعت حج داشتند و نرفته اند، از دنیا نمی رود مگر اینکه هنگام مرگ از خدا درخواست بازگشتن به دنیا می کند.

شنوندگانش گفتند: ای ابن عباس از خدا بترس، این چه حرفی است که می گویی؟

ما این افراد کافر را هم می بینیم که درخواست برگشتن به دنیا را می کنند؟ گفت: من از قرآن برایتان دلیل می آورم، آن گاه این آیه را خواند: "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ ... مِنَ الصَّالِحِينَ" آن گاه گفت: صلاح در اینجا حج است. صاحب مجمع البیان این معنا را از امام صادق (ع) نیز روایت کرده «۲». مؤلف: الدر المنثور هم آن را از عده ای از ارباب کتب حدیث از ابن عباس روایت کرده است «۳».

و در تفسیر قمی به سند خود از

ابی بصیر از امام باقر (ع) روایت آورده که در ذیل کلام خدا که فرموده: "وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا" فرموده: نزد خدا کتابها و مقدراتی است موقوف و غیر حتمی، هر کدام را بخواهد عملی می کند، تا شب قدر برسد، در آن شب همه چیزهایی را که تا سال بعد باید رخ دهد نازل می کند، این است معنای آیه "وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا" یعنی وقتی که خدا آن مقدر را در شب قدر نازل کرده باشد، و نویسندگان آسمانها آن را نوشته باشند، و این همان مقدری است که دیگر تاخیر داده نمی شود (۴).

(۱) فقیه، ج ۲، ص ۱۴۲، ح ۶۸.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۹۶.

(۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۲۶.

(۴) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۷۰.

تفسیر نمونه

سوره منافقین

مقدمه

این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

محتوای سوره منافقین

سوره منافقین از سوره های پر محتوا است که محور اصلی بحثهای آنرا مسائل حساس مربوط به ((منافقان)) تشکیل می دهد، ولی در ذیل سوره آیاتی به عنوان اندرز به مسلمانان در زمینه های مختلف نیز آمده است .

روی هم رفته می توان محتوای آنرا در چهار بخش خلاصه کرد:

۱ - نشانه های منافقان که خود شامل چندین قسمت حساس است .

۲ - برحذر داشتن مؤمنان از توطئه های منافقان ، و لزوم مراقبت دائم در این زمینه .

۳ - هشدار به مؤمنان که مواهب مادی دنیا آنها را از ذکر خداوند غافل نکند.

۴ - توصیه به انفاق در راه خدا، و بهره گیری از اموال پیش از آنکه مرگ فرا رسد

و آتش حسرت به جان انسان بیفتد.

دلیل نامگذاری این سوره به ((منافقین)) نیز ناگفته پیدا است .

قابل توجه اینکه طبق آنچه در تفسیر سوره جمعه گفتیم یکی از آداب نماز جمعه این است که در رکعت اول سوره جمعه ، و در رکعت دوم سوره منافقین خوانده شود، تا مسلمانان همه هفته در این مراسم بزرگ عبادی سیاسی توطئه های منافقان را مجدداً به خاطر بیاورند و دائماً مراقب تحریکها، تخریها و نقشه های شوم آنها باشند.

فضیلت تلاوت سوره منافقین .

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) آمده است : ((من قراء سوره المنافقین برء من النفاق)) : ((کسی که سوره منافقین را بخواند از هر گونه نفاق پاک می شود)). <۱>

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است که در شب جمعه سوره جمعه و سبح اسم ربک الاعلی بخواند، و در نماز ظهر جمعه سوره ((جمعه)) و ((منافقین)) را، سپس افزود فاذا فعل ذلک فکانما یعمل بعمل رسول الله (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) و کان جزاؤه و ثوابه علی الله الجنه :

((هنگامی که چنین کند گوئی عمل رسول خدا را انجام داده و جزا و پاداشش بر خدا بهشت است)). <۲>

کرارا بعد از ذکر فضائل سوره گفته ایم که این فضائل و آثار مهم نمی تواند تنها نتیجه تلاوت خالی از اندیشه و عمل باشد، روایات فوق نیز شاهد این سخن است ، چرا که هرگز خواندن این سوره بی آنکه برنامه زندگی

بر آن تطبیق شود روح نفاق را از انسان بیرون نمی برد.

تفسیر :

سرچشمه نفاق و نشانه های منافقان !

قبل از ورود در تفسیر این آیات ذکر مقدمه ای لازم به نظر می رسد و آن اینکه مسأله نفاق و منافقان در اسلام از زمانی مطرح شد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه هجرت فرمود و پایه های اسلام قوی ، و پیروزی آن آشکار شد، و گرنه در مکه تقریباً منافقی وجود نداشت ، زیرا مخالفان قدرتمند هر چه می خواستند آشکارا بر ضد اسلام می گفتند، و انجام می دادند، و از کسی پروا نداشتند و نیازی به کارهای منافقانه نبود.

اما هنگامی که نفوذ و گسترش اسلام در مدینه دشمنان را در ضعف و ناتوانی قرار داد دیگر اظهار مخالفت به طور آشکار مشکل ، و گاه غیر ممکن بود،

و لذا دشمنان شکست خورده برای ادامه برنامه های تخریبی خود تغییر چهره داده ، ظاهراً به صفوف مسلمانان پیوستند، ولی در خفا به اعمال خود ادامه می دادند.

اصولاً طبیعت هر انقلابی چنین است که بعد از پیروزی چشمگیر با صفوف منافقان روبرو خواهد شد، و دشمنان سرسخت دیروز به صورت عوامل نفوذی امروز در لباس دوستان ظاهری جلوه گر می شوند، و از اینجا است که می توان فهمید چرا اینهمه آیات مربوط به منافقین در مدینه نازل شده نه در مکه .

این نکته نیز قابل توجه است که مسأله نفاق و منافقان مخصوص به عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبود، بلکه هر جامعه ای - مخصوصاً جوامع انقلابی - با آن

روبرو هستند، به همین دلیل باید تحلیلها و موشکافیهای قرآن را روی این مسأله نه به عنوان یک مسأله تاریخی، بلکه به عنوان یک مسأله مورد نیاز فعلی، مورد بررسی دقیق قرار داد، و از آن برای مبارزه با روح نفاق و خطوط منافقین در جوامع اسلامی امروز الهام گرفت.

و نیز باید نشانه های آنها را که قرآن به طور گسترده بازگو کرده است دقیقا شناخت، و از طریق این نشانه ها به خطوط و نقشه های آنها پی برد.

نکته مهم دیگر اینکه خطر منافقان برای هر جامعه از خطر هر دشمنی بیشتر است، چرا که از یکسو شناخت آنها غالباً آسان نیست، و از سوی دیگر دشمنان داخلی هستند، و گاه چنان در تار و پود جامعه نفوذ می کنند که جدا ساختن آنها کار بسیار مشکلی است و از سوی سوم روابط مختلف آنها با سایر اعضای جامعه کار مبارزه را با آنها دشوار می سازد.

به همین دلیل اسلام در طول تاریخ خود بیشترین ضربه را از منافقان خورده، و نیز به همین دلیل قرآن سختترین حملات خود را متوجه منافقان ساخته و آن قدر که آنها را کوبیده هیچ دشمنی را نکوبیده است.

با توجه به این مقدمه به تفسیر آیات باز می گردیم:

نخستین سخنی را که قرآن در اینجا درباره منافقان مطرح می کند همان اظهار ایمان دروغین آنها است که پایه اصلی نفاق را تشکیل می دهد، می فرماید: ((هنگامی که منافقان نزد تو می آیند می گویند ما شهادت می دهیم که حتماً تو رسول خدائی)) (اذا جاءك المنافقون قالوا

شهد انك لرسول الله). <۳>

سپس قرآن می افزاید ((خداوند می داند که تو فرستاده او هستی ، ولی خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگو هستند)) (و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون).

و از اینجا نخستین نشانه نفاق ، روشن می شود و آن دوگانگی ظاهر و باطن است که با زبان مؤ کدا اظهار ایمان می کنند، ولی در دل آنها مطلقا خبری از ایمان نیست ، این دروغگوئی و کذب ، این دوگانگی درون و برون محور اصلی نفاق را تشکیل می دهد.

قابل توجه اینکه : صدق و کذب بر دو گونه است ، صدق و کذب خبری ، صدق و کذب ((مخبری))، در قسم اول ، معیار، موافق و مخالف واقع بودن است در حالی که در قسم دوم ، موافقت و مخالفت با اعتقاد، مطرح می باشد، به این معنی که اگر انسان ، خبری می دهد که مطابق با واقع است ، ولی بر خلاف عقیده او، آن را کذب (مخبری) می نامیم ، و اگر موافق عقیده او است ، صدق .

روی این حساب ، شهادت منافقان به رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از نظر

اخبار، هرگز کذب نبود، یک واقعیت بود. ولی از نظر گوینده و مخبر چون بر خلاف عقیده آنها بود کذب محسوب می شد، لذا قرآن می گوید، تو پیغمبر خدا هستی اما اینها دروغ می گویند!

به تعبیر دیگر: منافقان نمی خواستند، خبر از رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدهند، بلکه می خواستند از اعتقاد خود

به نبوت او خیر دهند، و مسلما در این خبر دروغگو بودند.

این نکته نیز قابل توجه است که آنها در شهادت خود انواع تاء کیدها را به کار بردند <۴> و خداوند نیز با قاطعیت با همان لحن ، آنها را تکذیب می کند، اشاره به اینکه در برابر آن قاطعیت ، چنین قاطعیتی لازم است .

ذکر این نکته نیز در اینجا لازم است که ((منافق)) در اصل از ماده ((نفق)) (بر وزن نفخ) به معنی نفوذ و پیشروی است ، و ((نفق)) (بر وزن شفق) به معنی کانالها و نقبهائی است که زیر زمین می زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند.

بعضی از مفسران گفته اند بسیاری از حیوانات مانند موش صحرائی و روباه و سوسمار برای لانه خود دو سوراخ قرار می دهند: یکی آشکار که از آن وارد و خارج می شوند، و دیگری پنهانی که اگر احساس خطری کنند از آن می گریزند، این سوراخ پنهانی را ((نافقاء)) گویند <۵>

و به این ترتیب ((منافق)) کسی است که طریقی مرموز و مخفیانه برای خود برگزیده ، تا با مخفی کاری و پنهان کاری در جامعه نفوذ کند، و به هنگام خطر از طریق دیگر فرار نماید.

آیه بعد به دومین نشانه آنها پرداخته چنین می گویند: ((آنها سوگندهایشان را سپر ساخته اند، تا مردم را از راه خدا بازدارند)) (اتخذوا ایمانهم جنه فصدوا عن سبیل الله).

((آنها کارهای بسیار بدی انجام می دهند)) (انهم ساء ما كانوا یعملون).

چرا که در ظاهر ابراز ایمان می کنند، و در باطن کفر می ورزند، و در

طریق هدایت مردم به آئین حق ، ایجاد مانع می نمایند، و چه عملی از این بدتر و زشت تر؟.

((جنه)) از ماده ((جن)) (بر وزن فن) در اصل به معنی پنهان کردن چیزی از حس است ، و ((جن)) (بر وزن سن) به خاطر اینکه موجودی است ناپیدا، این واژه بر او اطلاق می شود، و از آنجا که ((سپر)) انسان را از ضربات اسلحه دشمن ، مستور می دارد در لغت عرب به آن ، ((جنه)) گفته می شود، و باغهای پردرخت را نیز به خاطر مستور شدن زمینهایشان ، ((جنت)) می گویند.

به هر حال ، این یکی از آثار نفاق است ، که خود را در زیر پوششی از نام مقدس خداوند، و سوگندهای غلاظ و شداد، قرار می دهند تا چهره واقعی خویش را مکتوم دارند، عواطف مردم را به سوی خود جلب کرده و از این طریق به اغفال آنها پردازند و ((صد عن سبیل الله)) کنند.

این تعبیر ضمنا نشان می دهد که آنها دائما با مؤمنان در حال جنگ و ستیزند، و هرگز نباید فریب این ظاهرسازی و چربزبانی آنها را خورد، زیرا انتخاب سپر مخصوص میدانهای نبرد است .

درست است که در بعضی از مواقع ، انسان چاره ای جز سوگند ندارد، و یا لاقبل سوگند کمک به بیان اهمیت موضوع مورد نظر می کند، ولی نه سوگند دروغ ، و نه سوگند برای هر چیز و هر کار که این شیوه منافقان است .

در آیه ۷۴ سوره توبه می خوانیم یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمه

الکفر: ((آنها

به خدا سوگند یاد می کنند که (سخنان زنده در غیاب پیامبر) نگفته اند، در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته اند)).

مفسران برای جمله ((صدوا عن سبیل الله))، دو معنی ذکر کرده اند: نخست اعراض از راه خدا و دیگر بازداشتن دیگران از این راه، گرچه جمع میان هر دو معنی در آیه مورد بحث امکان پذیر است، ولی با توجه به توسل آنها به سوگندهای دروغ، معنی دوم، مناسبتر به نظر می رسد، چرا که هدف از این سوگندها، اغفال دیگران است.

یک جا ((مسجد ضرار)) بر پا می کنند، و هنگامی که از آنها سؤال می شد هدفشان چیست؟ سوگند یاد می کنند که جز هدف خیر ندارند! (توبه - ۱۰۷).

در جای دیگر برای شرکت در جنگهایی که فاصله آن نزدیک و احتمال غنائم در آن زیاد است اظهار آمادگی می کنند ولی برای شرکت در میدان تبوک که پر از مشکلات است هزار عذر و بهانه می آورند و سوگند یاد می کنند که اگر توانائی می داشتیم همراه شما حرکت می کردیم! (توبه - ۴۲).

آنها نه فقط برای مردم سوگند دروغین یاد می کنند بلکه همانگونه که در آیه ۱۸ سوره مجادله آمده در عرصه محشر نیز در پیشگاه خداوند متوسل به سوگند دروغ می شوند! و این نشان می دهد که این عمل جزء بافت وجودشان شده است که حتی در عرصه محشر و در پیشگاه خدا نیز دست بردار نیستند!

آیه بعد به علت اصلی این گونه اعمال ناروا پرداخته می افزاید: ((این به خاطر آن است که آنها نخست ایمان آوردند،

سپس کافر شدند، و لذا بر دل‌های آنها مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی‌کنند)) (ذلک بانهم آمنوا ثم کفروا فطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون).

جمعی از مفسران معتقدند که منظور از این ایمان در اینجا ایمان ظاهری است، در حالی که در باطن کافر بودند.

ولی ظاهر آیه نشان می‌دهد که آنها در آغاز حقیقتاً مؤمن شدند، و بعد از آن که طعم ایمان را چشیدند و نشانه‌های حقانیت اسلام و قرآن را دیدند راه کفر را پیش گرفتند، اما کفری توأم با نفاق، نه آشکارا و با صراحت، و همین سبب شد که خدا حس تشخیص را از آنها سلب کند، و از درک حقائق محروم بمانند، زیرا اگر از اول حق را تشخیص نداده بودند عذری داشتند، اما بعد از تشخیص حق و ایمان آوردن اگر به آن پشت پا بزنند خداوند توفیق را از آنها سلب می‌کند.

در حقیقت منافقان دو گروهند، گروهی از اول ایمانشان صوری و ظاهری بوده، و گروه دیگر در آغاز ایمان حقیقی داشته‌اند سپس راه ارتداد و نفاق را پیش گرفته‌اند، ظاهر آیه مورد بحث گروه دوم را می‌گوید.

در حقیقت این آیه شبیه آیه ۷۴ سوره توبه است که می‌گوید: و کفروا بعد اسلامهم: ((آنها پس از اسلام کافر شدند)).

به هر حال این سومین نشانه از نشانه‌های آنها است که از درک حقائق روشن غالباً محرومند، و ناگفته پیداست که این هرگز منتهی به جبر نمی‌شود چرا که مقدمات آن را خودشان فراهم کرده‌اند.

آیه بعد نشانه‌های بیشتری را

از آنها ارائه داده ، می گوید: ((هنگامی که آنها را می بینی جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد)) (و اذا راءیتهم تعجبتک اجسامهم).

ظاهری آراسته و قیافه هائی جالب دارند.

علاوه بر این چنان شیرین و جذاب سخن می گویند که ((وقتی حرف می زنند تو نیز به سخنانشان گوش فرا می دهی))! (و ان یقولوا تسمع لقولهم).

جائی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ظاهرا تحت تاءثیر جذابیت سخنان آنها قرار گیرد تکلیف دیگران روشن است .

این از نظر ظاهر و اما از نظر باطن ((گوئی چوبهای خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده است)) (کانهم خشب مسنده).

اجسامی بی روح ، و صورتهائی بی معنی و هیكلهائی تو خالی دارند، نه از خود استقلالی ، نه در درون نور و صفائی ، و نه اراده و تصمیم محکم و ایمانی دارند، درست همچون چوبهای خشک تکیه زده بر دیوار!

بعضی از مفسران روایت کرده اند که ((عبدالله بن ابی)) سرکرده منافقان مردی درشت اندام ، خوش قیافه و فصیح و چربزبان بود، هنگامی که با گروهی از یارانش وارد مجلس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می شد اصحاب از ظاهر آنها تعجب می کردند، و به سخنانشان گوش فرا می دادند ولی آنها (به خاطر غرور و نخوتی که داشتند) کنار دیوار رفته و به آن تکیه کرده ، و مجلس را تحت تاثیر قیافه و سخنان خود قرار می دادند <۶> و آیه ناظر به حال آنها است .

سپس می افزاید: آنها چنان تو خالی و

فاقد توکل بر خدا و اعتماد بر نفس هستند که ((هر فریادی از هر جا بلند شود آن را بر ضد خود می پندارند)) (یحسبون کل صیحه علیهم).

ترس و وحشتی عجیب همیشه بر قلب و جان آنها حکمفرما است، و یک حالت سوءظن و بدبینی جانکاه سرتاسر روح آنها را فرا گرفته، و به حکم الخائن خائف از همه چیز، حتی از سایه خود می ترسند، و این است نشانه دیگری از نشانه های منافقان.

و در پایان آیه به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هشدار می دهد که ((اینها دشمنان واقعی تواند از آنها برحذر باش)) (هم العدو فاحذرهم).

سپس می گوید: ((خدا آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند))؟! (قاتلهم الله انی یؤ فکون).

روشن است که این تعبیر، اخبار نیست، بلکه به صورت نفرین است، و برای مذمت و سرزنش و تحقیر این گروه، ذکر شده، شبیه تعبیرات روزمره ای که انسانها درباره یکدیگر دارند، که قرآن با زبان خود مردم با آنها سخن می گوید:

به این ترتیب در آیه مورد بحث نشانه های دیگری از منافقان مطرح شده از جمله: وضع فریبده ظاهری توأم با خالی بودن درون، همچنین، ترس و وحشت و بد گمانی نسبت به هر چیز و هر حادثه. برای آیات فوق، شاءن نزول مفصلی در کتب تاریخ و حدیث و تفسیر آمده است که خلاصه آن چنین است: بعد از غزوه بنی المصطلق (جنگی که در سال ششم هجرت در سرزمین ((قدید)) واقع شد).

دو نفر از مسلمانان

یکی از طایفه انصار و دیگری از مهاجران به هنگام گرفتن آب از چاه با هم اختلاف پیدا کردند، یکی قبیله انصار را به یاری خود طلبید، و دیگری مهاجران را، یک نفر از مهاجران به یاری دوستش آمد، و ((عبدالله بن ابی)) که از سرکرده های معروف منافقان بود به یاری مرد انصاری شتافت، و مشاجره لفظی شدیدی در میان آن دو در گرفت، عبدالله بن ابی، سخت، خشمگین شد، و در حالی که جمعی از قومش نزد او بودند گفت: ((ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم اما کار ما شبیه ضرب المثل معروفی است که می گوید: ((سمن کلبک یا کلبک))! (سگت را فربه کن تا تو را بخورد)! و الله لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الایعز منها الاذل: ((به خدا سوگند اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد)) و منظورش از عزیزان، خود و اتباعش بود و از ذلیلان مهاجران، سپس رو به اطرافیانش

کرد و گفت: این نتیجه کاری است که شما به سر خودتان آوردید، این گروه را در شهر خود جای دادید و امواتان را با آنها قسمت کردید: هرگاه باقیمانده غذای خودتان را به مثل این مرد (اشاره به مرد مهاجری که طرف دعوی بود) نمی دادید بر گردن شما سوار نمی شدند، از سرزمین شما می رفتند و به قبائل خود ملحق می شدند!

در اینجا ((زید بن ارقم)) که در آن وقت جوانی نوحاسته بود، رو به ((عبدالله بن ابی)) کرد و گفت به خدا سوگند

ذلیل و قلیل توئی! و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در عزت الهی و محبت مسلمین است، و به خدا قسم من بعد از این تو را دوست ندارم، ((عبدالله)) صدا زد خاموش باش تو باید بازی کنی ای کودک! زید بن ارقم خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و ماجرا را نقل کرد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی را به سراغ ((عبدالله)) فرستاد فرمود: این چیست که برای من نقل کرده اند؟ عبد الله گفت به خدائی که کتاب آسمانی بر تو نازل کرده من چیزی نگفتم! و ((زید)) دروغ می گوید.

جمعی از انصار که حاضر بودند عرض کردند ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ((عبدالله)) بزرگ ما است، سخن کودکی از کودکان انصار را بر ضد او نپذیر، پیامبر عذر آنها را پذیرفت در اینجا طائفه انصار ((زید بن ارقم)) را ملامت کردند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور حرکت داد، یکی از بزرگان انصار به نام ((اسید)) خدمتش آمد و عرض کرد ای رسول خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی، فرمود: بله آیا نشنیدی رفیقان عبدالله چه گفت او گفته است هرگاه به مدینه بازگردد عزیزان ذلیلان را خارج خواهند کرد.

اسید عرض کرد تو ای رسول خدا اگر اراده کنی او را بیرون خواهی راند، والله تو عزیزی و او ذلیل است، سپس عرض کرد یا رسول الله با او مدارا کنید.

سخنان عبدالله ابی به گوش فرزندش رسید

خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و عرض کرد شنیده ام می خواهید پدرم را به قتل برسانید، اگر چنین است به خود من دستور دهید سرش را جدا کرده برای شما می آورم! زیرا مردم می دانند کسی نسبت به پدر و مادرش از من نیکوکارتر نیست، از این می ترسم دیگری او را به قتل برساند و من نتوانم بعد از آن به قاتل پدرم نگاه کنم، و خدای ناکرده او را به قتل برسانم و مؤمنی را کشته باشم و به دوزخ بروم!.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود مسأله کشتن پدرت مطرح نیست، مادامی که او با ما است با او مدارا و نیکی کن

سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد تمام آن روز و تمام شب را لشکریان به راه ادامه دهند، فردا هنگامی که آفتاب برآمد دستور توقف داد، لشکریان به قدری خسته شده بودند که همین که سر به زمین گذاشتند به خواب عمیقی فرو رفتند (و هدف پیغمبر این بود که مردم ماجرای دیروز و حرف عبدالله ابی را فراموش کنند...).

سرانجام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مدینه شد، زید بن ارقم می گوید من از شدت اندوه و شرم در خانه ماندم و بیرون نیامدم، در این هنگام سوره منافقین نازل شد، و زید را تصدیق، و عبدالله را تکذیب کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گوش زید را گرفت و فرمود: ای جوان!

خداوند سخن تو را تصدیق کرد همچنین آنچه را به گوش شنیده بودی و در قلب حفظ نموده بودی ، خداوند آیاتی از قرآن را درباره آنچه تو گفته بودی نازل کرد.

در این هنگام ((عبدالله ابی)) نزدیک مدینه رسیده بود وقتی خواست وارد شهر شود پسرش آمد و راه را بر پدر بست ، گفت وای بر تو چه می کنی ؟ پسرش گفت : به خدا سوگند جز به اجازه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی توانی وارد مدینه شوی و امروز می فهمی عزیز و ذلیل کیست !!؟

((عبدالله)) شکایت پسرش را خدمت رسول خدا فرستاد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به پسرش پیغام داد که بگذار پدرت داخل شهر شود، فرزندش گفت : حالا که اجازه رسول خدا آمد مانعی ندارد.

عبدالله وارد شهر شد، اما چند روزی بیشتر نگذشت که بیمار گشت و از دنیا رفت ! (و شاید دق مرگ شد)

هنگامی که این آیات نازل شد و دروغ عبدالله ظاهر گشت بعضی به او گفتند آیات شدیدی درباره تو نازل شده خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برو تا برای تو استغفار کند، عبدالله سرش را تکان داد گفت : به من گفتید: ایمان بیاور آوردم ، گفتید: زکات بده ، دادم ، چیزی باقی نمانده که بگوئید برای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سجده کن ! و در اینجا آیه و اذا قیل لهم تعالوا نازل گردید. <۷>

نشانه های دیگری از منافقان

این آیات همچنان ادامه بیان اعمال منافقان و نشانه های گوناگون

آنها است ، می فرماید: ((هنگامی که به آنها گفته شود بیائید تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای شما استغفار کند، سرهای خود را از روی استهزاء و کبر و غرور تکان می دهند و مشاهده می کنی که از سخنان تو اعراض کرده ، تکبر ورزند)) (و اذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله لووا رؤسهم وراءيتهم يصدون و هم مستكبرون).

آری در برابر لغزشهایی که از آنها سر می زند و فرصت توبه و جبران آن

را دارند، کبر و غرور به آنان اجازه نمی دهد که در مقام جبران برآیند، نمونه بارز این مطلب ، همان عبدالله بن اءبی بود که ماجرای عجیب او را در شائن نزول خواندیم ، هنگامی که آن سخن بسیار زشت و ناروا را درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنان مهاجر گفت : که وقتی به مدینه بازگردیم عزیزان ذلیلان را بیرون خواهند کرد، و آیات قرآن نازل شد و سخت او را نکوهش نمود به او پیشنهاد کردند که نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیاید تا برای او از درگاه خداوند آمرزش بطلبد سخن ناروای دیگری گفت که حاصلش این بود: گفتید: ایمان بیاورم ، آوردم ، گفتید زکات بده ، دادم ، چیزی نمانده که بگوئید برای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) سجده کن !

روشن است که روح اسلام ، تسلیم در برابر حق است و کبر و غرور، همیشه مانع این تسلیم است ، به همین دلیل یکی از نشانه

های منافقان ، بلکه یکی از انگیزه های نفاق را همین خودخواهی و خود برتری و غرور می توان شمرد.

((لو)) از ماده ((لی)) در اصل به معنی ((تاییدن طناب)) است ، و به همین مناسبت به معنی برگرداندن سر و یا تکان دادن سر، نیز آمده است .

یصدون چنانکه قبلا نیز گفتیم در دو معنی به کار می رود: ((منع کردن)) و ((اعراض نمودن)) بد و مناسب آیه مورد بحث ، معنی دوم ، و مناسب آیه گذشته ، معنی اول است .

در آیه بعد برای رفع هرگونه ابهام در این زمینه ، می افزاید: ((به فرض که آنها نزد تو بیایند و برای آنها استغفار کنی ، زمینه آمرزش در آنها وجود ندارد بنابراین)) (تفاوتی نمی کند که برای آنها استغفار کنی یا نکنی ، هرگز خداوند آنها را نمی بخشد!!) (سواء عليهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن يغفر الله لهم).

دلیل آن هم این است که ((خداوند، قوم فاسق را هدایت نمی کند)) (ان الله لا يهدي القوم الفاسقين).

و به تعبیر دیگر استغفار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علت تامه برای آمرزش نیست ، بلکه مقتضی است ، و تنها در صورتی اثر می گذارد که زمینه مساعد و قابلیت لازم فراهم شود، اگر به راستی آنها توبه کنند و تغییر مسیر دهند و از مرکب کبر و غرور پیاده شوند و سر تسلیم در مقابل حق فرود آورند، استغفار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و شفاعت او مسلماً مؤثر است ، و در غیر این صورت

کمترین اثری نخواهد داشت .

شبهه همین معنی در آیه ۸۰ سوره توبه نیز آمده است که درباره گروه دیگری از منافقان می گوید: استغفر لهم اولا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مره فلن یغفر الله لهم ذلک بانهم کفروا بالله و رسوله و الله لا یهدی القوم الفاسقین .

((چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی ، تاءثیری ندارد، حتی اگر هفتاد بار برای آنها، استغفار کنی خداوند آنها را نمی بخشد، چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند و خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند)).

روشن است که عدد هفتاد عدد تکثیر است یعنی هر قدر هم برای آنها استغفار کنی سودی ندارد.

این نکته نیز معلوم است که منظور از فاسق هرگونه گناهکاری نیست ، چرا که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای نجات گناهکاران آمده ، بلکه منظور آن دسته از گناهکاران است که در گناه اصرار می ورزند و لجاجت دارند، و در برابر حق مستکبرند.

سپس به یکی از گفته های بسیار زشت آنها که روشترین گواه نفاق آنها محسوب می شود اشاره کرده ، می فرماید: ((آنها همان کسانی هستند که می گویند

به افرادی که نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند انفاق نکنید، و از اموال و امکانات خود در اختیار آنها قرار ندهید، تا پراکنده شوند)) (هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا).

((غافل از اینکه تمام خزائن آسمانها و زمین از آن خدا است ولی منافقان درک نمی کنند)) (و لله خزائن السموات و الارض و لکن المنافقین لا یفقهون).

این بینواها

نمی دانند که هر کس هر چه دارد از خدا دارد، و همه بندگان از خوان گسترده او روزی می خورند، اگر انصار می توانند به مهاجران پناه دهند و آنها را در اموال خود سهیم کنند این بزرگترین افتخاری است که نصیبشان شده ، نه تنها نباید متنی بگذارند، بلکه باید خدا را بر این توفیق بزرگ شکر گویند، ولی همانگونه که در شائن نزول خواندیم منافقان مدینه منطق دیگری داشتند.

سپس به یکی دیگر از نفرت انگیزترین سخنان آنها اشاره کرده ، می افزاید: ((آنها می گویند اگر به مدینه بازگردیم ، عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند))! (يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل).

این همان گفتاری است که از دهان آلوده ((عبدالله بن ابی)) خارج شد، و منظورش این بود که ما ساکنان مدینه ، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنان مهاجر را بیرون می کنیم ، و مراد از بازگشت به مدینه ، بازگشت از غزوه ((بنی المصطلق)) بود که مشروحا در شائن نزول به این مطلب اشاره شد.

درست است که این سخن از یک نفر صادر شد، ولی چون همه منافقان همین خط و مشی را داشتند قرآن به صورت جمعی از آن تعبیر می کند و می فرماید: يقولون ... (آنها می گویند).

سپس قرآن پاسخ دندان شکنی به آنان داده ، می گوید: ((عزت مخصوص

خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند)) (ولله العزه و لرسوله و للمؤمنين و لكن المنافقين لا يعلمون).

تنها منافقان مدینه نبودند که این سخن را در برابر مؤ

منان مهاجر گفتند بلکه قبل از آنها نیز سران قریش در مکه می گفتند: اگر این گروه اندک مسلمان فقیر را در محاصره اقتصادی قرار دهیم ، یا از مکه بیرونشان کنیم ، مطلب تمام است !

امروز نیز دولتهای استعماری به پندار اینکه خزائن آسمان و زمین را در اختیار دارند می گویند ملتھائی را که در برابر ما تسلیم نمی شوند باید در محاصره اقتصادی قرار داد تا بر سر عقل آیند و تسلیم شوند!

این کوردلان تاریخ که شیوه آنها دیروز و امروز یکسان بوده و هست خبر ندارند که با یک اشاره خداوند تمام ثروتها و امکاناتشان بر باد می رود و عزت پوشالی آنها دستخوش فنا می گردد.

به هر حال این طرز تفکر (خود را عزیز دانستن و دیگران ذلیل ، و خود را ولی نعمت و دیگران محتاج شمردن) یک تفکر منافقانه است که از غرور و تکبر از یکسو، و گمان استقلال در برابر خدا از سوی دیگر، ناشی می شود، اگر آنها به حقیقت عبودیت آشنا بودند و مالکیت خدا را بر همه چیز مسلم می دانستند هرگز گرفتار این اشتباهات خطرناک نمی شدند.

قابل توجه اینکه در آیه قبل در مورد منافقان تعبیر به ((لا- یفقهون)) (نمی فهمند) آمده ، و در اینجا ((لا- یعلمون)) (نمی دانند) این تفاوت تعبیر ممکن است برای پرهیز از تکرار که مخالف فصاحت است بوده باشد، و نیز ممکن است از این جهت باشد که درک مسأله مالکیت خداوند نسبت به تمام خزائن آسمانها و زمین مطلب پیچیده تری است که احتیاج به دقت و فهم بیشتری دارد،

در حالی که

اختصاص عزت به خدا و پیامبر و مؤمنان بر کسی مخفی نیست .

۱ - ده نشانه منافق !

از مجموع آیات فوق ، نشانه های متعددی برای منافقان ، استفاده می شود که در یک جمع بندی می توان ، آن را در ده نشانه ، خلاصه کرد:

۱ - دروغگوئی صریح و آشکار (و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون).

۲ - استفاده از سوگندهای دروغین برای گمراه ساختن مردم (اتخذوا ایمانهم جنه).

۳ - عدم درک واقعیات ، بر اثر رها کردن آئین حق ، بعد از شناخت آن (لا یفقهون).

۴ - داشتن ظاهری آراسته و زبانی چرب ، علی رغم تهی بودن درون و باطن (و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم).

۵ - بیهودگی در جامعه و عدم انعطاف در مقابل حق ، همچون یک قطعه چوب خشک (کانهم خشب مسنده).

۶ - بدگمانی و ترس و وحشت از هر حادثه و هر چیز به خاطر خائن بودن (یحسبون کل صیحه علیهم).

۷ - حق را به باد سخریه و استهزاء گرفتن (لووا روؤ سهم).

۸ - فسق و گناه (ان الله لا یهدی القوم الفاسقین).

۹ - خود را مالک همه چیز دانستن ، و دیگران را محتاج به خود پنداشتن (هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا).

۱۰ - خود را عزیز و دیگران را ذلیل ، تصور کردن (لیخرجن الاعز

منها الاذل).

بدون شک نشانه های منافق منحصر به اینها نیست ، و از آیات دیگر قرآن و روایات اسلامی و نهج البلاغه نیز نشانه های متعدد دیگری برای آنها استفاده می شود، حتی در معاشرتهای روزمره می

توان به اوصاف و ویژگیهای دیگری از آنها پی برد، ولی آنچه در آیات این سوره آمده، قسمت مهم و قابل توجهی از این اوصاف است.

در نهج البلاغه خطبه ای مخصوص توصیف منافقان است، در قسمتی از آن خطبه چنین آمده است:

ای بندگان خدا شما را به تقوی و پرهیزکاری سفارش می کنم و از منافقان برحذر می دارم، چرا که آنها گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و غلط اندازند.

هر روز به رنگ تازه ای درمی آیند، و به قیافه ها و زبانهای مختلف خودنمایی می کنند.

از هر وسیله ای برای فریفتن و درهم شکستن شما بهره می گیرند و در هر کمینگاهی به کمین شما نشسته اند.

بدباطن و خوشظاهرنند، و پیوسته مخفیانه برای فریب مردم گام برمی دارند، و از بیراهه ها حرکت می کنند.

گفتارشان به ظاهر شفافبخش، اما کردارشان، دردی است درمانناپذیر.

بر رفاه و آسایش مردم، حسد می ورزند، و اگر کسی گرفتار بلائی شود خوشحالند.

همواره امیدواران را مایوس می کنند و همه جا آیه یاس می خوانند.

آنها در هر راهی کشته ای دارند! و برای نفوذ در هر دلی راهی! و برای هر مصیبتی اشک ساختگی می ریزند!

مدح و ثنا به یکدیگر، قرض می دهند، و از یکدیگر انتظار پاداش دارند.

در تقاضاهای خود اصرار می ورزند، و در ملامت پرده دری می کنند، و هر گاه حکمی کنند از حد تجاوز می نمایند.

در برابر هر حقی باطلی ساخته، و در مقابل هر دلیلی شبهه ای، برای هر زنده ای عامل مرگی، برای هر دری کلیدی، و

برای هر شبی چراغی تهیه دیده اند!

برای رسیدن به مطامع خویش و گرمی بازار خود و فروختن کالا به گرانترین قسمت تخم یاءس در دلها می پاشند.

باطل خود را شبیه حق جلوه می دهند، و در توصیفها راه فریب پیش می گیرند.

طریق وصول به خواسته ی خود را آسان ، و طریق خروج از دامشان را تنگ و پر پیچ و خم جلوه می دهند، آنها دار و دسته شیطان و شراره های آتش دوزخند! همانگونه که خداوند فرموده : اولئك حزب الشيطان الا ان حزب الشيطان هم الخاسرون ((آنها حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیانکارند))! <۸>

در این خطبه غرا به اوصاف زیادی از آنها اشاره شده که بحثهای گذشته را تکمیل می کند.

۲ - خطر منافقان

همانگونه که در مقدمه این بحث گفتیم منافقان خطرناکترین افراد

هر اجتماعند چرا که ((اولا)) در درون جامعه ها زندگی می کنند و از تمام اسرار باخبرند.

ثانیا - شناختن آنها همیشه کار آسانی نیست ، و گاه خود را چنان در لباس دوست نشان می دهند که انسان باور نمی کند.

ثالثا - چون چهره اصلی آنها برای بسیاری از مردم ناشناخته است در گیری مستقیم و مبارزه صریح با آنها کار مشکلی است .

رابعا - آنها پیوندهای مختلفی با مؤمنان دارند (پیوندهای سببی و نسبی و غیر اینها) و وجود همین پیوندها مبارزه با آنها را پیچیده تر می سازد خامسا - آنها از پشت خنجر می زنند و ضرباتشان غافلگیرانه است .

این جهات و جهات دیگری سبب می شود که آنها ضایعات جبران ناپذیری برای جوامع به بار آورند، و به همین دلیل برای

دفع شر آنها

باید برنامه ریزی دقیق و وسیعی داشت .

در حدیثی آمده است که پیامبر فرمود: انی لا اخاف علی امتی مؤ منا و لا مشرکا اما المؤمن من فیمنعه الله بایمانه ، و اما المشرک فیخزیه الله بشرکه ، و لکنی اخاف علیکم کل منافق عالم اللسان ، یقول ما تعرفون و یفعل ما تنكرون : ((من بر اتمم نه از مؤ منان بیمناکم ، نه از مشرکان ، اما مؤ من ایمانش مانع ضرر او است ، و اما مشرک خداوند او را به خاطر شرکش رسوا می کند، ولی من از ((منافق)) بر شما می ترسم که از زبانش علم می ریزد (و در قلبش کفر و جهل است) سخنانی می گوید که برای شما دلپذیر است ، اما اعمالی (در خفا) انجام می دهد که زشت و بد است)). <۹>

درباره منافقان بحثهای مشروح دیگری در جلد اول (ذیل آیات ۸ تا ۱۶

بقره) و در جلد ۸ ذیل آیات ۶۰ تا ۸۵ سوره توبه (صفحه ۱۹ تا ۷۲) و در جلد ۱۷ ذیل آیات ۱۲ تا ۱۷ سوره احزاب (صفحه ۲۲۴ تا ۲۳۲) و در جلد هفتم ذیل آیه ۴۳ تا ۴۵ سوره توبه (صفحه ۴۲۸ تا ۴۵۶) داشته ایم .

کوتاه سخن اینکه کمتر گروهی است که قرآن درباره آنها اینهمه بحث کرده باشد، و نشانه ها و اعمال و خطرات آنها را بازگو نموده باشد، این سرمایه - گزاری وسیع قرآن در این باره دلیل بر خطر فوق العاده منافقان است .

۳ - منافق خشک و شکننده است

در طول زندگی طوفانهائی می وزد، و امواج خروشان پدیدار

می گردد.

مؤمنان با استفاده از نیروی ایمان و توکل ، و نقشه های صحیح ، گاه جنگ و گریز، و گاه حمله های پی در پی ، آنها را از سر می گذرانند و پیروز می شوند، اما منافق یکدنده و لجوج می ایستد تا می شکند، در حدیثی (از پیغمبر گرامی اسلام) آمده : مثل المؤمن كمثل الزرع لا تزال الريح تميله ، و لا يزال المؤمن يصيبه البلاء، و مثل المنافق كمثل شجرة الارز لا تهتز حتى تستحصد:

((مؤمن همچون ساقه های زراعت است ، بادهای او را می خوابانند اما بعدا به پای می خیزد و پیوسته حوادث سخت و بلاها را تحمل کرده از سر می گذرانند، اما منافق همانند درخت صنوبر است نرمشی از خود نشان نمی دهد و می ایستد تا از ریشه کنده شود))! <۱۰>

۴ - عزت مخصوص خدا و دوستان او است

گرچه در فارسی روزمره ((عزت)) به معنی احترام و آبرو یا گرانبها

بودن است ، ولی در لغت عرب چنین نیست ، بلکه عزت به معنی قدرت شکست - ناپذیر است ، قابل توجه اینکه در آیات فوق و در آیه ۱۰ سوره فاطر ((عزت)) منحصرأ از آن خدا شمرده شده ، و در آیات مورد بحث می افزاید: ((و از آن رسول او و مؤمنان است)) چرا که اولیاء و دوستان خدا نیز پرتوی از عزت او را دارند و به او متکی هستند.

به همین دلیل در روایات اسلامی روی این مسأله تاءکید شده است که مؤمن نباید وسائل ذلت خود را فراهم سازد، خدا خواسته

او عزیز باشد او هم برای حفظ این عزت باید بکوشد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر همین آیه (و لله العزه و لرسوله و للمؤمنین) می خوانیم: فالمؤمن یكون عزیزا و لا- یكون ذلیلا... المؤمن اعز من الجبل ان الجبل یستقل منه بالمعاول، و المؤمن من لا یستقل من دینه شیء: ((مؤمن عزیز است و ذلیل نخواهد بود مؤمن از کوه محکمتر و پر صلابت تر است چرا که کوه را با کلنگها ممکن است سوراخ کرد ولی چیزی از دین مؤمن هرگز کنده نمی شود. <۱۱>

در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم: لا ینبغی للمؤمن ان یذل نفسه قیل له و کیف یذل نفسه قال یتعرض لما لا یطیق!: ((سزاوار نیست مؤمن خود را ذلیل کند، سؤال شد چگونه خود را ذلیل می کند! فرمود: به سراغ کاری می رود که از او ساخته نیست!)) <۱۲>

و باز در حدیث سومی از آنحضرت آمده است ان الله تبارک و تعالی فوض الی المؤمن امورہ کلها و لم یفوض الیه ان یذل نفسه الم تر قول الله سبحانه و تعالی هیهنا ((و لله العزه و لرسوله و للمؤمنین)) و المؤمن ینبغی ان یكون عزیزا و لا- یكون ذلیلا: ((خداوند همه کارهای مؤمن را به او واگذار کرده

جز اینکه به او اجازه نداده است که خود را ذلیل و خوار کند، مگر نمی بیند خداوند در این باره فرموده: عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمن

منان است ، سزاوار است مؤمن همیشه عزیز باشد، و ذلیل نباشد)). <۱۳>

در این زمینه ذیل آیه ۱۰ سوره فاطر (جلد ۱۸ صفحه ۱۹۷) بحث دیگری داشته ایم . اموال و فرزندان ، شما را از یاد خدا غافل نکنند!

از آنجا که یکی از عوامل مهم نفاق حب دنیا، و علاقه افراطی به اموال و فرزندان است ، در این آیات که آخرین آیات سوره ((منافقین)) است مؤمنان را از چنین علاقه افراطی باز می دارد، و می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکنند)) (یا ایها الذین آمنوا لا تلهمکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله).

((و آنها که چنین کنند زیانکارانند)) (و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون).

درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند، ولی تا آنجا که از آنها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود، اما اگر علاقه افراطی به آنها سدی در میان انسان و خدا ایجاد کند بزرگترین بلا محسوب می شوند، و چنانکه در داستان منافقین در آیات گذشته دیدیم یکی از عوامل انحراف آنها همین حب دنیا بود.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) این معنی به روشنترین وجهی ترسیم شده است ، آنجا که می فرماید: ما ذئبان ضاریان فی غنم لیس لها راع ، هذا فی اولها و هذا فی آخرها باسرع فیها من حب المال و الشرف فی دین المؤمن : ((دو گرگ درنده در یک گله بی چوپان که یکی در اول گله و دیگری در آخر آن

باشد آنقدر ضرر نمی زند که مال پرستی و جاهطلبی به دین مؤمن ضرر می رسانند!! <۱۴>

در اینکه منظور از ذکر خدا در اینجا چیست؟ مفسران احتمالات زیادی

ذکر کرده اند بعضی آن را به نمازهای پنجگانه، و بعضی شکر نعمت و صبر بر بلا و رضای به قضا، و بعضی حج و زکات و تلاوت قرآن، و بعضی به تمام فرائض تفسیر کرده اند، ولی روشن است ذکر خدا معنی وسیعی دارد که همه اینها و غیر اینها را شامل می شود بنابراین تفسیر به امور فوق از قبیل ذکر مصداقهای روشن است.

تعبیر به ((خاسرون)) (زیانکاران) به خاطر آن است که حب دنیا چنان انسان را سرگرم می کند که سرمایه های وجودی خویش را در راه لذات ناپایدار، و گاهی اوهام و پندارها، صرف می کند و با دست خالی از این دنیا می رود در حالی که با داشتن سرمایه های بزرگ برای زندگی جاویدانش کاری نکرده است.

سپس به دنبال این اخطار شدید به مؤمنان، دستور انفاق در راه خدا را صادر کرده، می فرماید: ((از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید پیش از آنکه مرگ یکی از شما فرا رسد و بگوید: پروردگارا! چرا مرگ مرا مدت کمی به تاخیر نینداختی تا انفاق کنم و از صالحان باشم))؟! (و انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لو لا اخرتني الی اجل قریب فاصدق و اکن من الصالحین). <۱۵>

گرچه بعضی امر به انفاق را در اینجا به معنی وجوب تعجیل در ادای

زکات تفسیر کرده اند ولی روشن است که منظور آیه هرگونه انفاق واجب و مستحب را که وسیله نجات انسان در آخرت است ، شامل می شود.

جالب اینکه : در ذیل آیه می گوید: ((من انفاق کنم و از صالحان شوم این تعبیر بیانگر تاثیر عمیق انفاق در صالح بودن انسان است ، گرچه بعضی ، صالح بودن را در اینجا به معنی انجام مراسم ((حج)) تفسیر کرده اند و در بعضی از روایات نیز، صریحا آمده ولی اینها نیز از قبیل ذکر مصداق روشن است .

جمله ((من قبل ان یاتی احدکم الموت)) اشاره به قرار گرفتن انسان در آستانه مرگ و ظاهر شدن علائم آن است ، زیرا این سخن را انسان بعد از مرگ نمی گوید بلکه در آستانه مرگ می گوید.

تعبیر به ((مما رزقناکم)) (از آنچه به شما روزی داده ایم) علاوه بر اینکه منحصر به اموال نیست ، بلکه تمام مواهب را دربر می گیرد، بیانگر این حقیقت است که همه اینها از ناحیه دیگری است و چند روزی این امانت نزد ما است ، بنابراین بخل ورزیدن چه معنی دارد؟

به هر حال بسیاری از کسانی که وقتی چشم برزخی پیدا می کنند و خود را در آخرین لحظات زندگی و در آستانه قیامت می بینند، و پردههای غفلت و بیخبری از جلو چشمان آنها کنار می رود، و می بینند باید اموال و سرمایه ها را بگذارند و بروند بی آنکه بتوانند از آن توشه ای برای این سفر طولانی بگیرند، پشیمان می شوند، و آتش حسرت به جانشان می افتد، و تقاضای بازگشت به زندگی می

کنند، هر چند بازگشتن کوتاه و گذرا باشد، تا جبران کنند، ولی دست رد بر سینه آنها گذارده می شود، چرا که سنت الهی است که این راه، بازگشت ندارد!

لذا در آخرین آیه با قاطعیت تمام، می فرماید: ((خداوند هرگز مرگ کسی را، هنگامی که اجلش فرا رسد، به تاخیر نمی اندازد))! (و لن يؤخر الله

نفسا اذا جاء اجلها).

حتی یک ساعت، پس و پیش در کار نیست، چنانکه در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است، در آیه ۳۴ سوره اعراف می خوانیم: فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعه و لا يستقدمون: ((هنگامی که مرگ آنها فرا رسد، نه یکساعت پیشی می گیرند نه یکساعت، تاخیر می کنند)).

و سرانجام آیه را با این جمله پایان می دهد: ((خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است)) (و الله خبير بما تعملون).

و همه آنها را برای پاداش و کیفر، ثبت کرده و در برابر همه آنها به شما جزا می دهد.

۱ - راه غلبه بر نگرانیها

در حالات عالم بزرگ، ((شیخ عبدالله شوشتری)) که از معاصرین مرحوم ((علامه مجلسی)) است نوشته اند، فرزندی داشت که بسیار مورد علاقه او بود، این فرزند، سخت بیمار شد، پدرش مرحوم شیخ عبدالله، هنگامی که برای اداء نماز جمعه به مسجد آمد، پریشان بود، هنگامی که طبق دستور اسلامی، سوره منافقین را در رکعت دوم تلاوت کرد و به این آیه رسید: یا ایها الذین آمنوا لا تلهمكم اموالکم و لا اولادکم عن ذکرالله: ((ای کسانی که ایمان آورده اید اموال و فرزندان

شما نباید شما را از یاد خدا غافل کند)) چندین بار آیه را تکرار کرد (تکرار آیات قرآن در نماز جایز است) هنگامی که از نماز فراغت یافت، بعضی از یاران از علت این تکرار سؤال کردند، فرمود: هنگامی که به این آیه رسیدم به یاد فرزندم افتادم و با تکرار آن به مبارزه با نفس خود برخاستم،

آنچنان مبارزه کردم که فرض کردم فرزندم مرده، و جنازه اش در برابر من است، و من از خدا غافل نیستم، آنگاه بود که دیگر آیه را تکرار نکردم! <۱۶>

۲ - نفاق ((اعتقادی)) و ((عملی))

نفاق معنی وسیعی دارد که هرگونه دوگانگی ظاهر و باطن را در بر می گیرد، مصداق بارز آن، نفاق عقیدتی است، که آیات منافقین معمولاً ناظر به آن است و آن مربوط به کسانی است که در ظاهر اظهار ایمان می کنند، ولی در دل شرک و کفر، پنهان می دارند.

اما نفاق عملی در مورد کسانی است که اعتقاد باطنی آنها اسلام است، ولی اعمالی بر خلاف این تعهد باطنی انجام می دهند که دوگانگی چهره درون و برون را نشان می دهد، مانند: پیمان شکنی، دروغ، خیانت در امانت، لذا در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است: ثلاث من کن فیه کان منافقا، و ان صام و صلی، و زعم انه مسلم: من اذا ائتمن خان، و اذا حدث کذب، و اذا وعد، اخلف: ((سه چیز است در هر کس باشد منافق

است ، هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت می کند و به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و هر گاه وعده ای می دهد، تخلف می کند)). <۱۷>

در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : ما زاد خشوع الجسد

علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق : ((هر مقدار خشوع ظاهر بر آنچه در قلب است ، افزون گردد او در نزد ما نفاق است)). <۱۸>

و در جای دیگر از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم : ان المنافق ینهی و لا ینتهی و یامر بما لا یاتی : ((منافق ، نهی از منکر می کند، اما خود، آن را ترک نمی گوید، و امر به معروف می کند اما خودش انجام نمی دهد))! <۱۹>

و از شعب مهم نفاق عملی ، مسأله شرک و ریاکاری است که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است .

خداوندا! دامنه نفاق ، وسیع و گسترده است و جز به لطف و مرحمت راه نجات از آن نیست ، ما را در این راه پرپیچ و خم یاری فرما!

پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که به هنگام وداع با دنیا در آتش حسرت نمی سوزند و تقاضای بازگشت نمی کنند.

بارالها! خزائن آسمانها و زمین از آن تو است ، و عزت مخصوص تو و اولیاء تو است . ما را به برکت ایمان ، عزیز دار، و از خزائن بی پایانت نصیبی مرحمت کن - آمین یا رب العالمین

تفسیر مجمع البیان

آشنایی

با این سوره این سوره مبارکه در شمار سوره های قرآن، شصت و سومین سوره است.

مناسب است پیش از آغاز ترجمه و تفسیر آیات روشنگر آن به نکاتی از شناسنامه اش بنگریم:

۱ - نام این سوره «منافقون» یا دوچهره ها نام این سوره است؛ و بدان دلیل که در نخستین آیه این سوره این واژه به کار رفته، و نیز بدان دلیل که در بیشتر آیات این سوره قرآن به ترسیم ویژگی های روانی و خصلت های نکوهیده و فریبکارانه اخلاقی که این گروه در زندگی خویش از خود نشان می دهند و شیوه ها و روش هایی که به کار می گیرند، این سوره به نام «منافقون» خوانده شده است.

این سوره در نماز جمعه نیز تلاوت می گردد تا به خاطر یادآوری این خصلت ها و روش های زشت و فریبکارانه، هم مردم مسلمان از نقش چنین عناصر و جریاناتی آگاهی یابند و هم با در دست داشتن این نشانه ها و معیارها مراقب باشند که مباد همان مدعیان دین باوری و دین مداری و اصولگرایی و یا اقامه کنندگان نماز جمعه و حضور یابندگان در آن، خود به این بیماری روانی و اخلاقی و رفتاری و زبانی و اجتماعی آلوده شوند و همان کارها را با خود و خلق خدا بکنند و دین را ابزار سلطه و فریب سازند.

۲ - فرودگاه این سوره به باور همه محدثان و مفسران، همه آیه های یازده گانه این سوره در مدینه فرود آمده است؛ چرا که پیامبر و مردم توحیدگرا در آنجا در حال بنیاد جامعه و شرایط باز و عادلانه و انسانی بودند و این آیات نیز به تدریج با فرود خود آنان را در این

راه رهنمود و چراغ راه بود و یاری می کرد.

۳ - شمار آیه ها و واژه ها

این سوره دارای یازده آیه است و در سال سوم از هجرت پیامبر گرامی فرود آمده است. این سوره از ۱۷۹ واژه و ۷۷۶ حرف شکل گرفته است.

۴ - پاداش تلاوت این سوره ۱ - پیامبر گرامی در فضیلت تلاوت کننده این سوره و در پاداش تلاوت آن می فرماید:

وَمَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُنَافِقِينَ بِرَأْسِ الْوَجْهِ (۳۸۶)

کسی که سوره منافقین را بخواند و در مفاهیم آن بیندیشد، از هر گونه نفاق و بازیگری مصون و محفوظ خواهد بود.

۲ - از امام صادق آورده اند که در این مورد فرمود: بر هر توحیدگرا و پرواپیشه ای از شیعیان خاندان رسالت بایسته است که در شب های جمعه، سوره «جمعه» و «اعلی را تلاوت نماید و در نماز ظهر جمعه، سوره «جمعه» و «منافقون» را بخواند، که اگر چنین کند، چنان است که گویی کار پیامبر خدا را انجام داده و پاداشش بر ذات بی همتای خدا، بهشت پرتراوت و پرنعمت او خواهد بود.

فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَكَأَنَّمَا يَعْمَلُ عَمَلَ رَسُولِ اللَّهِ، وَكَانَ جَزَاءُهُ وَثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةِ. (۳۸۷)

گفتنی است که پاداش شکوهار این سوره نه تنها برای خواندن، بلکه به منظور خواندن، اندیشیدن، دور داشتن خود و جامعه خود از این خصلت های زشت و ریاکارانه و عمل به مقررات عادلانه و بشردوستانه خدا و رعایت حقوق انسان ها و کرامت آنان است و نه شکستن آنان.

۵ - دورنمایی از محتوای این سوره

در این سوره مبارکه، محور و مدار بحث پس از گرامیداشت یاد بلند

و نام باعظمت و انسان پرور خدا، شیوه های ناسالم و روش های تخریبی و ریاکارانه و خصلت های نکوهیده و سوداگرانه روانی، اخلاقی، زبانی، رفتاری، اجتماعی و سیاسی دوچهره ها و نفاق گرایان است، و قرآن ضمن توجه دادن به این بحث های حساس و دقیق، آسیب شناسانه از تاریک اندیشی و توطئه پردازی و دروغ بازی و دروغ بافی نیز هشدار داده و دشمنی آشتی ناپذیر و بیمارگونه آنان را با مردم توحیدگرا و آزادی خواه و کمال جو و اصلاح طلب و شایسته کردار را رو کرده است.

آن گاه به مردم باایمان توجه داده است که مباد نعمت های خدا و بهره وری از مواهب دنیوی و ارزش های مادی آنان را از یاد خدا غافل ساخته و به آفت مستی و پستی گرفتار سازد و برای امنیت بخشیدن به آنان از مستی قدرت و ثروت و امکانات و موفقیت ها به آنان توجه می دهد که هرگز خدا را فراموش نکنند و از نعمت های او در راه محرومیت زدایی و دست گیری از بینویان و تقویت نهادهای بشردوستانه و پاسداری از حقوق و کرامت انسان ها بهره جویند تا پیش از فرارسیدن مرگ و نقطه پایان زندگی و یا جابه جایی نعمت ها به دریغ جانکاه و حسرت بار گرفتار نشوند.

به نام خداوند بخشاینده مهربان ۱ - هنگامی که نفاق گرایان نزد تو [ای پیامبر!] بیایند، خواهند گفت: گواهی می دهیم که تو به راستی پیام آور خدا هستی. و خدا می داند که تو به راستی پیامبر او هستی؛ و خدا گواهی می دهد که نفاق گرایان بی تردید دروغگویانند.

۲ - آنان سوگندهایشان را [بسان سپری [برای فریبکاری و تاریک اندیشی [برگرفته و [مردم را] از راه خدا باز می دارند؛ به راستی که چه بد است آنچه آنان انجام

می دهند!

۳- این [خصلت های زشت آنان به خاطر آن است که [نخست بازیگرانه] ایمان آوردند، آن گاه کفر ورزیدند] و به حق ستیزی روی آوردند؛ از این رو بر دل هایشان مهر نهاده شد؛ به همین جهت نمی فهمند [و واقعیت ها را در نمی یابند].

۴- و هنگامی که آنان را ببینی [ظاهر و] اندام شان تو را به شگفت می آورد، و اگر [سخن بگویند،] به خاطر بازی با کلمات به گفتارشان گوش فرا می دهی، [آیا در بی فرهنگی و بیگانگی از راستی و درستی به گونه ای هستند که گویی چوبهای خشک هستند که بر دیوار تکیه داده شده اند.] به خاطر بیدادگری و فریبکاری شان با مردم هر فریاد [حق طلبانه] ای را بر سر خود می پندارند. آنان دشمنان [راه و رسم مرقی و آزادمنشانه تو] هستند؛ از این رو از آنان دوری گزین. خدا آنان را مرگ دهد، چگونه [از عدالت و آزادی برگردانده می شوند؟]

۵- و هنگامی که به آنان گفته شود: بیاید تا پیامبر خدا برایتان آمرزش بطلبد، آنان سرهای خود را [مغرورانه برمی گردانند و آنان را می بینی که تکبرکنان رویگردان می شوند] و به حق ستیزی خویش ادامه می دهند.

نگرشی بر واژه ها

جُنه: به سپری گفته می شود که برای دفاع در برابر هجوم و ضربه دشمن برمی دارند. این واژه با فتح «جیم»، به مفهوم بوستان و باغی است که از درخت پوشیده شده است؛ اما به کسر «جیم» به جنون گفته می شود، چرا که گویی عقل و خرد انسان را می پوشاند و از کار می اندازد.

فقه: به مفهوم فهم و دریافت و آگاهی از چیزی آمده است و در اصطلاح به

علم شریعت گفته می شود، و هر کس آن را بیاموزد، به او «فقیه» می گویند.

جسم: این واژه در مورد انسان به کار می رود، و به جسم بزرگ «جسیم» و «جسام» می گویند. واژه «اجسم» نیز در مورد بسیار بزرگ جثه به کار می رود و جمع آن به صورت «جسوم» و «اجسام» آمده است.

تفسیر

بیماری نفاق و سوداگری در دین خدا

آخرین آیات سوره جمعه با نكوهش از کسانی به پایان رسید که پیامبر گرامی را در حال نماز وانهاد و به سوی تجارت و بیهوده کاری روی آوردند، که این کار نشانگر نوعی بی فرهنگی و ناآگاهی و نفاق در دین خداست، اینک خدای فرزانه این سوره را به نام نفاق گرایان آغاز نموده و به بیان بیماری نفاق و سوداگری در دین و نشان دادن خصلت های نکوهیده و شیوه های زشت و ریاکارانه منافقان می پردازد.

در آغازین آیه این سوره، قرآن روی سخن را به پیامبر گرامی می کند و می فرماید:

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ هَانِ أَيُّ پیامبر! هنگامی که نفاق گرایان نزد تو می آیند، با تظاهر به ایمان و پروا و دین باوری و دین داری و نفاق ساختن کفر و حق ستیزی و اصلاح ناپذیری خویش، می گویند: ما گواهی می دهیم که تو ای محمد(ص)! پیام آور خدا هستی.

واژه «نفاق» از ماده «نَفَقَ»، همانند «نَفَخَ» و «نَافَقَاءَ» برگرفته شده و به مفهوم نفوذ و پیشروی آمده، و «نَفَقَ» بسان «شَفَقَ» به مفهوم کانالی است که در زمین می زنند تا از نظرها نماند و به هنگام لزوم از آن برای عبور و فرار استفاده شود.

واژه منافق به مفهوم دورنگ و دوچهره و ظاهر ساز آمده است. شاعر

عرب در این مورد می گوید:

للمؤمنين امور غير محزیه

و للمنافق سرّ دونه نفاق انسان های باایمان کارهای شایسته و بدون عیب و عار انجام می دهند و در ظاهر و باطن و زبان و دل یکرنگ هستند، اما نفاقگرایان رازی ناگفته و نهانی در دل دارند که کمترین آن دورویی و سوداگری در دین خداست.

وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ خدای می داند که تو ای محمد (ص)! بی هیچ تردیدی پیام آور او هستی و گواهی خدا بر صداقت تو در رسالت و درستی ات در دعوت کافی است.

وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ و خدا گواهی می دهد که نفاق گرایان دروغگویند و به زبان و ظاهر دروغ می گویند که تو پیامبر خدا هستی و در دل به این اصل اساسی گواهی نمی دهند و رسالت تو را باور نمی دارند.

آیه شریفه بیانگر آن است که خدای فرزانه گفتار منافقان را که به ظاهر و زبان به رسالت پیامبر گواهی می دهند، این را دروغ نمی شمارد، چرا که به زبان راست می گویند و دروغ آنان به دل و قلب آنان بازمی گردد که ایمان به اسلام و رسالت پیامبر ندارند.

از آیه مبارکه این نکته دریافت می گردد که حقیقت ایمان آن است که در قلب ریشه داشته باشد و زبان و بیان ترجمان باور قلبی و ایمان درونی باشند، به همین دلیل کسی که چیزی بگوید و آن را در دل باور نداشته باشد، فردی دروغگوست.

آن گاه در بیان نشان و خصلت نکوهیده دیگر منافقان می فرماید:

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً

آنان ایمان ظاهری و زبانی و سوگندهای خویشان را بسان پرده و سپری ساخته اند تا به وسیله آن

کفرگرایی و اصلاح ناپذیری و حق ستیزی خود را نهان دارند، آن گاه در امنیت خاطر به نقش ظالمانه و فریبکارانه خویش ادامه دهند و از تعرض زبانی و عملی مردم کمال جو خود را حراست و ثروت هایشان را حفظ کنند.

فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ بَدِينِ وَسِيلِهِ فَرِيبَكَارَانَهُ از دین راستین خدا روی گردانند و به راه کفر و حق ستیزی پای فشارند.

به باور پاره ای منظور این است که: آنان سوگندهای خویش را سپری ساخته اند تا بدین وسیله با ایمان ظاهری و زبانی، مردم را از راه حق و عدالت باز دارند و به کفرگرایی نهانی و حق ستیزی و اصلاح ناپذیری وسوسه کنند.

و این از صفات زشت و تخریبی نفاق گرایان است که مردم را از دین راستین و آگاهانه و عدالت خواهانه و آزادمنشانه خدا باز می دارند؛ درست بسان بدعت سازان و سیاهکاران استبداد و ارتجاع.

إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ راستی که اینان کارهای زشت و ظالمانه ای انجام می دهند.

راستی چه کاری زشت تر و ناجوانمردانه تر از این کار که انسان به زبان و ظاهر اعلام اسلام گرایی و آزادی خواهی و عدالت طلبی نماید، اما در نهان از دین خدا کار بی دینی را بکشد و راه کفر و شرک و استبداد را بپیماید و جنایت های آنان را دست یازد و مردم را از راه رشد و ترقی و کمال و پیشرفت باز دارد و از مذهب بگریزند؟!

در ادامه آیات در اشاره به راز این کار ناروا پرداخته و می فرماید:

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا

این ظاهرسازی و سوداگری با زبان، اما کفرگرایی و اصلاح ناپذیری دل و عملکرد آنان بدان جهت است که آنها نخست ایمان آوردند و با زبان

به یکتایی خدا و پیامبرش محمد (ص) گواهی دادند...

به باور برخی منظور این است که: آنان نزد پیامبر و مردم باایمان و کمال طلب ایمان آوردند، اما در نشست خود با کفرگرایان و ظالمان به کفرگرایی و اصلاح ناپذیری خود و همکاری با آنان پافشاری نمودند؛ به همین دلیل هم در ادامه آیه می فرماید:

ثُمَّ كَفَرُوا

آنان پس از اعلام ایمان، دگرباره کفر ورزیدند.

فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ بِهِ هَمِينَ جَهت بر دل های آنان مهر نهاده شد.

آری، بر دل های آنان مهر و علامتی زده شد تا فرشتگان آنان را از مسلمانان واقعی را باز شناسند.

به باور «قتاده» منظور این است که: بدان جهت که آنان با کفر و حق ستیزی و بیداد دمخور شدند و پیام حق را نشنیدند و در مورد معاد و جهان پس از مرگ نیندیشیدند، خدا آنان را از یاری و هدایت خویش محروم ساخت و به حال خودشان وانهاد. با این بیان، منظور از مهر خوردگی بر دل ها، گرایش و عادت پیدا نمودن به حق ناپذیری و بیداد و پافشاری و خو گرفتن بر اصلاح ناپذیری است.

فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

و آنان حقیقت را نمی فهمند و در نمی یابند.

آنان بدان دلیل که در مورد حقیقت نمی اندیشند، نمی توانند میان درست و نادرست و حق و باطل و عدل و ظلم فاصله بنگرند و آن دو را از هم تمیز دهند.

در ادامه آیات در این مورد می افزاید:

وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ هَنكامی که به آنان بنگری و چهره و ظاهر آنان را تماشا کنی قیافه زیبا و آراستگی چهره و ظاهرشان تو را در شگفتی فرو می برد.

وَ إِن يَقُولُوا تَسْمَعُ

لِقَوْلِهِمْ وَ زَمَانِي كِه لَب مِي گَشَايند وَ سَخْن مِي گويند، به دليل به كارگيري واژه ها و مفاهيم زيبا و سبِك گفتار نيك، تو نيز به گفتارشان گوش مِي سپاري و جذب آنان مِي گردِي.

كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُّسْنَدَةٌ

آرِي، نفاقگرايان از نظر ظاهر و چهره و زبان و بيان آراسته و زيبا مِي نمايند، اما از نظر محتوا و درون به گونه اي هستند كه گويي پيكرهايي بي روح و چوب هايي خشك هستند كه بر ديوار تكيه داده شده اند!

بدين سان خدای فرزانه آنان را در فقدان خرد و شعور انسانی و فهم و درك حقايق به چوب خشك تشبيه مِي كند، به چوب خشكي كه در آن نشانی از روح حیات و زندگي و بالندگي و رشد نيست.

پاره اي بر آنند كه: خدا آنان را به چوب پوسيده و مورياته خورده اي همانند مِي سازد كه هيچ اثر و فايده و خيري در آن نيست و بيننده با ديدن آن چوب ها، نخست فكر مِي كند كه چوب هايي سالم و مفيد هستند، اما هنگامي كه به آنان نزديك مِي شود، درمي يابد كه در آن ها خيري نيست؛ و بدین وسيله روشن مِي سازد كه منافقان و سوداگران و ریاکاران اين گونه اند؛ آنان گرچه نام خدا و ياد خدا و سخن از حق و عدالت بر لب دارند، اما در باطن و در ميدان عمل، از خدا و ارزش هاي انسانی و عادلانه بيگانه اند.

يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ نفاق گرايان به دليل درون بي محتوا و ناسالم، از چنان شرايط ويرانه اي رنج مِي برند و از بي اعتمادی به خدا و فقدان اعتماد به نفس درد مِي كشند كه هر ندای حق طلبانه و فرياد آزادی خواهانه و منطق درستی را بر ضد موجوديت و اصول

و ارزش های پنداری خویش می پندارند.

به بیان روشن تر، آنان دچار چنان ضعف روحی و اخلاقی هستند که هر صدا و فریادی را بر ضد خویش ارزیابی می کنند و می پندارند که هر فریادگر و عدالت خواه و اصلاح طلب و ستم ستیز و مخالف استبدادی، بر سر آنان فریاد می کشد؛ تو گویی آنان از خود ستم کارتر و حق گریزتر و اصلاح ناپذیرتر سراغ ندارند.

از آن بدتر، آنان به گونه ای دستخوش ناامنی و وحشت درونی هستند که اگر کسی در میان گروه و لشکری دوست خود را ندا می دهد و یا حیوانی رم می کند و می گریزد و یا برای پیدا شدن گمشده ای فریاد می کشند و اعلام می دارند، با طنین افکننده شدن این صداها و نداها، آن تیره بختان از جای خود تکان می خورند و می پندارند که هر فریادی بر ضد آنان و برای براندازی آنان است.

اما به باور پاره ای منظور این است که: نفاق گرایان هر فریادی را می شنوند، می پندارند که آیه ای از سوی خدا بر ضد آنان فرود آمده و از درون آلوده و اندیشه ویرانگر و دروغ و فریب و خیانت آنان خبر می دهد، چرا که «الخائن خائف» انسان خیانت کار ترسان است و یا «المرب خائف» انسان فریبکار و بداندیش در هراس است که مباد درون و نقشه اش فاش گردد.

در ادامه آیه می فرماید:

هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرهُمْ هَانِ اَيْ پيامبر! اينان دشمنان تو و مردم کمال جو و اصلاح طلب هستند، از اين رو از آنان بر حذر باش و از راز خود و جامعه و مردم آگاهشان مساز.

قَاتَلَهُمُ اللَّهُ اَنَّى يُؤْفَكُونَ خدا آنان را بکشد، چگونه از حق بر گردانده می شوند و دور می افتند؟!

به باور

پاره ای خدا آنان را ذلیل و به لعنت خود گرفتار سازد، چگونه از حق بازگردانده می شوند؟

و به باور پاره ای دیگر، این تعبیر به مفهوم نفرین بر آن هاست، چرا که هر فرد و گروهی را ذات بی همتای او نفرین کند، در حقیقت مرده و شکست خورده است.

«ابومسلم» می گوید: منظور این است که: آنان چگونه با این همه دلیل و برهان روشن و روشنگر از حق روی می گردانند؟ و این جمله نه پرسشی که در مقام سرزنش و نکوهش است.

و به باور پاره ای دیگر، واژه «يُؤْفَكُونَ» از «افك»، به مفهوم دروغ آمده و منظور این است که: خدا آنان را بکشد، چگونه دروغ می سازند؟

در آخرین آیه مورد بحث در بیان وصف دیگر آنان می فرماید:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْمِعُوا لَكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوَّا رُؤُسَهُمْ هَنَاقًا هِيَ هُنَاكَ مَوْجِدُ الْمَاءِ فَأُولَئِكَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ فَسَاءَ مَا يَكْفُرُونَ
آمزش و هدایت بخواهد، از روی تمسخر و استهزاء سرهای خود را تکان می دهند و با غرور و مستی، آن خیرخواهی و دعوت را نمی شنوند.

به باور پاره ای هنگامی که به آنان گفته شود، بیایید تا پیامبر خدا برایتان طلب آمزش کند، به خاطر درون آلوده و قلب زنگارزده، از حق و عدالت روی برمی تابند و می روند؛ چرا که به حق ستیزی و کفرگرایی و خود بزرگ بینی گرفتارند.

و رَأَيْتُهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

و آنان را می نگری که تکبرکنان از حق روی می گردانند و به حق ستیزی خویش پافشاری می کنند و چنان می گویند و وانمود می کنند که نه نیازی به هدایت و روشنگری پیام خدا و پیام آورش دارند و نه به آمزش خواهی او

و آمرزش خدای او. ۶ - چه برای آنان [از بارگاه خدا] آمرزش بخواهی یا برایشان نخواهی، برای آنان یکسان است؛ خدا هرگز آنان را نخواهد آمرزید؛ چرا که خدا گروه نافرمانان را راه نمی نماید.

۷ - آنان همان کسانی هستند که می گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدا هستند [و او را یاری می کنند] انفاق نکنید تا پراکنده شوند [و از پی کار خود بروند]. در حالی که گنجینه های آسمان ها و زمین، تنها از آن خداست، اما نفاقگرایان نمی فهمند.

۸ - آنان می گویند: اگر به مدینه باز گردیم، بی گمان آن کسی که عزیزترین [انسان ها] است، کسی را که ناتوان ترین [آنان] است، بیرون خواهد کرد. در حالی که عزت [و قدرت تنها از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن ایمان آوردگان است، اما نفاقگرایان نمی دانند].

۹ - هان ای کسانی که ایمان آورده اید، نه دارایی هایتان و نه فرزندانتان [هیچ یک شما را از یاد خدا] و رفتار عادلانه و خداپسندانه غافل نسازند، و [به خود سرگرم نگردانند؛ و هر کس این [کار] را انجام دهد [و در دام غفلت درغلطد، بداند که چنین کسانی همان زیانکارانند].

۱۰ - و از آنچه به شما روزی داده ایم، انفاق کنید، پیش از آن که یکی از شما را مرگ در رسد و بگوید: پروردگارا، کاش [مرگ] مرا تا سرآمدی نزدیک به تأخیر می افکندی تا صدقه دهم و [با مردم خواهی و دگردوستی از شایستگان باشم].

۱۱ - و خدا هرگز [مرگ کسی را - هنگامی که اجل او فرا رسد - به تأخیر نمی افکند؛ و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه

است.

نگرشی بر واژه ها

انفصاض: این واژه به مفهوم پراکنده شدن آمده است، به همین جهت هنگامی که گفته شود: «فَضُّ الْكُتَابِ» منظور این است که کتاب را باز و پراکنده ساخت.

و نیز «فَضَهُ» را به خاطر پراکندگی آن در بها و قیمت، به این عنوان خوانده اند. واژه «يَنْفُضُوا» در آیه شریفه هم، از همین ریشه و مفهوم آمده است.

الهی: به مفهوم «سرگرم ساخت» آمده است؛ به همین جهت هنگامی که گفته می شود «الْهَاكُ» منظور این است که تو را سرگرم ساخت.

این واژه در شعر و نثر عرب به همین مفهوم به کار رفته است؛ برای نمونه یکی از سرایندگان عرب می گوید:

الهی بنی چشم عن کلّ مکرمه

قصیده قالها عمرو بن کثوم قصیده و سروده «عمرو»، قبیله «بنی چشم» را از هر ویژگی انسانی و نشان بزرگواری غافل و بی خبر ساخت.

در این سروده واژه «الهی»، به مفهوم «سرگرم ساخت» آمده است.

لَوْوَا: از ماده «لَوَّ» در اصل به مفهوم تابیدن ریسمان و طناب آمده و به همین تناسب به سر برتافتن و سر برگردانیدن از روی کبر و غرور نیز به کار رفته است.

شأن نزول این آیات در مورد «عبدالله بن اُبی» سردمدار منافقان و دوستان او فرود آمده است. فشرده این داستان فرود و شأن نزول این گونه است:

هنگامی که پیامبر گرامی آگاه شد که قبیله «بنی المصطلق» به فرماندهی «حارث بن ضرار» برای پیکار با مردم مسلمان آماده شده و در حال سازماندهی جنگی و حرکت هستند، آن حضرت نیز با آماده باش دادن به مجاهدان مسلمان به سوی سپاه دشمن حرکت کرد و پس

از پیمایش راهی به سوی هدف، در منطقه زندگی آنان که در کنار ساحل دریای سرخ بود، با سپاه آماده هجوم روبه رو شد.

پیکاری ساخت میان دو سپاه آماده در گرفت و پس از در هم کوبیدن یکدیگر، خدای دادگر مردم باایمان و هدفدار را پیروز ساخت و سپاه تجاوزکار پس از بر جای نهادن کشته ها راه فرار در پیش گرفته و غنایم بسیاری را برای مسلمانان پشت سر نهاد.

مردم مسلمان پس از گردآوری غنائم به تقسیم آنها مشغول بودند که گروهی از راه رسیدند و بر سر آن چاه آب فرود آمدند. در این هنگام دو تن از مسلمانان، یکی از مهاجران به نام «جهجاه» - که برده «عمر» بود - و دیگری به نام «سنان» - که از عشیره «بنی غفار» و از انصار بود - به هنگام برگرفتن آب از چاه با هم درگیر شدند و هر کدام قبیله خویش را به یاری خواندند.

در این هنگام یکی از مهاجران به یاری دوست خود شتافت و «عبدالله بن ابی» نیز به یاری مرد انصاری شتافت و درگیری لفظی سختی میان آنان پیش آمد؛ به گونه ای که «عبدالله» سخت خشمگین گردید و در حالی که دار و دسته و یارانش بر گردش حلقه زده بودند، با غرور و خودسری فریاد برآورد که: شگفتا! ما مردم مدینه شما، رانده شدگان مکه را پناه دادیم و با ثروت و امکانات خویش، شما را یاری کردیم تا اینک این گونه با ما رفتار کنید؟ راستی که کار ما همانند آن مثال مشهوری است که می گوید: «سمن کلبک یا کلبک»؛ «سگ خود را فربه و چاق کن تا تو

را بخورد!» و آن گاه سوگند یاد کرد که اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان و قدرتمندان، ذلیلان و ناتوانان را از شهر و دیار خویش بیرون خواهند راند.

و الله لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الأعز منها الأذل.

و با این بیان خشن و ظالمانه منظورش این بود که او عزیز و قدرتمدار است و پیامبر در شهر مدینه مهاجر و ناتوان.

آن گاه رو به یاران خویش نمود و گفت: این بلایی است که شما بر سر خودتان آوردید، شما دروازه های شهر و دیارتان را به روی آنان گشودید و ثروت هایتان را با آنان دوستانه و برادرانه تقسیم کردید و...

اگر باقی مانده غذای خویش را به این مرد مهاجر و امثال او نمی دادید، اینک این گونه بر سر و گردنتان سوار نمی شدند، بلکه ممکن بود از سرزمین شما بروند و به قبیله ها و مردم خویش بپیوندند؛ اما خود چنین کردید!

«زید بن ارقم» که نوجوانی هوشمند و چابک و از انصار و قبیله «عبدالله» بود با شنیدن گستاخی های او برخاست و شجاعانه در برابر او ایستاد و گفت: انت و الله الذلیل القلیل... به خدای سوگند که تو ذلیل و ناچیزی و در میان قوم خویش - به دلیل خودکامگی و غرورت - بیگانه ای و تو را دوست ندارند؛ و بدان که محمد (ص) عزیز بارگاه خدا و محبوب مردم است، و به خدای سوگند که من پس از این دیگر تو را دوست نخواهم داشت. و الله لا أحبک بعد کلامک هذا.

عبدالله فریاد برآورد که: پسرک خاموش باش که تو باید بازی کنی.

«زید بن ارقم» به حضور پیامبر شرفیاب گردید و داستان

را با آن حضرت در میان نهاد.

جنگ به پایان رسیده بود که این درگیری روی داد و پیامبر پس از دریافت داستان درگیری، فرمان حرکت لشکر را داد و پیش از حرکت «عبدالله» را خواست و داستان را از او پرسید.

او با سوگند یاد نمودن به قرآن شریف بافته های گستاخانه خویش را انکار کرد و گفت هرگز چنین سخنانی را بر زبان نیاورده است و «زید» را فردی دروغگو خواند و برخی از انصار نیز به سود او گواهی دادند و گفتند: ای پیامبر خدا! «عبدالله» بزرگ قبیله و رئیس قوم است، از این رو گفتار یک جوان نارس از انصار را بر ضد او مپذیر؛ شاید این نوجوان در گفتارش اشتباه کرده است.

پیامبر عذر آنان را پذیرفت و انصار، «زید بن ارقم» را به باد نکوهش گرفتند که چرا جریان درگیری لفظی را به پیامبر برده است. (۳۸۸)

به هر حال پیامبر دستور حرکت داد و پس از حرکت آن حضرت به همراه یاران، یکی از بزرگان انصار به نام «اسید» به حضور آن حضرت شرفیاب گردید و پس از ادای احترام و نثار درود و سلام گفت: ای پیامبر خدا، به نظر می رسد که در ساعت مناسبی حرکت نکرده اید.

پیامبر فرمود: آری، مگر نشنیده ای که دوستان چه گفته است؟

او گفت: ای پیامبر خدا شما هستید که عزیز و گرامی می باشید و اگر بخواهید می توانید او را از مدینه بیرون کنید، نه او. به خدای سوگند که شما عزیز و بزرگی و او ذلیل و ناچیز است، اما تقاضای ما این است که با او مدارا کنید، چرا که خدا شما

را در شرایطی به مدینه آورد که قوم و قبیله «عبدالله» در اندیشه تاجگذاری برای او بودند و او اینک چنین فکر می کند که شما سلطنت و ولایت او را از وی گرفته اید.

داستان «عبدالله بن ابی» به گوش پسرش رسید و او به حضور پیامبر شتافت و گفت: به من خبر رسیده است که شما می خواهید پدرم را پیش از آن که تهدید خود را در مورد شما به کار بندد و شما را از مدینه براند، به قتل برسانید؛ اگر چنین خبری درست است به خود من دستور دهید تا سر او را برای شما بیاورم. به خدای سوگند که همه قبیله و عشیره های این شهر می دانند که در میان جوانان کسی به پدرش بسان من با ادب و مهر و صفا و دوستی رفتار نمی کند؛ به همین جهت می ترسم که اگر دیگری او را بکشد، من نتوانم قاتل او را تحمل کنم و خدای ناکرده دستم به خون بی گناهی آغشته گردد و به کیفر کشتن انسان باایمانی به دوزخ بروم!

پیامبر فرمود: پسر! چنین چیزی نیست و من هرگز در اندیشه از میان برداشتن پدرت نیستم. بنابراین تا زمانی که او با ماست و خواهان زندگی مسالمت آمیز است، با او مدارا نما که سیاست عملی و نظری من نیز مداراست.

به هر حال پیامبر دستور حرکت داد و تمام شبانه روز را به راه ادامه داد؛ به گونه ای که همه لشکریان خسته و درمانده شدند و با طلوع خورشید روز بعد در قرارگاه مناسبی اجازه توقف و استراحت داد و یاران از شدت خستگی هنگامی که سر بر بستر نهادند، به خوابی

عمیق فرو رفتند و نظر آن حضرت از این تدبیر این بود که داستان «عبدالله» و تهدید او از یادها برود و از زبان ها بیفتد و مردم به آرامش روحی و سلامت روانی بازگردند.

با دستور پیامبر یاران حرکت کردند و تا کرانه های مدینه پیش آمدند و در آنجا در کنار آبی روان فرود آمدند و شب را در آنجا ماندند. شب تیره و تاریک و بسیار سردی بود و باد تنیدی می وزید و چادرها را از جای می کند و همه را هراسان و نگران می ساخت. در آن شرایط سخت، شتر پیامبر نیز ناپدید شد.

پیامبر در آنجا از مرگ «رفاعه» که از منافقان سرشناس بود خبر داد و فرمود او شب هنگام در مدینه از دنیا رفته است.

یکی از تاریک اندیشان به ریشخند گفت: چگونه پیامبر می پندارد که از عالم غیب باخبر است و از مرگ یکی در مدینه خبر می دهد، اما در همان حال نمی داند که شترش کجاست و آن را گم کرده است؟

فرشته وحی بر آن حضرت فرود آمد و ضمن نشان دادن آدرس شتر گمشده، تمسخر آن عنصر نفاقگرا و تاریک اندیش را نیز به گوش پیامبر گرامی رساند و آن حضرت فرمود: مردم، من بر این پندار نیستم که غیب می دانم؛ نه، هرگز، من جز از طریق وحی و پیام خدا چیزی از غیب نمی دانم و این فرشته وحی است که برایم خبر آورده است که یکی از شماها در مورد من چه گفته و نیز شتر گم شده ام اینک کجاست.

به دستور آن حضرت رفتند و طبق آدرسی که داده بود، شتر را به قرارگاه آوردند و آن مرد تاریک اندیش

نیز ایمان آورد و هنگامی که به مدینه رسیدند، دیدند آری پیامبر گرامی درست و دقیق خبر داده و «رفاعه» از دنیا رفته است.

«زید بن ارقم» می گوید: پس از ورود به مدینه من به خانه خویش رفتم و درب خانه را بر روی خویش بستم و از فشار اندوه و شرمندگی از حضور در شهر و میان مردم خودداری کردم، چرا که گفتار درست و بر حق مرا نزد پیامبر خدا با سوگند دروغ و گواهان دروغگو، نادرست جلوه داده بودند و این بر من بسیار گران بود. درست در این شرایط بود که فرشته وحی فرود آمد و سوره منافقین را در تصدیق «زید» و تکذیب «عبدالله بن ابی» بر قلب پاک پیامبر خدا خواند.

پیامبر کسی را به سراغ «زید» فرستاد و او را نزد خویش دعوت کرد و هنگامی که او آمد، فرمود: هان ای جوان عزیز! خدا گفتار تو را گواهی فرمود و روشن شد که هم گوش هایت درست شنیده و هم دل و جانت درست ضبط کرده بود و اینک خدای فرزانه در این آیات تو را تصدیق می کند و آن گاه به تلاوت آیات پرداخت...

در این هنگام «عبدالله بن ابی» نیز بر دروازه شهر مدینه رسید، اما هنگامی که خواست به شهر درآید، پسرش راه را بر او بست و گفت: به خدای سوگند جز به دستور پیامبر و با اجازه او نخواهی توانست به مدینه وارد گردی و اینک خواهید فهمید که عزیزترین ها و ذلیل ترین ها کیانند!

«عبدالله» به سوی پیامبر رفت و از پسرش شکایت کرد و آن بزرگوار پیام داد که راه را بر او

بگشاید و اجازه دهد تا پدرش وارد مدینه شود.

پسرش پس از شنیدن پیام پیامبر گفت: اینک فرمانبردارم و پیام پیامبر را به جان خریدار؛ و اجازه داد تا پدرش وارد شهر گردد.

چند روز از این جریان نگذشته بود که «عبدالله» بیمار شد و از دنیا رفت.

پیش از مرگ به او گفتند: آیات تکانهنده ای در مورد تو و دیگر همفکران تاریک اندیش و بدخواه ات فرود آمده است؛ به حضور پیامبر برو تا از بارگاه خدا برایتان آمرزش بخواهد.

او سرش را تکان داد و گفت:

امرتمونی أَنْ أُوْمِنَ فَقَدْ آمَنْتَ، و امرتمونی أَنْ أُعْطِيَ زَكَاهَ مَالِي فَقَدْ أُعْطِيتُ، فَمَا بَقِيَ إِلَّا أَنْ أَسْجُدَ لِمُحَمَّدٍ (ص)...

شما به من دستور دادید تا ایمان آورم، که پذیرفتم و ایمان آوردم؛ از من خواستید تا حقوق مالی خویش را پردازم که پرداختم و اینک چیزی نمانده است که دستور دهید تا به محمد(ص) سجده کنم! (۳۸۹)

درست در این هنگام بود که این آیه شریفه و آیات پس از آن فرود آمد که: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ... (۳۹۰)

هنگامی که به آنان گفته شود، بیایید تا پیامبر خدا برایتان از بارگاه او آمرزش و هدایت بخواهد، از روی تمسخر و ریشخند سرهای خود را تکان می دهند و با غرور و مستی، آن خیرخواهی و دعوت را نمی شنوند، و آنان را می نگری که تکبرکنان از حق روی می گردانند و به حق ستیزی خویش پافشاری می کنند و چنان می گویند و وانمود می کنند که گویی نه نیازی به هدایت و روشنگری پیام خدا و پیام آورش دارند و نه به آمرزش خواهی

برخی دیگر از خصلت های نفاقگرایان تاریک اندیش در آیات پیش، قرآن شریف شماری از خصلت های نکوهیده تاریک اندیشان و نفاقگرایان را برشمرد و همگان را هشدار داد که با خودسازی و ایمان و تلاش خستگی ناپذیر بکوشند تا دنیای پراسرار وجود خویشتن را از آن خصلت ها پاک و پاکیزه سازند و به پروا و آگاهی و راستی و درستی و اخلاص و صفا بیاریند؛ اینک در ادامه همان بحث و روشنگری می افزاید:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَعْفِفْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوْ أَوْ رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ... (۳۹۱)

و هنگامی که به آنان گفته شود بیایید تا پیامبر خدا برایتان از بارگاه او آمرزش بخواهد، سرهای خویشتن را از روی تمسخر و استهزاء برمی گردانند و آنان را می نگری که تکبرکنان از حق روی گردان می شوند و در حق ناپذیری اصرار می ورزند.

آن گاه می افزاید:

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسَأْتَغْفِرَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْأَلْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ هَانِ أَيِ پیامبر، چه آنان بیایند و برایشان از بارگاه خدا آمرزش بخواهی و یا نخواهی، یکسان است؛ چرا که در آنان زمینه حق پذیری و آمرزش نخواهی یافت و در خودسری و خودکامگی و غرور پافشاری می کنند؛ به همین دلیل هم خدای فرزانه هرگز آنان را نمی بخشد و نمی آمرزد، چرا که آنان تاریک اندیشی و کفرگرایی را در دل نهان می دارند و به ظاهر و زبان اعلام ایمان و یکتاپرستی و ترقی خواهی می کنند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

بی گمان خدا مردم گناهکار و نافرمان را - که از راه حق و عدالت و ایمان و اخلاص بیرون رفته اند - به سوی بهشت

راه نمی نماید.

«حسن» در این مورد می گوید: خدا به پیام آورش خبر داد که این تاریک اندیشان بر کفر گرایی و اصلاح ناپذیری خواهند مرد، به همین جهت برای آنان آمرزش نخواهد. پیامبر گرامی نیز به این شرط بر آنان آمرزش می خواست که روی توبه به بارگاه خدا بیاورند و باطن خویش را نیز بسان ظاهرشان به ایمان و پروا و رعایت حقوق مردم و یکتاپرستی واقعی آراسته سازند.

و بدین سان قرآن روشنگری می کند که آمرزش خواهی و طلب بخشایش، شرط دارد و آن ایمان و اخلاص راستین است و با نهان داشتن کفر و شرک و نفاق در دل و ناخالصی و ناراستی در گفتار و میدان عمل، طلب آمرزش بیهوده است.

سپس در بیان یکی از پندارها و بافته های زشت آنان می فرماید:

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا

آنان همان کسانی هستند که می گویند: به آن کسانی که بر گرد اسلام و پیامبر حلقه زده اند، انفاق و کمک مالی نکنید و از ثروت و امکانات خود در اختیار آنان قرار ندهید تا پراکنده شوند و پی کار خود بروند.

منظور نفاقگرایان و اصلاح ناپذیران، مردم تهی دست و محرومی بودند که ثروت و امکانات خویش را در راه عشق به اسلام و کمال طلبی، همه را پشت سر نهاده و دست به هجرت زده بودند. به همین جهت در فقر و محرومیت می زیستند و منافقان بر این اندیشه بودند که انفاق کنندگان و نیک اندیشان را از کمک به آنان باز دارند.

و لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ این پندار نکوهیده و گفتار ظالمانه آنان در حالی است که همه گنجینه های آسمان ها و

زمین و ثروت ها و امکانات گوناگون میان آن دو از آن خداست و اگر ذات بی همتای او بخواهد و شایسته بنگرد، آنان را بی نیاز می سازد، اما خدای فرزانه آنچه شایسته بداند و برای آنان لازم بخواهد، انجام می دهد و آنان را با محرومیت و تهی دستی و شکیبایی و پایداری در راه رشد و کمال می آزماید تا بدین وسیله آنان در راه کمال به جهاد و تلاشی گسترده دست زنند و به پاداش شکوهِباری که در انتظار چنین کسانی است، نایل آیند.

وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ أَمَّا مَنَافِقَانِ حَقِيقَتِ رَا دَرْنَمِي يَابَنْدِ وَ بَه خَاطِرِ فِقْدَانِ آگَاھِي وَ حَكْمَتِ، وَاقِعِيَّتِ هَا رَا دَر كِ نَمِي كَنْد.

به باور پاره ای منظور این است که: منافقان نمی دانند که خواست خدا این گونه است و هنگامی که چیزی را بخواهد و کاری را اراده کند و دستور دهد، بی درنگ همان چیز پدید می آید و می شود.

در ادامه آیات در اشاره به یکی از زشت ترین و ظالمانه ترین سخنان آنان می فرماید:

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ أَنَا مِي كُوِيْنْد: اگَر بَه مَدِيْنَه بَا ز گَرْدِيْم، بِي گَمَانِ عَزِيْزْتَرِيْنِ وَ تُوَانْمَنْدْتَرِيْنِ هَايِ آن شَهْرِ نَاتُوَانِ تَرِيْنِ هَا رَا اَزْ آنجَا بِيرونِ خُوَاهَنْدِ كَرْد.

این سخن سردسته تاریک اندیشان «عبدالله بن ابی» بود که در غزوه «بنی المصطلق» این تهدید را اعلام داشت و منظورش این بود که آنان پیامبر و مردم باایمان و اصلاح طلب را از مدینه بیرون خواهند نمود، اما خدای فرزانه در اشاره به بی اساس بودن پندار و آرزوی انحصارگرا نه آنان فرمود:

وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَّسُوْلِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ عِزَّتٌ وَ تُوَانْمَنْدِيْ بِي كِرَانِ تَنْهَا اَزْ آن خُدَاسْتِ وَ اَزْ آن پِيَامِ رَسَانِ وَ پِيَامْبِرِ

او و از آن کسانی که به ذات بی همتای او و وحی و برنامه ای که پیامبرش آورده است، ایمان آورده اند.

به باور پاره ای منظور آیه این است که: خدا با شکست ناپذیر ساختن کتاب خود و پیروزی بخشیدن آن بر دیگر کتاب ها و برنامه ها، دین خود را بر همه دین ها برتری می بخشد، و نیز با یاری رسانی به مردم نواندیش و کمال جو در دنیا و ارزانی داشتن بهشت پر نعمت به آنان در سرای آخرت به آنان عزت ارزانی می دارد.

امّا به باور برخی منظور این است که: عزت و توانمندی خدا در این است که آفریدگار هستی و تدبیرگر آن است و عزت پیامبر به وحی و رسالت او از سوی خداست و عزت مردم باایمان در یکتاپرستی و توحیدگرایی و آزادی از همه بندگی ها و اسارت هاست.

بدین سان خدای فرزانه این نوید را داد که عزت و پیروزی از آن پیامبر و مردم باایمان است و آن گاه چیزی نیاید که با باری خویش، آن نوید و وعده را تحقق بخشید و دروازه های شرق و غرب گیتی را بر روی آنان گشود و دین و آیین آنان را جهانگستر و ماندگار ساخت.

پاره ای بر آنند که جلوه های عزت و قدرت بی کران خدا در این پنج اصل است:

۱ - در فرمانروایی پرشکوه و پاینده او،

۲ - در عظمت و بزرگی او،

۳ - در بخشندگی و احسان او به همگان،

۴ - در بلندجایگاهی و صفات والای او،

۵ - در عزت جمال و جلال او.

و عزت و شکست ناپذیری پیامبر نیز در این پنج مورد جلوه گر است:

۱ - در این واقعیت که آن حضرت

معمای آفرینش و آغاز آن است،

۲ - در این که آن بزرگوار نداگر توحید گرایی و پرواپیشگی و بشردوستی است،

۳ - در راستی و درستی آن حضرت و این حقیقت که نوید پیامبران را با آمدن خویش گواهی فرمود و نشان صداقت و راستی همه آنان بود و در بارگاه خدا سابقه ای نیک دارد،

۴ - در برگزیدگی آن حضرت به رسالت و هدایت جهانیان،

۵ - در پیروزی منطق خردمندان و بلند او بر دشمنان حق و عدالت.

و عزت و سرفرازی مردم توحید گرای و باایمان نیز در این پنج اصل جلوه می یابد:

۱ - در این حقیقت که آنان آخرین امت، اما پیشتازترین هاینند،

۲ - در این واقعیت که خدا دین و آیین و کتابی سهل و آسان و سازنده و انسان پرور بر آنان فرستاد. و لقد یسرنا القرآن للذکر... (۳۹۲)

و به یقین قرآن را برای پندآموزی آسان ساختیم؛ پس آیا پندگیرنده ای هست!؟

و نیز تساهل و تسامح را برایشان اراده فرمود، نه سخت گیری را. یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر... (۳۹۳)

خدا برای شما آسانی و سهولت را در دین و زندگی می خواهد، نه دشواری را...

۳ - در این حقیقت که خدا پاداش پرشکوه خود را به آنان نوید می دهد و آنان را شایسته آن می نگرد. و بشر المؤمنین بان لهم من الله فضلاً کبیراً (۳۹۴)

و به مردم باایمان مژده ده که برای آنان از سوی خدا بخشایشی پرشکوه و فراوان خواهد بود.

۴ - در این نکته که خدا آنان را گرامی می دارد و بزرگ می شمارد. و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین (۳۹۵)

و اگر به راستی ایمان

دارید، سستی مکنید و اندوهگین مشوید که شما برترید.

۵- و در این است که مردم باایمان فزونی می یابند و شمارشان بسیار می گردد و پرشمارترین امت خواهند شد.

و در آخرین فراز از آیه مورد بحث می افزاید:

وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ اَمَّا نِفَاقِ كِرَائِيَانِ اِيْنِ وَاقْعِيْتِ رَا نَمِي دَانِنْدِ وِ صِفَاتِ جَمَالِ وِ جَلَالِ خِدا رَا دَرَكِ نَمِي كِنِنْدِ، بِه هَمِيْنِ جِهْتِ مِي پِنْدَارِنْدِ كِه عَزْتِ وِ اِقْتِدَارِ نَزْدِ اَنِهَاسْتِ وِ نِه دُوسْتَانِ حَقِّ وِ مَرْدَمِ كَمَالِ جُو وِ تُوْحِيْدِ گَرَا.

گفتنی است که آیه مورد بحث که عزت را از آن خدا و پیامبر و مردم کمال طلب و باایمان می شمارد، و آیه دیگری که همه عزت و اقتدار را از آن خدا عنوان می سازد، هیچ ناسازگاری و ناهماهنگی وجود ندارد، چرا که سرچشمه عزت ها و قدرت ها خداست و پیامبر و مردم باایمان به خاطر بندگی او و فرمانبرداری از مقررات او به عزت می رسند و نه به طور مستقل و بریده از پدیدآورنده و گرداننده هستی.

ثروت ها و فرزندانان شما را دستخوش غفلت نسازد

در چهارمین آیه مورد بحث روی سخن را به مردم توحیدگرا و کمال طلب می کند و می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ هَانِ اِي كَسَانِي كِه اِيْمَانِ اَوْرِدِه اِيْدِ، مِبَادِ كِه ثُرُوتِ هَا وِ فِرْزَنْدَانَتَانِ شَمَا رَا اَزِ يَادِ خِدا غَافِلِ سَاخْتِه وِ بِه وِرْطِه فِرَامُوشِ سَاخْتِنِ خِدا وِ خِشْنُودِي اَو بَكِشَانِنْدِ.

به باور پاره ای منظور از یاد خدا در آیه، نمازهای شبانه روزی می باشند.

اما به باور پاره ای دیگر، منظور فرمانبرداری خدا و رعایت رواها و نارواها در همه فراز و نشیب های زندگی است.

پاره ای

یاد خدا را سپاسگزاری از بارگاه او تفسیر کرده اند و بر آنند که منظور سپاس او در نعمت ها و گرفتاری ها و شکیبایی بر بلاها و خشنودی به خواست اوست؛ به همین جهت انسان باایمان نباید در خوشی و ناخوشی و رفاه و تنگدستی از یاد آن نعمت بخش بی همتا غافل گردد و همواره باید به یاد او باشد، چرا که احسان و نیکی او به بندگان نیز همواره است.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ و آن کسانی که دستخوش غفلت شوند، آنان همان زیانکارانند، چرا که از پاداش پرشکوه و رحمت و آمرزش او در سرای آخرت محروم شده اند، و چه زیانی از این دردناک تر و رسواتر؟!

در ادامه سخن با مردم باایمان می فرماید:

وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ أَصَدَّقَ مِنْ شِمَا مَرْدَمِ از نعمت های خویش روزی ساخته ایم انفاق کنید، پیش از آن که مرگ یکی از شما در رسد و او بگوید: پروردگارا، کاش مرگ مرا اندکی به تأخیر می افکندی تا انفاق کنم و مال خود را پاک سازم.

منظور از آرزوی انفاق، عبارت از آرزوی پرداخت حقوق واجب، نظیر: پرداخت زکات و خمس و انفاق مستحب است و منظور از فرا رسیدن مرگ، عبارت از فراهم آمدن مقدمات و اسباب آن می باشد. بدین سان قرآن روشنگری می کند که گناهکاران و مردم وظیفه شناس با پیدایش نشانه های مرگ روی توبه به بارگاه خدا می آورند و از او می خواهند تا سرآمدی نزدیک به آنان مهلت دهد تا آنچه را انجام نداده اند، جبران کنند.

و منظور از

«سرآمد نزدیک» در آیه عبارت است از دورانی نظیر عمری که زیسته است.

از دیدگاه بسیاری از مفسران، این آیه هشداردهنده ترین آیات قرآن به کسانی است که در رعایت مقررات خدا و حقوق او کوتاهی کنند و آن گونه که شایسته است آن ها را رعایت نمایند، اینان هستند که به زبانی سهمگین گرفتار خواهند شد.

وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و از شایسته کرداران کردم.

به باور «مقاتل» منظور این است که: تا با پرداخت حقوق مالی خویش از مردم باایمان باشم، نه از منافقان.

اما از دیدگاه «ابن عباس»: تا از فرمانبرداران و قانون گرایان باشم.

پاره ای از مفسران بر آنند که آیه مورد بحث در مورد منافقان است، اما از دیدگاه پاره ای دیگر در مورد مردم باایمان می باشد.

«ابن عباس» می گوید: هیچ انسان باایمانی نخواهد بود جز این که به هنگام مرگ و در آستانه هجرت از این سرا به سرای دیگر، به خاطر ثروتی که حقوق آن را نداده و یا زیارت خانه خدا که با آماده بودن شرایط، بدان جا نشتافته، آه و دروغ سر دهد و التماس کند که او را به دنیا بازگردانند تا جبران کوتاهی نماید.

به او گفته شد: هان ای «ابن عباس» این چه حرفی است که می زنی، ما این طلب بازگشت را نمی نگریم.

او گفت: اجازه دهید تا برایتان قرآن تلاوت کنم و آن گاه به تلاوت آیه مورد بحث پرداخت که:

وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ... فَأَصْدَقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ گفتنی است که به باور «ابن عباس» منظور از «عمل صالح» در آیه شریفه انجام شایسته و بایسته حج است و از امام

صادق نیز روایتی در این مورد رسیده است.

در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا

خدا هرگز مرگ کسی را، آن گاه که سرآمد عمر و زندگی او فرا رسیده، به تأخیر نمی افکند.

منظور از این «اجل» یا سرآمد عمر، آن سرآمدی است که به آن «اجل مطلق» یا سرآمد قطعی گفته می شود؛ که فرد به طور قطع در آن سرآمد خواهد مرد، و در برابر آن «اجل معلق» یا غیرقطعی و تصادفی و یا اتفاق و یا بر اساس مصالحی است که برای ما ناشناخته است.

وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

پرتوی از آیات در آیات چندگانه ای که گذشت این نکات روشنگر در خور تعمق و تفکر است:

۱ - واژه نفاق و منافق واژه «منافق» در اصل از ریشه «نَفَقَ» بسان «نَفَخَ» به مفهوم نفوذ مخفیانه در جایی و یا کار و گروهی و پیشروی نمودن در آن ها آمده است، و «نَفَقَ» بسان «شَفَقَ» به مفهوم کانال یا تونل هایی است که در دل زمین حفر می گردد و برای استتار و یا فرار به هنگام خطر مورد بهره برداری قرار می گیرد.

پاره ی از مفسران بر این باورند که بسیاری از جانوران نظیر: موش صحرائی، سوسمار و روباه به هنگام ساختن لانه برای خود دو سوراخ برای آن قرار می دهند که یکی از آن ها آشکار، و دیگری را نهان می دارند تا به هنگام احساس خطر از آن سوراخ مخفی بگریزند و آن سوراخ نهان لانه را در فرهنگ عرب «نافقاء» گفته اند. (۳۹۶)

با این بیان می توان

دریافت که «منافق»، آن فرد و یا گروهی نیست که اندیشه و باور و هدف و راه و رسم درست و یا نادرست خویش را به طور آشکار و با صداقت اعلام کند، بلکه آن کسی است که با عدم صداقت و بدون شفافیت و به صورت نهانی و مرموز و نفوذی و فریبکارانه اندیشه و باور و برنامه و هدف ظالمانه و برتری طلبانه فردی و یا گروهی خود را زیر انواع ستارها و پوشش های گوناگون، نظیر شعارهای پر زرق و برق و پرجاذبه، واژه های زیبا و مورد احترام و مفاهیم مقدس، نظیر: خدا و دین و خدمت به محرومان و یا دفاع از ارزش ها نهان دارد و زیر پوشش این ادعاهای زیبا و جالب هدف های منحط و جاه طلبانه و زورمدارانه خویش را پی گیرد و از هر چیز و هر کس به صورت ابزاری بهره برد.

به نظر می رسد این مفهوم و این معنا در مورد نفاق و منافق از قرآن شریف نیز دریافت می گردد که می فرماید:

اتَّخَذُوا اِيْمَانَهُمْ جُنْهًا فَصَدَوْا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ... (۳۹۷)

چهره ها و جریان نفاقگرا و ناخالص و برتری طلب سوگندها و ایمان ها و ادعاهای جالب و زیبای خود را سپری می سازد تا در زیر آن سپر و پوشش و با بهره وری ابزاری از دین و خدا و مقدسات، مردم را از راه خدا که همان راه توحیدگرایی و راستی و اخلاص و عدالت و آزادی و رعایت مقررات خدا و حقوق بشر است، باز دارند و به چنبره استبداد و انحصار و فریب و خودکامگی درافکنند...

۲ - نفاق در عقیده و میدان عمل «نفاق» برخلاف آنچه پاره ای می پندارند، مفهوم بسیار گسترده

و وسیعی دارد و اگر به آیات و روایات رسیده نیک بیندیشیم، هر گونه دوچهرگی و دوگانگی دل و زبان، ظاهر و باطن، نیت و عمل و گفتار و عملکرد را شامل می شود و در یک تقسیم بندی کلی می توان آن را بر دو نوع نگریست و تحلیل کرد:

الف - نفاق در عقیده و باور

این نوع از «نفاق» در آن چهره ها و جریان هایی پدیدار می گردد که منافع دنیوی و جاه و مقام خویش را در اعلام ایمان و اسلام و تظاهر به ارزش مداری و دین باوری و یا معنویت خواهی و خداجویی می کنند، اما در اعماق جان و ژرفای دل، نه تنها به خدا و معاد و حساب و کتاب و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ و ارزش ها و والایی ها و حقوق مردم ایمان ندارند که به آفت حق ستیزی و کفرگرایی و انواع شرک و ضدارزشها گرفتارند و همواره در اندیشه آن ها هستند و در این راه همه چیز را به ابزاری برای دنیای خویش و هدف های برتری طلبانه تبدیل می سازند.

این مصداق روشن و آشکار نفاق در اندیشه و عقیده و باور است و آیات قرآن که در مورد منافقان فرود آمده، بیشتر ناظر به این نوع از نفاق است. برای نمونه می فرماید:

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ هان ای پیامبر! هنگامی که منافقان نزد تو می آیند، می گویند ما گواهی می دهیم که تو ای محمد(ص)! پیام آور خدا هستی، خدا می داند که تو فرستاده و پیام رسان اوئی، اما خدا گواهی می دهد که منافقان دروغگویند و ظاهر و

باطن و زبان و دل آنان با هم ناسازگار است و دچار دوگانگی و دوچهرگی هستند.

ب - نفاق در میدان عمل و کردار

این نوع از آفت «نفاق» آن است که فرد و گروهی به دین و ارزش های راستین دینی عقیده دارد و آن ها را در دل باور می کند و آنچه بر زبان می آورد، گویی از دل برمی خیزد اما در عملکرد و رفتار و کردار و اخلاق و زندگی و سیاست و اقتصاد و قضاوت و داوری، بر خلاف آن باور قلبی و عقیده درونی حرکت می کند و دوچهرگی و دوگانگی این فرد و این گروه به این صورت است که به هنگام گفتار، از توحید و تقوا، عدالت و آزادی، برابری و بشردوستی، نماز و روزه حقوق مردم و حقوق خدا، ارزش های دینی و مذهبی داد سخن می دهد و دروغ و بیداد و عهدشکنی و ستم و حق کشی و خودکامگی را زشت و ظالمانه می شمارد، اما در عمل و در عرصه های زندگی به خیانت و دروغ و عهدشکنی و فریبکاری و زدن و بستن و کشتار و بیداد و غارت مریی و نامریی و زورمداری عریان و نیمه عریان گرفتار است.

این نفاق را نفاق عملی نامیده اند و چنین کسانی را منافقان و دورویان و دوچهره هایی که گفتارشان با کردارشان در تضاد است.

قرآن در هشدار به این گروه است که آنان را باایمان خطاب می کند، اما سخت بر آنان می تازد و می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون... (۳۹۸)

هان ای کسانی که ایمان آورده اید و در دل به خدا و ارزش های دینی عقیده دارید، چرا آن چه را می گوئید و

بر زبان می آورید، در زندگی به کار نمی بندید و چرا آنچه را انجام نمی دهید بر زبان می آورید؟...

پیامبر گرامی در وصف چنین فرد و یا جریان هایی فرمود:

ثلاث من كن فيه كان منافقاً و ان صام و صلى و زعم انه مسلم:

مَنْ اذا ائتمن خان، و اذا حدث كذب، و اذا وعد اخلف. (۳۹۹)

سه چیز است که در هر عملکرد و زندگی هر فرد و گروهی باشند، نشانه های نفاق است و آنان منافق هستند، گرچه نماز بخوانند و روزه هم بگیرند و خود را مسلمان بدانند:

۱ - خیانت در امانت ها،

۲ - دروغ گویی یا دروغ پردازی به هنگام گفت گو،

۳ - و دیگر عهدشکنی و زیر پا نهادن وعده ها و پیمان ها.

امام چهارم در بیان روشنگری در وصف «منافق» فرمود:

انّ المنافق ینهی و لا ینتهی و یأمر بما لایأتی. (۴۰۰)

انسان نفاقگرا و آلوده به بیماری نفاق این گونه است که از زشتی و گناه و ستم و استبداد به دیگران هشدار می دهد، اما خود هشدار نمی پذیرد و آن کارهای ناروا و شیوه های منحط را و نمی نهد، و نیز دیگران را به ارزش ها و الایی ها و سبک و شیوه مترقی و عادلانه و آزادمنشانه راه می نماید، اما خود به آن ها نزدیک نمی شود.

و تکاندهنده تر از همه این روایت است که پیامبر گرامی هر گونه ناهماهنگی درون و برون و دوگانگی زبان و عمل را نشانه نفاق و منافق عنوان می سازد و می فرماید:

ما زاد خشوع الجسد علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق. (۴۰۱)

هر اندازه فروتنی و فرمانبرداری ظاهری و زبانی بر ژرفای دل و اعماق قلب فزونی داشته باشد، همان فزونی

نزد ما نفاق است.

۳ - خصلت های نکوهیده منافقان از آیات روشنگری که ترسیم شد، مهم ترین خصلت ها و نشانه های نفاقگرایان و اصلاح ستیزان برای هشدارپذیری و درس آموزی، دریافت می گردد که عبارتند از:

۱ - ناراستی و ناخالصی و دروغ بافی در عرصه های زندگی، (۴۰۲)

۲ - بهره وری ابزاری از نام خدا و مذهب و واژه ها و مفاهیم مقدس، (۴۰۳)

۳ - ساده اندیشی و خشک مغزی و جمود به خاطر فریب خود و دیگران و رها ساختن راه حق پس از شناخت آن، (۴۰۴)

۴ - آراستگی زبان و ظاهر در کنار ویرانی و تباهی درون و باطن، (۴۰۵)

۵ - اصلاح ناپذیری و حق ستیزی و جمود و تعصب خشک، (۴۰۶)

۶ - عدم سلامت روحی و درونی به خاطر بداندیشی و فریبکاری در زندگی، (۴۰۷)

۷ - غرور و بدمستی و تحقیر و تمسخر حق طلبان و کمال جویان، (۴۰۸)

۸ - زشت کاری و قانون شکنی و بیدادگری، (۴۰۹)

۹ - خودبزرگ بینی و خودکامگی و خود برترانگاری و تحقیر دیگران، (۴۱۰)

۱۰ - خودپسندی و شکست ناپذیر پنداشتن خود و ناچیز شمردن دیگران. (۴۱۱)

آیات و روایت در ترسیم خصلت های نکوهیده منافقان در عقیده و باور، و نفاقگرایان در میدان عمل و کردار و سیاست و اجتماع بسیار است، اما آنچه آمد اساسی ترین خصلت های آنان می باشد که سخت در خور اندیشه و هشدارپذیری است.

(۴۱۲)

در این مورد بحث ها و نکات دیگری در خور طرح است که اینک فرصت آن نیست. امید که در جای مناسبی این بحث ها طرح گردد:

ریشه های نفاق،

خطر سهمگین آن،

چهره های خطرناک آن در تاریخ اسلام،

چگونه می توان از این بلای اجتماعی رهایی یافت؟

تفسیر اطيّب البيان

سوره منافقون ، غرض سوره : رسوا کردن منافقان هم

عصر رسول خدا ص و منع از استغفار برای ایشان و تشویق مردم به ذکر و انفاق

(۱) (اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله و الله يعلم انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون): (وقتی که منافقان به نزد تو آمده و گفتند: ما گواهی می دهیم که تو فرستاده خدایی، فریب ایشان را مخور، خدا می داند که تو فرستاده اویی و خدا گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند) (منافق) یعنی کسی که اظهار ایمان نموده و کفر باطنی خود را مخفی می سازد، خطاب به رسول خدا ص می فرماید: وقتی که منافقین دورو، نزد تو می آیند و می گویند: شهادت می دهیم که تو حتما رسول خدایی و با این گفتار ادعای ایمان حقیقی می کنند، خداوند به رسالت تو گواهی می دهد و می داند که تو فرستاده اویی، اما این منافقان به این مسأله اعتقادی ندارند و در ادعای خود کذب مخبری (۸۱) دارند و ادعای دروغین می کنند.

(۲) (اتخذوا ایمانهم جنه فصدوا عن سبیل الله انهم ساء ما كانوا یعملون): (سوگندهایشان را سپر جان خود قرار داده اند تا به این وسیله راه خدا را مسدود کنند، ایشان بد عملی مرتکب می شوند) یعنی منافقان این سوگندها و ادعاهای دروغین را سپر حفظ جان خود قرار داده اند و ظاهرا خود را مسلمان نشان می دهند تا خون و مالشان محترم باشد، اما از دین رویگردان هستند و قصدشان این است که مردم را هم از راه دین منصرف کنند، و حقیقتا اعمال بسیار بدی مرتکب می شوند، و این جمله در حکم تقبیح اعمال آنهاست.

(۳) (ذلک بانهم امنوا ثم کفروا فطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون)

(این به جهت آنست که اینها ایمان آوردند و سپس کافر شدند، خدا هم بر دل‌هایشان مهر نهاد تا هیچ چیز نفهمند) یعنی این اعمال زشت و سوگندهای دروغین و سد راه خدا و ... همه به جهت آنست که اینها با زبان‌شان اقرار به ایمان کردند و (لا اله الا الله) گفتند و سپس در باطن کافر شدند و یا حتی عده ای از ایشان ابتداء حقیقتاً ایمان آوردند، اما پس از چندی مرتد شدند ولی این ارتداد خود را پنهان کرده و ملحق به منافقان گشتند. در نتیجه خداوند به جهت مجازات، بر دل‌هایشان مهر زد و دیگر آنها توان درک و دریافت حق و حقیقت را ندارند و برای همیشه مأیوس از ایمان و محروم از حق هستند.

(۴) (و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسنده یحسبون کل صیحه علیهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی یؤفکون): (ووقتی که ظاهر آن منافقان را مشاهده کنی تو را به شگفت می آورند و اگر سخن گویند: به سخنانشان گوش فرا می دهی، ولی در باطن مانند چوب خشکی بر دیوارند و هر صدایی بشنوند، آن را بر علیه خود می پندارند، ای رسول آنها دشمن هستند، پس از ایشان حذر کن، خدایشان بکشد، چقدر به مکر و دروغ از حق منحرف می شوند) خطاب در این آیه با رسول خدا ص و همه مؤمنانی است که شأنیت دیدن و شنیدن داشته باشند و می خواهد بفرماید، ظاهر منافقان عوام فریب است و بدنی آراسته دارند، بطوریکه همه ظاهر آنها را می پسندند و با زبان چرب و نرم خود آنچنان زبان بازی و حرافی می

کنند که همه کس از گفتارشان لذت می برد و به آن گوش می سپارد، اما درباطن مانند چوبی هستند که به چه چیزی تکیه داشته باشد و اشباحی متحرکند که هیچ فهم و درک و ایمانی ندارند و به جهت کفر باطنی که دارند، همواره در ترس و دلهره هستند که مبادا باطنشان آشکار شود و لذا هر سر و صدایی که بر پا شود آن را بر علیه خود می پندارند، آنگاه پس از بیان اوصاف ایشان و مذمت اعمالشان می فرماید: آنها درعداوت با شما مسلمین در حد کمالند، چون بدترین دشمن کسی است که انسان او را دوست خود بپندارد، سپس در مقام نفرین می فرماید: خدایشان بکشد، چقدر با مکر و فریب و دروغ از راه حق منحرف می شوند^۵ و این نفرین لعن و طرد دنیوی را در مورد آنها مقرر و ثابت کرده است .

(۵) (و اذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله لووا رؤسهم و رايتهم يصدون و هم مستكبرون): (و وقتی که به ایشان گفته شود، بیایید تا رسول خدا ص برایتان از خداوند آمرزش طلبد، سر می پیچند و آنها رامی بینی که با تکبر و نخوت روی می گردانند) (تلویه) به معنای میل و انحراف است. می فرماید: وقتی به منافقین که فسق یا خیانتی از ایشان برملا شده گفته می شود بیایید تا رسول خدا ص برای شما از خدا طلب آمرزش کند، از روی اعراض و استکبار سرهای خود را بر می گردانند و تو آنها را می بینی که از پیشنهاد کننده روی گردانیده و از اجابت او استکبار می ورزند.

(۶) (سواء عليهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن يغفر الله لهم ان

الله لا يهدى القوم الفاسقين): (فرقی برایشان نمی کند چه تو برایشان استغفار کنی و چه نکنی ، خدا هرگز آنها را نمی بخشد، بدرستی که خدا گروه فاسقین را هدایت نمی کند) آیه شریفه می خواهد به رسول خدا ص تفهیم نماید که استغفار تو سودی به حال منافقان ندارد و خدا هرگز ایشان را نمی آمرزد، چون آمرزش خود، نوعی هدایت به سوی سعادت و بهشت است و منافقین فاسقند و از روش بندگی خارج شده اند و خدا هم هرگز فاسقان را هدایت نمیکند.

(۷) (هم الذين يقولون لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا و لله خزائن السموات و الارض ولكن المنافقين لا يفقهون): (آنان کسانی هستند که می گویند: به اطرافیان رسول الله ص انفاق نکنید تا از پیرامون او پراکنده شوند، درحالیکه گنجینه های آسمان و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی فهمند) می فرماید منافقان دورو همان کسانی هستند که به مردم سفارش می کنند: مال خودتان را به مؤمنین فقیر ملازم رسول الله ص انفاق نکنید، تا بدلیل فقر و گرسنگی و شدت دست از یاری او بردارند و از گرد او پراکنده شوند، آنوقت تسلط او زایل می شود و دیگر نمی تواند بر ما حکومت کند، سپس در پاسخ ایشان می فرماید: تمام گنجینه های آسمان و زمین متعلق به خداست و او برای یاری دین خود احتیاجی به انفاق این منافقان ندارد، و اگر بخواهد می تواند مؤمنین فقیر را بی نیاز کند، اما خداوند اراده کرده تا آنها را امتحان کند و ایشان را از بابت صبر بر فقر و تنگدستی پاداش و ثواب دهد، ولی این منافقان وجه و حکمت

این مطلب را نمی دانند یا نمی دانند (۸۳) که خود آنها هم از خزائن الهی ارتزاق می شوند و غیر خدا رازقی نیست .

(۸) (يقولون لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعداء منها الاذل والله العزه و لرسوله و للمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون): (می گویند: اگر به مدینه مراجعت کردیم ، البته باید صاحبان عزت و ثروت ، مسلمانان ذلیل و فقیر را از شهر بیرون کنند، درحالیکه عزت به تمامه مخصوص خدا و رسول و اهل ایمان است ولی منافقان نمی دانند) گوینده این سخن عبدالله بن ابی بن سلول بوده که در گفتار خود همفکرانش را نیز شریک نموده و مقصودش از (اعز) خودش بوده و منظورش از (اذل) رسول خدا ص بوده است و در واقع با این سخن خود می خواسته رسول خدا ص را تهدید کند به اینکه بعد از مراجعت به مدینه ، آن حضرت را از مدینه اخراج خواهد کرد، خداوند در پاسخ او می فرماید: منافقین نمی دانند که عزت فقط مخصوص خدا و رسول و مؤمنین راستین است ، پس چیزی جز ذلت و جهالت برای آنها نمی ماند (لذا عزت همانطور که از خدا و رسول جدا نشدنی است از مؤمنین حقیقی نیز جدا نخواهد شد)

(۹) (يا ايها الذين امنوا لا تلهمكم اموالكم و لا اولادكم عن ذكر الله و من يفعل ذلك فاولئك هم الخاسرون): (ای کسانی که ایمان آورده اید اموال و اولادتان شما را از یاد خدا به خود مشغول نسازد و هر کس چنین کند، اینچنین کسانی زیانکارند) می فرماید: ای اهل ایمان متوجه و مراقب باشید که اموال و اولاد که زینت زندگی دنیا هستند، قلب شما را اشغال نکند بطوریکه از

یاد و ذکر خدا غافل شوید و از ایمان به جزگفتار بی کردار و ادعای بدون تصدیق قلبی چیزی برایتان نماند، چون فراموشی پروردگار از ناحیه بنده باعث می شود که پروردگارش هم او را از یاد برده و به امر او اعتنایی ننماید و این امر خسارتی آشکار است، همچنانکه فرمود: (سوالله فسیهم (۸۵) خدا را فراموش کردند، خدا هم آنها را فراموش کرد) و اینها سرمایه عمر و نفس خود را از کف داده اند و به جای هدایت ضلالت را خریده اند، همچنانکه می فرماید: (اولئک الذین اشتروا الضلاله بالهدی فما ربحت تجارتهم (۸۶) آنها کسانی هستند که ضلالت را با سرمایه هدایت خریدند و تجارتشان سودی نکرد).

(۱۰) (و انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق و اکن من الصالحین): (و از آنچه روزیتان کرده ایم، انفاق کنید، قبل از اینکه مرگ یکی از شما فرا برسد و آنوقت بگویید: پروردگارا ای کاش اندکی اجل مرا تأخیر می انداختی و مهلت می دادی تا صدقه بدهم و از صالحان باشم)

(۱۱) (ولن یؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها و الله خبیر بما تعملون): (ولی خدا هرگز به کسی که اجلش فرا رسیده مهلت نمی دهد و خداوند از آنچه انجام می دهید با خبر است) در این آیات مؤمنان را امر به انفاق در راه خیر می کند، اعم از انفاق واجب، مثل (زکات و کفارات) یا انفاق مستحب: مانند صدقه. و اینکه قید (مما رزقناکم) را آورد به جهت اعلام این حقیقت بود که آنچه مؤمنین انفاق کنند، عطیه ای از جانب خدای متعال است و ملکی است

که او به ایشان تملیک نموده و در هر صورت منت و شکر شایسته اوست ، و با این عبارت مؤمنان بیشتر به امر انفاق برانگیخته و تشویق می شوند، چون وقتی انسان بداند که او و همه مایملکش متعلق به خداست ، در انفاق مالش تردید نمی کند. می فرماید: ای مؤمنان ، از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید قبل از اینکه قدرت تصرف شما در اموالتان به اتمام برسد و مرگ شما را دریابد و آنوقت از روی ندامت و حسرت بگویید: پروردگارا چه می شود اگر اندکی اجل مرا تمدید کنی و قدری به من مهلت بدهی تا بتوانم صدقه بدهم و در این صورت از شایستگان باشم؟ ولی بدانید که خداوند هرگز چنین اجل و مهلتی را برای کسی که مرگش فرا رسیده قرار نمی دهد، همچنانکه فرمود: (فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعه ولا يستقدمون (۸۷) وقتی که اجلشان فرا برسد نه می توانند درخواست تأخیر آن را بکنند و نه تقدیمش را). و در آخر می خواهد بفرماید: از خدا غافل نشوید و انفاق کنید، چون خدا از اعمال شما باخبر است و مطابق همان اعمال شما را جزا می دهد. همچنانکه فرمود: (و اما من بخل واستغنی و کذب بالحسنى فسيسره للعسرى (۸۸) و اما آنکس که بخل ورزید و بی نیازی نمود، و طریقه نیکی را تکذیب کرد، بزودی او را برای دشواری توفیق می دهیم).

تفسیر نور

«نفاق» از «نَفَقَ»، به معنای تونل های زیرزمینی است که برای استتار یا فرار از آن استفاده می شود. بعضی از حیوانات مثل موش صحرايي و سوسمار، لانه هایی برای خود درست می کنند که دو سوراخ دارد. منافق نیز،

راه پنهان و مخفی برای خود قرار می دهد تا به هنگام خطر

ز طریق آن فرار کند.

مردم چهار دسته هستند:

(الف) گروهی قلباً ایمان دارند و به وظیفه خود عمل می کنند که اینان مؤمن واقعی هستند.

(ب) گروهی قلباً ایمان دارند ولی اهل عمل نیستند که این دسته فاسق اند.

(ج) گروهی قلباً ایمان ندارند ولی در ظاهر، رفتار مؤمنان را انجام می دهند که منافق اند.

(د) گروهی نه قلباً ایمان دارند و نه به وظیفه عمل می کنند که این دسته کافرنند. <۱۰۳>

حضرت علی علیه السلام می فرماید: نفاق انسان، برخاسته از احساس حقارتی است که از درون دارد. «نفاق المرء ذلّ یجده فی نفسه» <۱۰۴>

ویژگی های منافق در قرآن

۱- دروغ گویی: <>«انّ المنافقین لکاذبون»<> <۱۰۵>

۲- بی هدف و سرگردان: <>«لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء»<> <۱۰۶> نا با این گروه و نه با آن گروهند.

۳- عدم درک عمیق: <>«لکن المنافقین لا یفقهون»<> <۱۰۷>

۴- جمود و عدم انعطاف: <>«کانهم حُشب مسنّده»<> <۱۰۸>

۵- نماز بی نشاط: <>«قاموا کسالی»<> <۱۰۹> با کسالت به نماز می ایستند.

۶- تند گویی و تندخویی: <>«سلقوکم بالسنه حداد»<> <۱۱۰> زبان های تند و خشن را به شما می گشایند.

۷- سوگند دروغ: <>«اتخذوا ایمانهم جُنّه»<> سوگندهایشان را سپر توطئه هایشان قرار دادند.

۸- انتقاد از رهبر معصوم: <>«یلمزک فی الصدقات»<> <۱۱۱> در تقسیم زکات، نیش می زنند و تو را در تقسیم آن عادل نمی دانند.

۹- تضعیف رزمندگان: <>«لا تنفروا فی الحرّ»<> <۱۱۲> می گویند: هوا گرم است، به جبهه نروید.

۱۰- ایجاد مرکز توطئه به نام مسجد: <>«واللذین اتخذوا مسجداً ضراراً»<> <۱۱۳> (در برابر مسجد پیامبر) مسجدی می

سازند تا (با توطئه های شوم خود) به مسلمین ضرر بزنند.

۱۱- پیمان شکنی: <> و منهم من عاهد الله لئن اتانا من فضله لنصدقن و لنكونن من الصالحين فلما اتاهم من فضله بخلوا <>

<۱۱۴> بعضی از

آنان با خداوند پیمان بستند که اگر از فضلش به ما داد حتماً صدقه می دهیم و از افراد صالح خواهیم بود، پس چون خداوند از فضل

به آنان عطا کرد، بخل ورزیدند و زکات مال خود را ندادند.

۱۲- تحقیر مسلمانان: <<أَنْ تُمْنَ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ>> آیا همچون سفیهان ایمان بیاوریم؟

۱۳- محاصره اقتصادی مسلمانان: <<لَا تَنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفِضُوا>> به اطرافیان پیامبر چیزی ندهید تا از دور او پراکنده شوند.

۱۴- فریب کاری و نیرنگ بازی: <<يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ>> <۱۱۵> می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند.

۱۵- بخل در انفاق: <<لَا يَنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ>> <۱۱۶> جز با کراهت انفاق نمی کنند.

۱۶- امر به زشتی ها و نهی از خوبی ها: <<يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ>> <۱۱۷>

۱۷- فرار از جهاد: <<فِرْحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يَجَاهِدُوا>> <۱۱۸> بازماندگان (از جنگ تبوک) از مخالفت با رسول خدا خوشحالند و از اینکه به جهاد بروند، ناراحت.

۱۸- شایعه پراکنی: <<وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ>> <۱۱۹> هر گاه خبری از آرامش یا ترس را دریافت کنند، (قبل از تحقیق یا مصلحت سنجی) آن را پخش می کنند.

چون خطر منافقان زیاد است، ویژگی های آنان در سوره های متعدّد قرآن مطرح شده است و کمتر سوره ای در مدینه نازل شده که با صراحت یا کنایه به منافقان اشاره نشده باشد. <۱۲۰>

نفاق یک دروغ عملی است، کتمان کفر و اظهار ایمان است؛ البته هر کتمانی بد نیست، مانند کتمان فقر یا کتمان عبادت.

منافقان دو گروه بودند: گروهی که پس از به قدرت رسیدن اسلام، اظهار ایمان کردند ولی در درون ایمان

نداشتند و گروه دیگر کسانی که از ابتدا ایمان آوردند ولی کم گرفتار دنیا شدند و ایمان خود را از دست دادند، ولی تظاهر به ایمان می کردند. امت اسلامی همواره

هر دو گروه ضربه های جبران ناپذیری خورده است.

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، سخن از منافقان زیاد بود، ولی بعد از رحلت آن حضرت، مسئله مسکوت ماند. در اینجا چند سؤال است:

۱- آیا زنده بودن حضرت سبب نفاق گروهی بود و بعد از رحلت، همه مؤمن واقعی شدند؟!

۲- آیا منافقان در همان اقلیتی بودند که دور حضرت علی جمع شده بودند؟! نظیر سلمان، ابوذر، مقداد و... در حالی که هیچ کس این افراد را منافق ندانسته است، یا منافقان، اهداف خود را در نظر اکثریت یافته و ساکت شدند؟

منافقان، هم در دنیا دروغگویند: <<انّ المنافقين لکاذبون>>، هم در آخرت سوگندهایی می خورند که خداوند آنان را دروغگو می نامد: <<یوم یبعثهم الله جمیعاً فیحلفون له کما یحلفون لکم و یحسبون انّهم علی شیء الا انّهم هم الکاذبون>> <<۱۲۱>

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من از مؤمن و کافر نمی ترسم، ولی از منافق می ترسم. <<۱۲۲> از سوی دیگر فرمود: من از فقر امت نمی ترسم از بی تدبیری آنان می ترسم. <<۱۲۳> آری اگر منافقان رند با جاهلان بی تدبیر گره بخورند، جنگ صفین و واقعه کربلا پیش می آید

۱- در صدر اسلام، عناصر منافقی بودند که تا مرکز تصمیم گیری جامعه نفوذ کرده حتی پیامبر در معرض توطئه های آنان بود. <<اذا جاءک المنافقون>>

۲- منافق، از کلمه حق، استفاده باطل می کند. <<قالوا نشهد انک لرسول الله>>

۳- شعارها و کلمات حق را از دست ناهلان بگیرد و خود بکار برید. <<قالوا نشهد انک لرسول الله و الله یعلم

۴- چرب زبانی و چاپلوسی، شیوه منافقان است. <<نشهد آنک لرسول الله>>

۵- منافقان با تأکید و سوگند حرف می زنند تا شنونده، سخن آنها را باور کند. <<نشهد آنک لرسول الله>>

۶- تأکید را با تأکید پاسخ دهید. <<نشهد آنک لرسول... والله یشهد انّ المنافقین لکاذبون>>

۷- به هر اظهار ارادت و ادّعی حمایت دل خوش نکنید. <<نشهد انک لرسول... لکاذبون>>

۸- منافقان را رسوا کنید. <<والله یشهد ان المنافقین لکاذبون>>

۹- بر خلاف اعتقاد، سخن گفتن دروغ است، گرچه آن سخن راست باشد. (خداوند، سخن منافقان را که به پیامبر اسلام می گفتند: تو پیامبر خدا هستی، دروغ می داند، چون آنان بر خلاف اعتقاد خود می گفتند، گرچه در واقع پیامبر رسول خدا بود). <<قالوا نشهد... والله یشهد>>

المنافقین لکاذبون <<

۱۰- ایمان واقعی، اعتقاد قلبی است نه اقرار زبانی. <<قالوا... انّ المنافقین لکاذبون>>

«جَنَّة» به معنای سپر است که بدن را از تیر دشمن می پوشاند؛ «مجنون» به کسی گویند که عقلش پوشیده شده باشد؛ «جنّ» به موجود پوشیده از چشم مردم و «جنین» به بچه پوشیده در رحم مادر گویند و «جَنَّة» باغی که سایه و شاخه درختانش، زمین آن را پوشانده باشد.

قرآن، بارها از سوگندهای دروغ منافقان سخن به میان آورده است: آنان سوگند یاد می کنند تا شما را راضی کنند. <<یحلفون بالله لکم لیرضوکم>> <<۱۲۴>>؛ سوگند یاد می کنند که ما جز خیرخواهی هدفی دیگر برای ساختن مسجد ضرار نداشتیم. <<لیحلفنّ ان اردنا الاّ الحسنى>>

<<۱۲۵>>؛ آنان برای شما سوگند می خورند که ما توان شرکت در جنگ (تبوک) را نداشتیم و گرنه شرکت می کردیم. <<و سیحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معکم>> <<۱۲۶>>

در سراسر قرآن، هر کجا نام منافقان مطرح شده، تعابیر تنیدی وارد شده

است از جمله:

>> <<طبع الله علی قلوبهم>> خداوند بر دل های آنان مهر زده است؛ <<۱۲۷>> <<لا یفقهون>> آنان شناخت عمیق ندارند:
<<۱۲۸>> <<لا- یعلمون>> آنان نمی دانند؛ <<۱۲۹>> <<لکاذبون>> آنان دروغ می گویند؛ <<۱۳۰>> <<ما
یشعرون>> آنان درک ندارند؛ <<۱۳۱>> <<مفسدون>> فسادگرند؛ <<۱۳>>

{ << فی طغیانهم یعمهون>> <<۱۳۳>> در سرکشی خود سر درگمند؛ <<ما کانوا مهتدین>> <<۱۳۴>> آنان هدایت یافته
نیستند؛ <<لن یغفر الله لهم>> <<۱۳۵>> خداوند هرگز آنان را نمی بخشد.

بستن راه خدا گاهی بدست منافقان است که از طریق سوگند انجام می گیرد. <<ایمانهم جنه فصدوا...>> و گاهی بدست
کفار است که از طریق بودجه ها انجام می شود. <<ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله>> <<۱۳۶>>
همانان کسانی که کفر ورزیدند اموال خود را
برای باز داشتن مردم از راه خدا هزینه می کنند.

منافقان، از هر طریقی که بتوانند راه خدا را می بندند، نظیر: شکستن وحدت مسلمین با ساختن مسجد ضرار، ضربه نظامی به
بهانه هوای گرم، ضربه اقتصادی با نهی از کمک به اطرافیان پیامبر، ضربه جانی با توطئه شهادت امام حسن و امام جوادعلیهما
السلام از طریق همسر.

رهبر جامعه اسلامی، بیش از همه باید مراقب توطئه های منافقان باشد. در این سوره شخص پیامبر مخاطب قرار گرفته است،
گرچه همه مسلمین مسئولند: <<اذا جاءک، نشهد انک، رأیتهم، تعجبک اجسامهم، تسمع لقولهم، فاحذرهم، استغفرت
لهم>>

۱- سوء استفاده از مقدّسات و استفاده ابراری از ارزش ها، شیوه منافقان است. <<اتّخذوا ایمانهم جُنّه>>

۲- کار فرهنگی منافقان، استفاده از دین علیه دین است. <<اتّخذوا ایمانهم جُنّه... فصدّوا عن سبیل الله>>

۳- منافقان در تلاشند تا دیگران را از هدایت الهی محروم سازند. <<فصدّوا عن سبیل الله>> (هدف منافقان، بستن راه
خداست، اما اینکه مردم به چه راه دیگری بروند، مهم نیست.)

۴- عملکرد منافقان، سراسر زشت

و ناپسند است. <<ساء ما كانوا يعملون>>

۵- سرانجام نفاق، کفر است. <<ذلک بانهم آمنوا ثم کفروا>>

۶- انسان با نفاق، بر قلب خود مهر می زند و آن را از درک حقایق محروم می سازد. <<فطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون>>

در سوره توبه، خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: اموال و اولاد منافقان ترا به شگفتی نیاندازد، در این جا می فرماید: قیافه و بیان آنان سبب شگفتی شما نشود.

گرچه در این آیه، مخاطب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است ولی مراد تمام مسلمانان هستند که ممکن است ظواهر و بیان منافقان آنان را تحت تأثیر قرار دهد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مثل المؤمن مثل السینبله تحرکها الريح فتقوم تاره و تقع تاره و مثل الکافر مثل ارزه لا تزال قائمه حتی تنقر» <۱۳۷> مؤمن مثل خوشه، انعطاف پذیر است و در برابر حوادث کمی خم می شود ولی دوباره روی پای خود می ایستد، ولی

افر همچون درختی سخت (صنوبر)، بخاطر عدم انعطاف همچنان می ایستد تا باد آن را از ریشه بر کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن چهار دشمن دارد: مسلمانی که به او حسد می ورزد: «مؤمن یحسد»، منافقی که کینه او را در دل دارد: «منافق یبغضه»، شیطانی که او را گمراه می کند: «شیطان یضله»، کافری که به جنگ او می آید: «کافر یقاتله». <۱۳۸>

چوب اگر در سقف و دیوار و در و پنجره به کار رفته باشد مفید است، ولی اگر آن را در کناری به چیزی تکیه دهند، نشانه بلا استفاده بودن آن است. <<خشبٌ مسنّده>>

تشبیه منافقان به تنه های بریده شده درخت <<کأنهم خشب مسنّده>>، از جهاتی می تواند باشد از جمله: ۱- سبکی

و پوکی و شکسته شدن در برابر فشار و ضربه؛ ۲- جمود و خشکی و عدم انعطاف و تأثیر پذیری؛ ۳- عدم استقلال در ایستادن روی پای خود؛ ۴- عدم قدرت بر شنیدن و ا

یشیدن.

منافقان، از مؤمنان دلهره دارند و همواره نگرانند که مبادا آیه ای درباره آنان نازل شود: <<يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ>> نظیر آیه ۶۴ توبه که می فرماید: <<يَحْذِرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُبَيِّنُ لَهُمْ مَا فِي قُلُوبِهِمْ>>

<<هم العدو>> یعنی دشمن واقعی این افراد هستند، زیرا اولاً درون جامعه هستند و از اسرار مسلمین آگاهند، ثانیاً چون در لباس دوست هستند شناخت آنان مشکل است، ثالثاً چون ناشناخته اند مبارزه با آنان سخت تر است، رابعاً چون پیوندهای نسبی و سببی با مسلمین دارند

رخورد با آنان پیچیده تر است و خامساً ضربه آنان غافلگیرانه تر است.

۱- منافقان، در میان ما و جلو چشمان ما هستند، نه افرادی دور از چشم. <<رأيتهم>>

۲- به هر قیافه ای اعتماد نکنیم که قیافه زاهدانه دلیل تقوا نیست. در برخی موارد، ظاهر زیبا وسیله فریب مردم است. <<تعجبك اجسامهم>>

۳- اگر هشدارهای الهی نباشد، سخنان زیبا و فریبنده، حتی در پیامبر اثر می گذارد. <<وان يقولوا تسمع لقولهم>>

۴- منافقان، ظاهری آرام ولی باطنی پر دغدغه دارند و همیشه در وحشت و اضطرابند. <<تعجبك اجسامهم... يحسبون كل صيحة عليهم>>

۵- از دشمن داخلی بیشتر بترسید. <<هم العدو>>

۶- دشمن را بشناسیم و فریب ظاهر و سخنان او را نخوریم. <<تعجبك اجسامهم... تسمع لقولهم... هم العدو فاحذرهم>>

۷- منافقان با خدا درگیرند و خدا نیز آنها را لعنت می کند: <<قاتلهم الله>>. (قاتل) از باب مفاعله در مورد درگیری طرفینی است و لذا فرمود: «قتلهم الله»

۸- موضع گیری منافقان در

برابر اسلام، شگفت آور است. <<اَنْی تُوْفکون>>

<<تعالوا>> از ریشه «علو» به معنای آمدن به سوی بلندی و رشد است.

<<لَوُوا>>، از ریشه «لوی» به معنای تابیدن طناب و در مورد سرتابیدن از حق به کار می رود.

بالا-ترین بدبختی آنست که انسان هم خودش را محروم کند: <<لَوُوا رُوْسهم>>، هم دیگران را محروم نماید: <<یصدون>>؛ به خصوص اگر این کارها آگاهانه باشد. <<و هم مستکبرون>>

مشابه آیه ۶ را در آیه ۸۰ سوره توبه نیز می خوانیم: <<استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرّه فلن یغفر الله لهم>> اگر برای منافقینی که به مؤمنین نیش می زنند، هفتاد بار هم استغفار کنی، (تا وقتی که دست از نفاقشان برندارند) هرگز خداوند آنان نمی بخشد.

۱- به سراغ افراد منحرف رویم و از آنان برای توبه و تجدید حیثیت دعوت کنیم. <<و اذا قیل لهم تعالوا یتستغفر لکم...>>

۲- دعوت به سوی اولیای الهی، مایه علو و رشد است. <<تعالوا>>

۳- دعای اولیای خدا در مورد بخشش گنهکاران، مستجاب است. <<یتستغفر لکم>>

۴- توسل به پیامبر خدا جایز است. <<تعالوا یتستغفر لکم رسول الله>>

۵- سر باز زدن از پیشنهاد مفید، نشانه تکبر است. <<لَوُوا رُوْسهم... و هم مستکبرون>>

۶- کسی که دعوت حق را نمی پذیرد، حتی دعای پیامبر درباره او کارساز نیست. <<تعالوا... لَوُوا رُوْسهم... سواء علیهم استغفرت لهم...>>

۷- تکبر و استکبار، انسان را از رحمت بی پایان الهی محروم می سازد. <<هم مستکبرون... لن یغفر الله لهم>>

۸- هدایت و ضلالت به دست خداوند است ولی او کسی را گمراه می کند که به دنبال فسق و گناه باشد. <<ان الله لا یهدی القوم الفاسقین>>

«خزائن» جمع «خزینه» به معنای گنجینه است.

از شیوه های برخورد دشمن، محاصره اقتصادی

و در تنگنا قرار دادن مؤمنان است. چنانکه منافقان به یکدیگر می گفتند: به یاران پیامبر کمک نکنید تا از دور او پراکنده شوند. معاویه نیز در بخشنامه ای دستور داد یاران علی علیه السلام را از بیت المال محروم کنند. «انظ

ا من قامت علیه البینه انه یحب علیاً و اهل بینه فامحوه من الدیوان و اسقطوا عطائه و رزقه» <۱۳۹> همان گونه که در کربلا نیز آب را بر یاران امام حسین بستند و امروزه ابرقدرت ها برای به تسلیم کشاندن کشورها از فشار محاصره اقتصادی استفاده می کنند.

۱- یکی از راه های دشمن برای شکستن مکتب و رهبر، پراکنده کردن پیروان است. <<لا تنفقوا... حتی ینفضوا>>

۲- افراد مادی تحلیل مادی دارند و فکر می کنند مردم برای دنیا دور پیامبر جمع شده اند، لذا می گویند: کمک نکنید تا پراکنده شوند. <<لا تنفقوا... حتی ینفضوا...>>

۳- مؤمنان نباید در تنگناها، چشم امیدی به کمک های منافقان و مخالفان داشته باشند، بلکه باید توکل آنان به خداوند و گنجینه های او باشد. <<لا تنفقوا... لله خزائن السموات و الارض>>

۴- به خودی ها امید دهید و سخنان یاوه دشمن را پاسخ دهید. <<لا تنفقوا... والله خزائن...>>

۵- فهم منافقان، بر اساس محاسبات ظاهری است و عمق ندارد. <<لکن المنافقین لایفقهون>>

در تفاسیر، برای آیات پنجم تا هشتم سوره منافقون، شأن نزول مفصّلی آمده است که آن را به طور خلاصه نقل می کنیم: بعد از جنگ بنی المصطلق که در سال ششم هجری اتفاق افتاد، هنگام بازگشت به مدینه، میان دو نفر از مسلمانان، یکی از مهاجران و یکی از انصار، بر سر آ

گیری از چاه نزاع شد و هر یک برای غلبه بر دیگری از دوستان خود کمک خواست. عبدالله

بن اُبی که سر کرده منافقان بود به کمک مرد انصاری شتافت و گفت: ما مهاجران را مسکن و مال دادیم، ولی حالا در برابر ما می ایستند. اگر به مدینه برگردیم، عزیزان، ذلیل ها را ب

خواهند کرد.

زیدبن ارقم که جوانی نورسته بود، این گفته را به پیامبر گزارش داد. حضرت، عبدالله بن اُبی را احضار کرد ولی او انکار نمود. انصار گفتند: چرا به خاطر گزارش یک نوجوان، بزرگ ما، عبدالله توییخ شود؟ پیامبر فرمان حرکت داد و اجازه دستور استراحت نداد تا مردم ف

ت و فراغتی برای ادامه حرف ها نداشته باشند، هنگامی که به مدینه رسیدند فرزند عبدالله بن اُبی که از مؤمنین واقعی بود، راه را بر پدر بست و گفت: آیا تو عزیزترین مدینه ای و می خواهی پیامبر را خارج کنی؟ هرگز نمی گذارم وارد شوی، مگر آنکه پیامبر اکرم اجازه

مسئله را به پیامبر گزارش دادند و حضرت اجازه ورود او را به مدینه داد، عبدالله که خود را عزیز می پنداشت، ذلیل شد و از شدت خجالت در خانه ماند تا آنکه مرد و هرگاه به او گفته می شد بیا نزد پیامبر برویم و عذرخواهی کن، او سرپیچی می کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند امور مسلمانان را به خودشان واگذارده ولی اجازه ذلیل کردن خود را به آنان نداده است: «و لم يفوض اليه ان يكون ذليلاً» <١٤٠>، سپس آیه <>ولله العزة و لرسوله و للمؤمنين<> را تلاوت فرمود.

در حدیث می خوانیم که پرسیدند: چگونه مؤمن خود را ذلیل می کند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «يتعرض لما يطيق» و «يدخل فيما يعتذر منه» <١٤١> در کاری که توان انجامش را ندارد و از انجامش معذور است وارد می شود.

در عبارت

>> «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ» ، چون >> «لِلَّهِ» مقدم بر >> «الْعِزَّةُ» شده است، انحصار استفاده می شود، یعنی عزّت واقعی مخصوص خداست.

عزّت خداوند، ذاتی اوست و عزّت پیامبر، بدلیل عنایات ویژه خداوند به او و عزّت مؤمنان، به خاطر وعده الهی بر نصرت و پیروزی نهایی آنان است. <۱۴۲>

۱- منافقان، در صدد براندازی حکومت اسلامی هستند. >> «لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزَّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»

۲- منافقان، خود را عزیز و پیامبر و مؤمنان را ذلیل می دانند. >> «لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزَّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»

۳- خداوند، پیروزی و عزّت مؤمنان را به شرط مؤمن ماندن تضمین کرده است. >> «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ...»

۴- عزّت، در انحصار خدا، پیامبر و مؤمنان است. >> «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»

۵- به یاهو سرایی دشمن پاسخ دهید و به کسانی که خود را عزیزترین مردم و پیامبر را ذلیل ترین می پندارند بگویید: >> «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»

۶- منافقان از شناخت حقایق عاجزند. نه قدرت درک این مطلب را دارند که خداوند در برابر تحریم اقتصادی، مؤمنان را روزی می دهد: >> «لَا يَفْقَهُونَ» و نه اینکه عزّت حقیقی از آن اهل ایمان است. >> «لَا يَعْلَمُونَ»

تا اینجا آیات مربوط به منافقان به پایان رسید، ولی چون یکی از عوامل نفاق، علاقه زیاد به دنیاست، این آیه به مؤمنان هشدار می دهد که اموال و اولاد، شما را غافل نکند. <۱۴۳>

غفلت از یاد خدا

عوامل بازدارنده از یاد خدا بسیار است، ولی مهم ترین آنها، اموال و اولاد است که این آیه به آنها اشاره نموده است. >> «لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» شراب و قمار نیز مانع یاد خداست. >> «يُصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» <۱۴۴>

تجارت و داد و ستد نیز می تواند از موانع باشد. لذا قرآن از کسانی که داد و

ستد، آنان را از یاد خدا باز نداشته ستایش کرده است. <<رجال لا تلهيهم تجاره ولا بيع عن ذكر الله>> <۱۴۵>

تکاثر و فزون طلبی از عوامل بازدارنده است. <<الهالك التكاثر>> <۱۴۶>

آرزوهای طولانی نیز مانع یاد خداست. <<يلهم الامل>> <۱۴۷>

رفاه زدگی از عوامل دیگر غفلت است. <<متعتهم و آبائهم حتى نسوا الذکر>> <۱۴۸>

البته علاقه به دنیا آنگاه خطرناک است که انسان، دنیا را مقدمه آخرت نبیند و هدفش در تمام کارها، دنیا باشد. <<فاعرض عن من تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحياه الدنیا>> <۱۴۹> از کسی که از یاد ما اعراض کرده و جز زندگی دنیا اراده ای ندارد، دوری کن.

روشن است که غفلت از یاد خدا سبب هم نشینی با شیطان می شود: <<و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین>> <۱۵۰> انسان را به عذاب شدید و فراینده ای گرفتار می سازد: <<و من یعرض عن ذکر ربیه یسلکه عذاباً صعداً>> <۱۵۱>

آنچه خطرناک است غفلت از یاد خداست، نام بردن از اموال و اولاد، به خاطر آن است که این دو قوی ترین عامل غفلت هستند.

<<ذکر الله>> شامل همه گونه ذکر و یاد خدا می شود، اما بارزترین ذکر خدا، نماز است که باید مراقب بود رسیدگی به اموال و اولاد انسان را از نماز بازدارد.

شاید دلیل مانع بودن مال و فرزند، جلوه های ظاهری آنهاست که انسان را از خدا غافل می سازد. <<المال و البنون زینه الحیاة الدنیا>> <۱۵۲>

قرآن، مال و فرزند را مایه فتنه و آزمایش دانسته <<واعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه>> <۱۵۳> و می فرماید: مال و فرزند، عامل قرب شما به خداوند نیستند، <<و ما اموالکم و لا اولادکم بالتی تقرّبکم عندنا زلفی>> <۱۵۴>

۱- برای آن که مؤمنان را موعظه کنید و آنان پذیرند،

به آنان شخصیت دهید. <<یا ایها الذین آمنوا...>>

۲- لازمه ایمان، برتری دادن یاد خدا بر مال و فرزند است. <<یا ایها الذین آمنوا لاتلهکم...>>

۳- مال و فرزند، کم یا زیادش، می تواند مانع یاد خدا باشد. <<اموالکم... اولادکم>>

۴- خسارت واقعی، غفلت از یاد خدا است. <<فاولئک هم الخاسرون>> (از دست دادن مال و فرزند، خسارت جزئی است، ولی غفلت از خالق خسارت کلی است.)

در آیه هفتم، منافقان می گفتند: به یاران پیامبر کمک نکنید تا دور او را خلوت کنند. شاید این آیه برای خنثی کردن طرح آنان، به مؤمنان می گوید: شما که ایمان دارید به مؤمنان کمک کنید تا دور حضرت خالی نشود.

اگر انسان، مرگ و قیامت را باور کند، خیلی راحت انفاق می کند. قرآن، چندین بار برای ایجاد انگیزه انفاق، مسئله معاد و قیامت را مطرح کرده است، از جمله در سوره بقره آیه ۲۵۴ می فرماید: <<انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی یوم لا ینفع فیہ ولا خلّه ولا شفاعة>>

آنچه به شما داده ایم پیش از آن که قیامت فرارسد که دوستی و داد و ستد و شفاعتی در کار نیست، انفاق کنید.

ابن عباس می گوید: این درخواست فرصت در لحظه مرگ، برای کسانی است که زکات مال خود را نداده اند یا مستطیع بوده ولی حج انجام نداده اند. <<۱۵۵>>

تقاضای مهلت و بازگشت به دنیا پذیرفته نیست، نه در آستانه مرگ، که آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون و این آیه می فرماید، و نه در قیامت که دوزخیان می گوید: <<ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون>> <<۱۵۶>>

امام باقر علیه السلام با استناد به آیه <<و لن یؤخر الله نفساً>>، فرمود: هر سال در شب قدر تمام امور تا شب قدر بعدی،

ثبت و حتمی شده و نازل می شود و تغییر و تأخیری در آن صورت نمی دهد. <۱۵۷>

۱- برای دعوت مردم به کار خیر، بسترسازی کنید. <<انفقوا... من قبل أن یأتی احدکم الموت>> (فرا رسیدن مرگ و نداشتن فرصت بازگشت و التماس برای تأخیر مرگ را یادآوری کنید).

۲- آنچه داریم از خداست نه از خودمان. <<رزقناکم>>

۳- علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد. <<من قبل ان یأتی>> (با فرا رسیدن مرگ راه عمل بسته می شود)

۴- مرگ، بی خبر می رسد و قابل تأخیر نیست. <<یأتی احدکم الموت... لولا اخرتنی>>

۵- ثروتمندانی که در زمان حیات خود، اهل انفاق نبوده اند، به هنگام مرگ، تأسف بسیار خواهند خورد. <<ربّ لولا اخرتنی... فاصّدق>>

۶- نشانه شایستگی و صالح بودن، انفاق به محرومان است. <<اکن من الصّالحین>>

«والحمد لله ربّ العالمین»

تفسیر انگلیسی

The concealed malignancy of hypocrisy is more harmful than open hostility. It is a source of weakness and a danger to the very existence of the community

Refer to the commentary of Baqarah: ۸ to ۲۰; Ali Imran: ۱۲۱ to ۱۲۸, ۱۴۰ to ۱۵۹, ۱۶۶ to ۱۶۸; Nisa: ۶۰ to ۶۳, ۶۵; Bara-at: ۲۵ to ۲۷, ۶۱, ۶۳, ۶۴ to ۶۶, ۷۱, ۷۳, ۷۹, ۸۰, ۸۶, ۸۷, ۸۹, ۹۲, ۹۴; Mujadilah: ۱۴ to ۲۱ for the hypocrites. In several other verses also the identity of the hypocrites in the days of the Holy Prophet and after his departure from this world has been described in the light of history written by well known Muslim scholars

As has been pointed out in the commentary of Bara-at: ۲۵ to ۲۷ and ۳۸ to ۵۹ and ۸۰ to ۹۰, and ۱۲۰

there were hypocrites in hijra ۹ according to the verses of the Quran, but almost all the historians, traditionists and commentators do not mention even one name after the departure of the Holy Prophet, although, step by step, they took total control of the Muslim society, and when they reigned supreme in the days of Mu-awiyah and Yazid their theoreticians began to distort and corrupt the true message of Allah. So it is rightly said that if Imam Husayn had not stood up and taken stand against the evil forces of hypocrisy by giving his life, property and children in the cause of Allah, the world would have been following the theories and practices of the hypocrites as the religion of Allah. Instead of clearly pointing out the hypocrites, following the example of the Quran, the Muslim scholars invented a paradox by stating that whosoever pronounced the kalimah by mouth, saw, heard and talked to the Holy Prophet was a sahabi (companion) worthy of highest respect and honour, although the Quran has clearly refuted this theory. In addition to several Quranic verses, the surah al Munafiqun is a manifest testimony that there were many sincere companions among the followers of the Holy Prophet, but a powerful, scheming and evil group of hypocrites was lurking in the background which seized power at the opportune time to sow the seed of imperialism, contrary to the teachings of the Holy Prophet and his Ahl ul Bayt, to fulfil their aim of destroying the true religion of Allah

While returning

from the battle against the Jews of Bani Mustaliq in which their leader, Harith bin Abi Zarar, was killed; a servant of Umar clashed with one of the ansar and occasioned a quarrel between the ansar and the muhajirin. Abdullah bin Obay, siding with the ansar taunted the mahajirin as people who would, with their growing power, subjugate the ansar if necessary steps were not taken to check their belligerent behaviour. He also reproached the people of Madina for giving shelter and support to the Holy Prophet and the believers from Makka. To ridicule the Holy Prophet and his companions, he pointed out their poverty and declared them a burden on the people of Madina. Zayd bin Arqam reported his words to the Holy Prophet. Obaydullah, the son of Abdullah bin Obay, a staunch follower of the Holy Prophet, hearing all about this, came to the Holy Prophet and told him that if he had any thoughts of condemning his father to death, he would be the first man to obey his order. The Holy Prophet bade the young man .not to think badly of his father and be kind to him

Before reaching Madina the Holy Prophet had to break journey at Baqa because a violent wind began to blow. The Holy Prophet said that it was due to the death of a sincere servant of Allah, Rifa-a, in Madina. The hypocrites whispered among themselves that the Holy Prophet was bluffing; he could not know what had happened in Madina. In the meantime it was

reported to him that his camel was missing. To show the hypocrites that the messenger of Allah knew what they could not, he asked them to go in the direction the wind was blowing and they would find his camel tied to a tree. They went and brought the camel back whom they found tied to a tree some distance away as told by the Holy Prophet; and when they entered Madina they saw the coffin of Rifa-a .being taken to Baqi for burial

After a few days Abdullah bin Obay died. The hypocrites began to tease Zayd bin Arqam for reporting the blasphemies, Abdullah bin Obay uttered, to the Holy Prophet. Verse one clears the position of Zayd and believers like him and condemns the bogus .faith of the hypocrites

:Aqa Mahdi Puya says

The testimony of the hypocrites, among the companions of the Holy Prophet, to his prophethood is stated in this verse as a fact, yet Allah bears witness that they are liars, because their verbal acclamation was not in accord with what was in their hearts. The history and the modus operandi of the hypocrites have been made clear .by these verses

The difference between nifaq and taqiyah is that nifaq shows belief outwardly and hides disbelief for worldly gains out of selfish motives, whereas taqiyah hides belief in .the cause of Allah with godly motives

The hypocrites take false oaths to screen their evil deeds (Mujadilah: ١٤) and to save .their life and property

Their double-dealing obscures their understanding which in fact is the seating of

their hearts, a consequence of their persistence in disbelief and opposition to the true guidance. There is nothing in their hearts save falsehood. They are like hollow timber, which is useless, and has to be propped up against other things. They are like rotten timber. They have no firm character themselves, and for others they are unsafe props to rely upon (see Hashr: ٢ and ٣). Their conscience always troubles them. They are under constant apprehension of exposure. They are cowards of the meanest type when they are against the enemy in a battlefield. They are the worst enemies of the Holy Prophet and the religion of Allah. The stiff-necked rejecters of the truth create a wide gulf between themselves and the mercy of Allah

.No prayer for them will save them from the eternal punishment

Intercession by the Holy Prophet and his Ahl ul Bayt and consequent divine forgiveness is available to those who make mistakes unintentionally or in ignorance or under duress or pressure but repent and make amends. In the total commitment to rebellion and transgression the hypocrites cannot obtain Allahs pardon

Verse ٨ contains the words Abdullah bin Obey said in the course of the expedition against Banu Mustaliq mentioned above. He said

This you have brought upon yourselves, by inviting these strangers to come amongst" us. Wait till we return to Madina; then the mightier shall surely expel the weaker

Those who had come with the Holy Prophet to Madina were received with open arms by the people of Madina. The hypocrites did not like

this and tried in underhand ways to dissuade them from doing all they could for the mahajirin. Allah holds the keys of the treasures of mans well being. He does not leave His servants at the mercy of His enemies. The small community of believers grew from strength to strength until they were able to rely on the resources given to them .by Allah and augment the well being of their hosts as well

:Aqa Mahdi Puya says

It is a warning to those who try to strangle a right cause by putting economic pressure .on the followers of the truth

(see commentary for verse ۱)

(see commentary for verse ۱)

(see commentary for verse ۱)

(see commentary for verse ۱)

(see commentary for verse ۱)

(see commentary for verse ۱)

(see commentary for verse ۱)

Material and human resources of all kinds are but fleeting sources of enjoyment. Remembrance of Allah introduces man to acts of goodness, noble and enlightened thoughts, kind and loving disposition. More often than not property makes man forget .his duties and obligation to Allah and His servants. So, beware

Provision or sustenance, in every sense, material as well as intellectual and spiritual, is given to man by Allah, so it is his duty to use, at least some of it, for the welfare of human beings, because that is the service of Allah. Death comes suddenly and allows .no time to amend. Every moment calls urgently to do good

Refer to the commentary of Baqarah: ۳, ۱۷۷, ۲۴۵, ۲۶۱ to ۲۷۳ for spending in the way of

.Allah

:The Holy Prophet said

Every"

" (good deed is a charity (sadqa

Refer to the commentary of Ali Imran: ۱۴۵; Araf: ۳۴; Yunus: ۴۹; Hijr: ۵; Nahl: ۶۱;
.Muminun: ۴۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

